

دنیاى گمشدهٔ عیلام

تألیف: والتر هینتس

ترجمه: فیروز فیروزنیا



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ
أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ .

پس بشارت ده بندگان مرا، آنان که سخن را می شنوند
و بهترینش را پیروی می کنند، آنان کسانی هستند که
خدای هدایتشان کرده و خردمندان هم آنانند.

دنیای گمشده عیلام

بازسازی يك تمدن گمشده

تألیف

والتر هیتس

ترجمه

فیروز فیروزنیا

ویراسته

منصوره کاویانی

شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

پیش‌گفتار

تا امروز تنها تاریخ قابل استفاده عیلام «تاریخ ایران اولیه» جورج جی کامرون^۱ است که در ۱۹۳۶ درشیکاگو چاپ شده است، ولی این تاریخ محدود به تاریخ سیاسی عیلام است. اکنون این کتاب به کمک رنه لابات^۲ و نویسنده طبع جدید «تاریخ اعصار قدیم کمبریج» تکمیل شده است. باوجود این، این افزوده‌ها دوران بعد از ۱۰۰۰ ق.م. را نمی‌پوشانند و جای نوشته‌ای که تصویر کاملی از تاریخ و تمدن عیلام را با آخرین اطلاعات به دست بدهد، بنحو تأسف‌آوری خالی است.

این کتاب تلاشی است به منظور آنکه برای اولین بار طرح يك قطعه مفقود، عیلام، را در گردونه تاریخ بدست بدهد. من نه تنها حوادث خارجی را ذکر کرده‌ام، بلکه آنچه را امروز از تمدن عیلام می‌فهمیم: زبان و نوشتار، مذهب و قانون، و هنر آن‌را، شرح داده‌ام. طبعاً مطالب بسیار زیادی، هم به سبب منابع نامناسب و هم به دلیل مشکل عظیم زبانی آنان نامتین می‌ماند.

برای تاریخ‌های مربوط به تاریخ بین‌النهرین بطور کلی از «تاریخ اعصار قدیم کمبریج» استفاده کرده‌ام؛ تاریخ‌های مربوط به عیلام حاصل زحمات خود من است. این تاریخ‌ها بر مبنای به اصطلاح «گاه‌شماری میانه» بنا شده

1. Cameron, George, G.

2. Labat, René

است، اما به نظر می‌رسد شواهد حتیانی^۳ «گاه‌شماری کوتاه» را مرجع می‌شمارد، که در این صورت تاریخهایی که برای هزاره‌های سوم و دوم ق.م. داده شده باید در هر مورد ۶۲ سال کاهش داده شود. از آر. بورگر^۴ دوست آسورشناسم در گوتینگن به‌خاطر راهنماییهای بسیارش درموردنوشتار میخی متشکرم. درعین حال می‌خواهم از مدیران موزه لوور در پاریس به‌خاطر اجازه برای چاپ تصاویر مربوط به یادبودهای عیلام تشکر کنم.

گوتینگن

والتر هینتس

3. Hittite

4. Borger, R.

سیاسگزاری

تصاویر ۴ و ۱۹-۳۲ به لطف از طرف پروفیسور دکتر اندره پارو^۵، موزه دارلوور در اختیار گذاشته شده و توسط موريس شازویل^۶ پاریسی تهیه شده است.

تصاویر ۹ و (مناظر هوایی) از «اخبار مصور لندن» مورخ ۱۳ ژوئیه ۱۹۵۷ (صفحات ۷۶ و ۷۷) گرفته شده است. تصویر ۹ کار ورلدواید سروی^۷ است. تصویر ۱۰ کار ام بهمنی^۸ است.

تصاویر ۱-۳ و ۵-۸ و ۱۱-۱۸ کار نویسنده است.

شکل های ۱-۱۷، ۱۹-۲۳، ۲۵-۲۸، ۳۰-۳۱، ۳۳/۳۵ توسط خانم گودرون اولتریک^۹ گوتینگن از متون زیر تهیه شده است. شکل های ۱۸ و ۲۹ از نویسنده است، شکل های ۲۴-۳۲-۳۴، ۴۲ و ۳۹ عیناً از روی منابع اصلی نقل شده است.

5. Parrot, André

6. Chuzeville, Maurice

7. Worldwide Survey

8. Bahmani, M.

9. Ulbrich, Gudrun

مقدمه

امروز هر فرد تحصیلکرده‌ای درمورد سومر و آکاد اطلاعی دارد، راجع به حتی‌ها و آسوری‌ها، مادها و پارس‌ها مطلبی شنیده است. اما عیلام تقریباً ناشناخته مانده است.

با این وجود، عیلامیان، درمیان مردم خاور نزدیک، فرهنگی برجسته و تاریخی داشتند که بیشتر از دوهزار سال را دربرمی‌گیرد. عیلام - که امروز در جنوب غرب ایران قرار دارد - بسختی تن به پژوهش می‌دهد، همچنانکه پژوهشگر فرانسوی ام. ج. استیوا^۱ اخیراً پس از کشف رمز هزاران نقش مهر عیلامی نوشت: «عیلام فقط با اکراه شدیداً به آشکار کردن اسرار خود رضایت می‌دهد^۲». آخرین، اما نه کم‌اهمیت‌ترین، امر اینکه زبان عیلام، که یکی از ظریف‌ترین زبان‌هایی است که پژوهشگران شناخته‌اند، بسختی درمقابل کشف شدن رمزش مقاومت می‌کند.

این تورات است که تمدن غرب حداقل حفظ نام عیلام را به آن‌مدیون است. حدود ده دوازده مورد ذکر نام عیلام را در عهد عتیق و حتی یکبار در عهد جدید پیدا می‌کنیم. در کتاب اعمال رسولان (۹:۲) گزارش شده است که

1. Steve, M.J.

2. Iranica Antiqua 2, Leiden, 1962, 22.

در میان یهودیانی که در حوادث اورشلیم در عید پنجاهه^۳ حضور داشتند برخی از عیلام آمده بودند. درست است که در «سفر پیدایش» عیلام ظاهر می‌شود، آن‌هم به عنوان «فرزند سام»، اما فقط يك مفهوم جغرافیایی دارد، زیرا عیلامیانی که در دشتی واقع در مرز بین النهرین زندگی می‌کردند، برای دوره‌ای طولانی تحت حکومت سامی‌ها و حتی تاحدی مستعمره ایشان بودند. در جای دیگری در همین کتاب (سفر پیدایش ۱:۱۴) نام یکی از شاهان عیلام، شاه کدور-لاومر^۴ ذکر می‌شود. این نام معتبر بنظر می‌رسد - به عیلامی کوتر لاگامار^۵ به معنای «(الهه) لاگامار نگهبان است» آمده، گرچه تا امروز [این نام] در کتیبه‌ها کشف نشده است.

ذکری هم در کتاب دانیال (۲:۱۸) هست که ارزش بررسی دارد. در سال سوم حکومت ولیعهد بابل، بلشازار^۶، در ۵۴۳ ق. م. «در شوش، در قصری که در استان شوش است» به دانیال نبی الهام دیگری شد، و جبرئیل آن‌را برای او چنین «میان سواحل اولای»^۷ تعبیر کرد در طول دوهزار و پانصد سال بعد از آن، پایتخت یکروز با عظمت شوش که روی رود اولای قرار داشت، شهرک کوچک شوش روی رود شاتور شده است؛ اما مقبره موجود در آن، که بر حسب روایت و سنت قبر دانیال است، برای مسلمین مقدس و به روی مسیحیان بسته است، و مناره عجیب آن هنوز بر شهرک شوش مسلط است.

۳. Pentecost، یا عید خمسین، نام دو عید بزرگ، یکی از یهود و دیگری از نصارا. نام آنها را در مآخذ اسلامی بنطیقسطی و پنطیقسطی ضبط کرده‌اند که از لفظ یونانی پنتیکوستی [= روز پنجاهم] گرفته شده است؛ در بعضی از کتابهای جدید ضبط پنطی کاشت نیز دیده شده است. ۱. به حساب تقویم یهود، چون ۴۹ روز یا هفت هفته از عید فطیر (فصح یهود) بگذرد، روز پنجاهم به مناسبت نزول احکام دهگانه عید است و در چنین روزی خرمن برداری در فلسطین به پایان می‌رسد. ۲. در تقویم دینی مسیحیان، عید پنجاهه مصادف با هفتمین یکشنبه بعد از عید فصح می‌باشد. در میان یهودیان ایران بیشتر به نام عید گل یا گلریزان معروف است [م.].

4. Kedor-Laomer

5. Kuter-Lagamar

6. Belshazzar

۷. به کتاب من. Zarathustra, Stuttgart, 1961, p. 44 که در شروخی بر بخش دانیال، اطلاع دقیقی از جغرافی شوش به دست می‌دهد، مراجعه کنید.

(تصویر ۱).

قسمت شرقی شوش زیر خاکریزهایی قرار گرفته که صدها متر طول و در قسمتهایی حدود ۴۰ متر ارتفاع دارد. این کوه خاکریز تمامی آن چیزی است که از شهری که روزی شهر مهمی بوده، برجای مانده است. در جایی که يكروز قلعهٔ معبد شوش قرار داشته، از ۱۸۹۷ میلادی به بعد، بنایی مثل قلعه‌های جنگی، مرکز ستاد حفاری میسیون فرانسوی (تصویر ۲)، احداث شده است. در آن زمان، ساختن بنایی به این صورت قلعه مانند، موجه بود. منطقه ناامن بود و ساکنان آن نسبت به فرنگی‌ها (اروپایی‌ها) بهیچوجه مهربان نبودند. در ۱۸۵۰، دبلیو ك لوفتوس^۸ اولین کسی بود که به دلیل روحیهٔ خاص ساکنان، صدمهٔ بدنی دید و مجبور شد درحالی که منطقهٔ مخروبه را مساحی می‌کرد با عجله فرار کند؛ از ۱۸۸۴ تا ۱۸۸۶ مارسل دیولافوا^۹ و همسر بسیار قابلش جین^{۱۰}، که هردو فرانسوی بودند، در مقابل سکنه جرأت به خرج دادند و در شوش به حفاری پرداختند. در سال ۱۸۸۹ همکارشان ژاک دومرگان^{۱۱} کار ایشان را تعقیب کرد. از آنجا که حکومت پاریس از شاه ایران حق انحصاری حفاری در شوش را به دست آورده بود، باستان‌شناسان فرانسوی تقریباً به طور مداوم در شوش فعال بوده‌اند: دومرگان تا ۱۹۱۳، بعد رونالد دو مکوره‌نم^{۱۲}، و بعد از ۱۹۳۶ رومن گیرشمن^{۱۳}، و از ۱۹۶۹ به بعد ژان پاره^{۱۴}؛ پژوهشگران قسمت اعظم یادبودها و کتیبه‌هایی را که امروز در مورد تاریخ عیلام داریم به ایشان مدیونند. حفاریهای آزمایشی که توسط ج. ای. گوتیه^{۱۵} و جی لامپری^{۱۶} در ۱۹۱۳ میلادی در مدتی بیش از دو ماه در تپه موسیان در فاصلهٔ

8. Loftus, W. K.

9. Dieulafoy, Marcel

10. Jane

11. Morgan, Jacques de

12. Macquenem, Ronald de

13. Ghirshman, Roman

14. Perrot, Jean

15. Gautier, J. E.

16. Lampré, G.

۱۵۰ کیلومتری شمال غرب شوش انجام شد، هیچ نوع سند نوشته‌ای به دست نداد.

در سال ۱۸۷۶ میلادی يك «گروه باستانشناس و کتیبه‌شناس» که توسط وزارت فرهنگ پروس فرستاده شده بود، در دورترین نقطه جنوب عیلام، در آنجایی که امروز «بوشهر» در کناره خلیج فارس قرار دارد، حدود چهارصد کیلومتری شوش مشغول به کار بود؛ فرانتس استولتسه^{۱۷} عکاس و افسی آندریاس^{۱۸}، پروفیسور بعدی مطالعات ایرانی در گوتینگن، در میان ایشان بودند. اینان در نیمه جنوبی جزیره بوشهر، گودالی کشف کردند که صدها لوحه مکتوب مربوط به «دوران کلاسیک» عیلام، یعنی قرن سیزدهم تا دوازدهم قبل از میلاد، را در برمی گرفت. اما وقتی گروه ناگهان فرا خوانده شد، مجبور شد آجرها را رها کند. «و چون پولی برای نگهداری آنها وجود نداشت (در اینجا من از گئورک هوزینگ^{۱۹} نقل قول می‌کنیم)، آجرها به عنوان تحفه فروخته شد و در اطراف دنیا پراکنده گشت (در میان مقصد پاره آجرها می‌توان موزه‌های پاریس، لیدن، لاهه و لندن را نام برد). دکتر استولتسه فقط توانست دو نمونه را به برلین ببرد.» آنگاه در ۱۹۱۳، موریس پژار^{۲۰} در منطقه‌ای که اکنون بنام سبزآباد معروف است، حفاریهایی انجام داد و علاوه بر شش کتیبه‌ای که دو آلمانی از میان بیش از هزار آجری که در گل دفن بود، بدرآورده بودند، فقط دو آجر دیگر به دست آورد.

عیلامیان عادت داشتند برای مشغول کردن خود يك کلمه را بارها و بارها در يك خشت بکنند و آنگاه آن را بپزند و روی دیوارهای معبد نصب کنند. این عادت در يك منطقه عیلامی، «چغازنبیل»، بعد افراط مورد عمل قرار گرفته است. این شهر که نام آن در لهجه لری به معنای «تپه سبدي» است، در فاصله ۴۰ کیلومتری جنوب شرقی شوش، نه‌چندان دور از ساحل طرف

17. Stolze, Franz

18. Andreas, F. C.

19. Hüsing, Georg

20. Pézard, Maurice

راست رود دز، قرار دارد. شا اوتتاش ناپیریشا^{۲۱} در حدود ۱۲۵۰ ق.م. در آنجا يك شهر مقدس (دور اوتتاش یا ال اوتتاش) را بنا گذاشت که در مرکز آن برج بلند چندپله‌ای (به بابلی زیگورات) قرار داشت.

در ۱۹۳۵ میلادی براون^{۲۲} يك جوینده نفت اهل زلاندنو، در موقع پرواز برفراز این منطقه از دیدن يك تل خاکی بزرگ که به وسیله دو دیوار احاطه شده است، متعجب شد بود. بین سالهای ۱۹۵۱ تا ۱۹۶۲ میلادی پس از حفاریهای اولیه‌ای که قبل از جنگ اول جهانی انجام شده بود، میسیون فرانسوی تحت نظر گیرشمن، آثاری را که پیش از این در زیر خاکریز مدفون بود، بیرون کشیدند.

در میان بیشتر از پنجهزار آجر کتیبه‌داری که به این ترتیب پیدا شد، تقریباً هفتاد درصد آنها محتوی متن یکسانی بود... همدردی کردن با شکایت‌های پیراستیو^{۲۳} ساده است، چرا که از پا در افتادن نهایی فرد را در نتیجه کشف رمز نفرینی که روی هزاران آجر تکرار می‌شود، محتوم می‌داند. اما اکنون که حفاریها پایان گرفته، چغازنبیل به وضع متروک اولیه‌اش برگشته است؛ در طول روز شغالها در خرابه‌ها می‌گردند و تنها انسانی که دیده می‌شود يك پلیس ایرانی است؛ حفظ زیگورات وظیفه اوست و طبعاً اگر آجر بعد از آجر صورت مرموزی از دیوارها کنده و ناپدید شود، نمی‌توان او را مسئول دانست.

در ۱۹۶۲-۳ انستیتو خاورشناسی دانشگاه شیکاگو از طریق پنیاس دلیگاس^{۲۴} و هلنه ج. اکاتتور^{۲۵} برای اولین بار حفاری در قلمرو عیلام، در «چغامیش» (تپه‌میش سی‌کیلومتری شرق شوش) را شروع کرد. ایشان فقط امیدوار به یافتن آثار ماقبل تاریخ بودند. همین مطلب در مورد حفاری

21. Untash-napirisha

22. Brown

23. Steve, Père

24. Delougaz, Pinlas

25. Kantor, Helene, J.

آزمایشی انجام شده به وسیله فرانک هول^{۲۶} و کنت وی. فلانری^{۲۷} در ۱۹۶۱ در علی کش، غرب موسیان (که قبلاً به آن اشاره کرده‌ام) هم صادق است. این حفاریها ثابت کرد که این منطقه از هزاره هشتم ق.م. مسکون بوده است^{۲۸}.

جز این تا امروز هیچ نوع حفاری دیگری در عیلام انجام نشده است. مناطق جالب توجه تاریخی فراوان است؛ يك منطقه بویژه نویددهنده در ۱۹۶۲ به وسیله دکتر اف. جی. ال. گرملیزا^{۲۹}، دکتري از اهالی سوایا که سالها در آن منطقه زیسته بود، دوباره کشف شد. در یکی از سفرهای اکتشافی اش، در قایقی روی رود دز سوار شد و عاقبت به تل خاك عظیمی رسید، «يك تل» (به عربی) و «تپه» (به فارسی) که در آن می شد به يك نوع سکونت اولیه پی برد (تصویر ۳). باد و باران چنان شیب تپه را ساییده اند که لوحه های عیلامی در چندین نقطه از زیر خاك بیرون آمده است. دکتر گرملیزا باشتاب گیرشمن و استیو، دو باستانشناس را که در شوش بودند، با خبر کرد. سرنوشت به روی ایشان تبسم کرد، کاوش آنان در خاك با کشف آجرهای کتیبه دار شاه شو تروك-ناهوته^{۳۰} از اوایل قرن دوازدهم ق.م. و با کشف فسیل هایی که قدمتشان به ۳۰۰۰ سال ق.م. برمی گشت، پاداش داده شد. این محل امروز «ده نو» نامیده می شود، و در چهل کیلومتری جنوب شرقی شوش قرار دارد، نه مثل چغازمبیل در ساحل راست دز، بلکه در ساحل منتهایی چپ، و یا دقیقتر در کنار شاخه ای که لثره نامیده می شود. این محل دیگر مسکون نیست. وقتی من در چهارم مارس ۱۹۶۳ به این محل رفتم، يك مار سیاه وزرد در آفتاب در میان خرابه های ساختمانهای اسلامی لمیده و جفدی از سوراخی در دیوار به من خیره شده بود. پیراستیو با بررسی آجرهای کتیبه دار توانسته است ده نورا به عنوان

26. Hole, Frank

27. Flannery, Kent, V.

۲۸. از ۱۳۴۶ به بعد آقای نگهبان از دانشگاه تهران در منطقه عیلامی هفت تپه، بین اهواز و شوش، مشغول حفاری بوده است.

29. Gremliza, F. G. L.

30. Stutruk-nahhunte

شهر مهم عیلامی هوپشن^{۳۱} شناسایی کند و وجود معبدی برای الهه منزلت^{۳۲} را به اثبات برساند. این منطقه مطمئناً ارزش حفاری مجدد را دارد.

براین شواهد تمدن عیلام که از طریق حفاری عیان می شود باید شواهدی را که در اینجا و آنجا عیان است، افزود. این شواهد شامل تعداد زیادی نقش بر صخره در کوههای بختیاری، بخصوص در حوالی ایذه (که روزی مالامیر نامیده میشد) و فهلیان است. اولین اروپایی که خطر کرد و به این نقاط دورافتاده رفت، آ. ایچ. لایارد^{۳۳} انگلیسی بود، که در طول سفر پرمخاطره اش در ۱۸۴۰ تا ۱۸۴۲ ق.م. اموالش بارها غارت شد. او نقشهای متعددی را کشف کرد که از بسیاری از آنها تا ۱۹۶۲ که پژوهشگر بلژیکی ال. واندن برگه^{۳۴} (از اهالی جنت^{۳۵}) از آنها عکس گرفت، عکس گرفته نشده بود. مهمترین نقش صخره عیلامی قدیم که در ۱۹۲۴ توسط ارنست هرتسفلد^{۳۶} برلینی کشف شد، نقش کوارنگان است (تصویر ۵) که در جاده قدیمی نظامی شوش به پرسپولیس قرار گرفته است. راهی که اسکندر کبیر از طریق آن در ۳۳۰ ق.م. به قلب جنوب ایران نفوذ کرد. و نقش دیگری، احتمالاً متعلق به دوران میانه عیلام، تصادفاً در ۱۹۳۶، وقتی سر اورل استین^{۳۷} در قلعه تول در جنوب ایذه بود، کشف شد. این نقش فراموش شده بود تا وقتی که من دوباره در ۵ مارس ۱۹۶۳ ق.م. آنرا کشف کردم. (تصویر ۱۷)، پس از آنکه از آن عکس گرفتم، به دقت به خاک برگردانده شد، جایی که تا موقع انتقالش به یک موزه، باقی می ماند.

تا آنجا که چاپ کتیبه های عیلامی مطرح است، افتخار اولیه نصیب

31. Hupshen

32. Manzat

33. Layard, A. H.

34. Vanden Bergne, L.

۳۵. Ghent، شهری در شمال غرب بلژیک؛ پایتخت فلاندر شرقی [م.].

36. Herzfeld, Ernst

37. Stein, Sir Aurel

پیروینسنت شیل^{۳۸} می‌شود. او دهها سال خستگی‌ناپذیر نتایج حفاریهای فرانسویان را در مجموعه طولانی «خاطرات» خود کپی و چاپ کرد. پس از مرگ او در ۱۹۴۰ میلادی کشیش دومینیکنی ام.جی. استیو (کپی‌کننده تصاویر) کتیبه‌خوان میسیون در شوش شد و اکنون فرانسواز والات^{۳۹} جانشین او شده است. متونی که توسط فرانسویان چاپ شده بود، از اول به وسیله آلمانی‌ها و اطریشی‌ها باولع مورد مطالعه قرار گرفت.

در حوزه پرزحمت مطالعات عیلامی، بعضی افراد شایسته تذکر خاصند: اف. اچ. ویسباخ^{۴۰} (که در ۱۹۴۴ در یک حمله هوایی به لایزیک کشته شد) فردیناند بورك^{۴۱} (که از کونیگزبرگ تبعید شد و در بادربورن در سنین بالا در ۱۹۶۲ مرد) گئورگ هوزینگ^{۴۲} که در ۱۹۳۰ در وین مرد، و فردریخ ویلهلم کونینگ^{۴۳} که او هم در ۱۹۷۲ در وین مرد. باعث تأسف است که دستاوردهای هوسنیگ و بورك اغلب به دلیل پیشداوریهای لجوجانه و بی‌دقتی خدشه‌دار شده است. علاوه بر پیراستیو که قبلاً نام برده‌ام، پژوهشگران زیر در حال حاضر سرگرم تحقیق در مورد عیلام‌اند، جورج جی. کامرون^{۴۴} (آن آر بور میشیگان)، رنه لابات و پیر آمیه^{۴۵} (پاریس) اریکا راینر^{۴۶} و ریچارد تی. هالوک^{۴۷} (شیکاگو) پیرومریگی^{۴۸} (پاویا) یو-بی-یوسفو^{۴۹} (بابو) و نویسنده گاهگاه کارهایی درباره عیلام بوسیله این افراد نیز انجام شده است، یوهان

38. Vincent, Scheil, Père

39. Vallat, François

40. Weissbach, F. H.

41. Bork, Ferdinand

42. Hüsig, Georg

43. König, Wilhelm

44. Cameron, George, G.

45. Amiet, Pierre

46. Reiner, Erika

47. Hallock, Richard, T.

48. Meriggi, Piero

49. Yusifov, Yu. B.

فریدریش^{۵۰} (برلین) هربرت اچ. پاپر^{۵۱} (آن آر بور) مگی روتن^{۵۲} و موريس لامبرت^{۵۳} (هر دو در پاریس)، به این ترتیب حدود یکدوجین عیلام شناس در جهان وجود دارد.

کشف رمز نوشتار عیلامی-رمز نوشتار متون عیلام قدیم و خط میخی که از بین النهرین سرچشمه گرفته بود - در بخش دوم بررسی خواهد شد.

50. Friedrich, Johannes

51. Paper, Herbert, H.

52. Rutten, Maggie

53. Lambert, Maurice

بخش ۱

انسان در عیلام قدیم

جغرافی دان یونانی - استرابو، در کتاب خود CXV. 3.10، ادعا کرده است که هرمار یا سوسماری که جرأت می کرد در داغی ظهر تابستان در خیابانهای شوش بخزد در آفتاب بی ترحم عیلام زنده زنده کباب می شد، و این حقیقتی است که ام. دیولافوی^۱ در يك نیمروز ژوئیه در آنجا ۷۲ درجه سانتیگراد و دکتر گریملیزا در همان زمان در نزدیکی دزفول در سایه ۵۰ درجه را ثبت کرده اند. دمای متوسط سوزیان^۲ در ماه ژوئیه ۳۸ درجه سانتیگراد است. پایینترین دمای زمستانی حدود ۵ درجه سانتیگراد است و در ماه آوریل گرمای تابستان آغاز می شود. در فاصله میان ۲۸-ژوئیه تا ۸ اوت وزیدن بادهای داغ غیر قابل تحملی شروع می شود که فقط در حوالی ماه سپتامبر به تدریج فروکش می کند. بنابراین شگفت آور نیست که ساکنان دزفول و شوشتر در صورت امکان تابستانهای خود را در زیرزمین، در سردابها، می گذرانند.

دشت عیلام، که از قرون وسطی به بعد توسط ایرانیان به عنوان

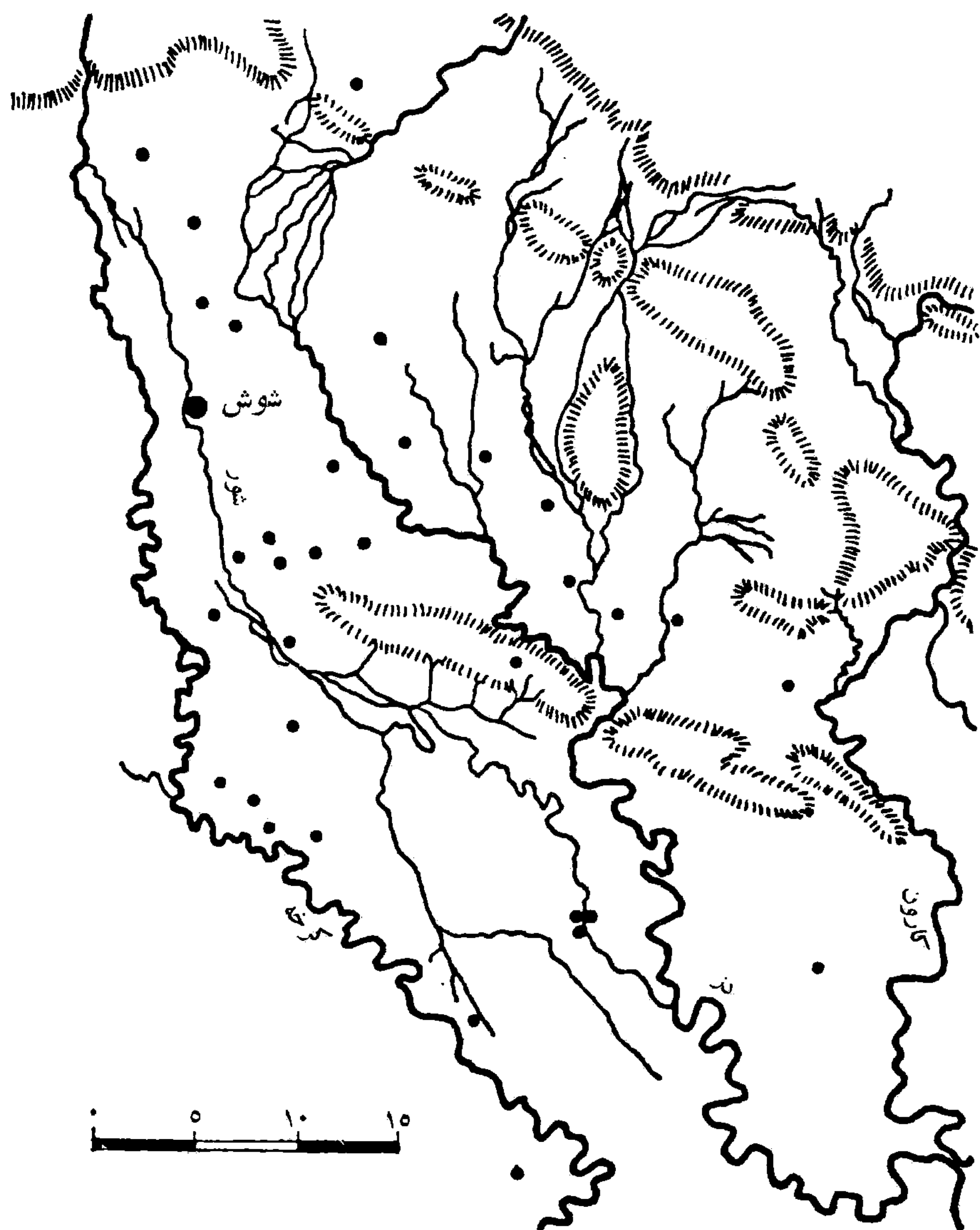
1. Dieulafoy, M.

۲. Susiana ، سوزیانا، نام یونانی الاصل باستانی ناحیه ای کمابیش مطابق ناحیه خوزستان. این ناحیه مرکز دولت عیلام بود [م.]

خوزستان شناخته شده است، تقریباً ۴۲۰۰۰ کیلومتر مربع وسعت دارد، یعنی تقریباً معادل مساحت دانمارک. از نظر زمین‌شناسی سوزیان از رسوب ماسه بسیار نرمی تشکیل شده است؛ از سواحل خلیج فارس بسوی شمال بتدریج ارتفاع می‌گیرد، تا در مرکز فعلی استان (اهواز)، به ارتفاع تقریبی ۱۰۰ متر می‌رسد. در کوهپایه لرستان (که امروز اندیمشك نامیده می‌شود) به ارتفاع ۱۷۰ متر می‌رسد.

دشت عیلام، در اصل انباری واقعی از میوه و گندم بوده است. شاهان ساسانی (۲۲۴ تا ۶۳۸ بعد از میلاد) با استفاده از اسیران جنگی رومی در ساختن سد، نظم و ترتیب آبیاری را بهسازی کردند. درواقع، سوزیان تا قرون وسطی به پیشرفت ادامه داده است؛ جغرافی‌دانان عرب قرن دهم از برداشت محصول نیشکر آن به نیکی یاد کرده‌اند. اما از آن‌پس این خطه روبه ویرانی نهاد و سطوح عظیمی به علت فقد زهکشی مناسب توسط شوره از بین رفت. فقط با آمدن صنعت نفت بود که این استان دوباره احیا شد. برای سالهای متمادی، از ۱۹۰۸ میلادی به بعد چاههای نفت در قسمت شرقی خوزستان مورد بهره‌برداری قرار گرفته است، اما در حال حاضر حفاری حتی در زمینهای پست نزدیک اهواز هم موفقیت‌آمیز است و از ۱۹۶۱، بعد از وقفه‌یی ۵۰۰ ساله، نیشکر هم دوباره کاشته شده است. کانالی هم ساخته شده که کشت رو به توسعه اطراف «هفت‌تپه» (بین اهواز و شوش) را آبیاری کند؛ در عرف محل این کانال به عنوان «کانال داریوش» معروف است، اما گیرشمن نشان داده است که این کانال درواقع به زمان پادشاه عیلام اوتتاش ناپیریشا (۱۲۵۰ قبل از میلاد) برمی‌گردد. در اوایل سال ۱۹۶۳ در خوزستان سد عظیمی مورد بهره‌برداری قرار گرفت که از دزفول فاصله چندانی نداشت. این سد که ۲۰۳ متر ارتفاع دارد، برای حدود ۲۰۰۰۰۰ هکتار زمین قابل کشت آب و برای کشور برق تأمین می‌کند و بازده سالانه آن ۵۲۰۰۰۰ کیلووات است. به این ترتیب خوزستان در گردونه تغییر عظیمی است که از جهاتی آن را با سوزیان زمان عیلام قابل قیاس خواهد کرد.

دشت خوزستان حاصلخیزی اولیه خود را مدیون جریانهای فراوان آب‌اش بود. حداقل سه رودخانه از سوزیان عبور می‌کرد (شکل ۱). امروز



شکل ۱

غربیترین این رودها کرخه نامیده می‌شود، آشوریها آنرا به‌نام اوقنو^۳ می‌شناختند (لاپیس لازولی^۴) و یونانیان به‌عنوان خئوپس^۵. کرخه باندازه رود اودر طولانی است و آب آن به‌سبب خلوص و شیرینی‌اش مشهور بوده است. «پدر تاریخ»، هرودت یونانی به‌ما اطلاع می‌دهد (I. 188) که کوروش کبیر (۳۰-۵۵۹) هرگز به‌جنگ نمی‌رفت، مگر آنکه آبدانهای نقره‌ای مملو از آب کرخه که توسط قاطر بر روی گاریهای چهارچرخه حمل می‌شد، برای آشامیدنش به‌همراه باشد. رود میانی خوزستان امروز به‌عنوان رودخانه دز نامیده می‌شود، عیلامی‌ها و آشورها آنرا «ایداید»^۶ می‌نامیدند و یونانی‌ها کوپراتس. رود دز از بروجرд در لرستان شروع می‌شود و در بند قیر به رود سوم می‌پیوندد. این رود، کارون است، شرقیترین رود در سوزیان، که نزد یونانیان به‌عنوان «پاسیتیگریس»^۷ معروف بود، و هنوز هم تنها رودخانه قابل کشتیرانی ایران است و از رود الب طولانیتر است. کارون در خرمشهر، جایی که دجله و فرات بهم می‌پیوندند، به شط‌العرب پیوسته و عاقبت به خلیج فارس می‌ریزد.

اما در اصل، کرخه و دز، بوسیله شاخه‌ای از کرخه، که تاحدی ساخته دست انسان بود، بهم می‌پیوستند: شاخه‌ای که نزد عیلامی‌ها به‌نام «اولای»^۸ و نزد یونانیان به‌نام «ائولایوس» شناخته می‌شد؛ از کتاب دانیال (۱۶:۸) می‌دانیم که شوش، پایتخت عیلام، میان دو شاخه اولای قرار داشت و بنابراین در مرکز شبکه گسترده‌ای از آبراهها قرار گرفته بود. از طریق اولای و کرخه که در آن زمان تا خلیج فارس جریان داشت (امروز به‌وسیله دجله در مردابها فرو می‌روند) و از طریق دز و کارون به دریا راه می‌یافت. امروز، طبعاً اولای به‌رود کوچک

3. Ugnu

4. Lapis lazuli

5. Choaspes

6. Idide

7. Pasitigris

8. Ulai

شائور تبدیل شده است که اگرچه هنوز به رود دز می‌ریزد، از جانب غرب و در گذر از کنار قبر دانیال نبی، ارتباط اصلی خود را با کرخه از دست داده است؛ اما متخصصان آبیاری جدید ایران علاقمندند که کرخه و دز را بار دیگر بهم متصل کنند، این بار از طریق يك كانال.

شوش در عین حال محل تلاقی راههای مهمی هم بود. در سفر به سوی غرب با قایق از کرخه می‌گذشتند و با کاروانی سه‌روزه در جایی که امروز اماره در عراق قرار دارد، به دجله می‌رسیدند، و در صورت ادامه سفر به مدت يك هفته دیگر، مسافر به بابل می‌رسید. مسیر دیگری که همیشه به شمال ختم می‌شد، از کرخه و کاشقان به خرم‌آباد لرستان و از طریق بروجرد به سوی تهران امروز که در جنوب آن ری قرار دارد و در اصل راگا نامیده می‌شد (راگای در کتاب مقدس، طوییا: ۱، ۱۴)، می‌رفت. جاده سوم با گذشتن از شوشتر، شوش را به‌ایذه و از آنجا به دشت اصفهان وصل می‌کرد و در ادامه به سوی جنوب از طریق بهبهان و فلهیان به پرسپولیس یا شیراز می‌رسید.

اما سوزیان، با وجود ثروت زراعی‌اش، اگر کوهستانهای شمال، شرق، و جنوب شرقی آن، یعنی کوههای لرستان و بختیاری فعلی - جزئی از عیلام نبودند، هرگز اهمیت اولیه خود را باز نمی‌یافت. عیلامیان قدیم این کوهستانها را «انزان» یا «انشان»^۹ می‌نامیدند، بویژه قسمت شرقی‌را؛ هم شهر شوش و هم دشت سوزیان، «نام شوشون»^{۱۰} را برخورد داشتند. سومری‌ها، حروف اختصاری نیم (NIM) را برای عیلام به کار می‌بردند و این کلمه در زبان سومری به معنای بالا است. از این جا می‌توان نتیجه گرفت که برای ساکنان بین‌النهرین، عیلام واقعی در «بالا» قرار داشت نه در سوزیان، بلکه در کوههای پشت آن. عیلامی‌ها خود نام کشورشان را به الفبای میخی تحت عنوان «هل-تا-ام-تی»، می‌نوشتند که می‌تواند «هل-تمپت» هم خوانده می‌شود؛ در اینجا «هل» به

9. Anzan (Anshan)

10. Shushun

معنای سرزمین و تمپت به معنای «(فرزانه) سرور» است. این اطلاق مبین آن است که عیلامی‌ها سرزمینشان را به عنوان «زمین سرور» یا «زمین خداوند» می‌دیدند، گرچه این امر حتمی نیست.

اتصال دره و دشت (شوشون و افشان) در توسعه تاریخ و هنر عیلامی نقشی تعیین کننده داشت و امتیاز عیلام بر دشتهای بین‌النهرین همسایه‌اش در اینجا بود. بین‌النهرین برای مواد خام توسعه فرهنگی‌اش به دشتهای عیلام چشم دوخته بود. به این ترتیب از طریق تجارت یا جنگ، سومری‌ها و بابلی‌ها، چوب، فلزات (مس، سرب، قلع، و تهره) و سنگ (بازالت، مرمر، سنگ چخماق، سنگ گچ، آراگویت، و اوبسیدین) و سنگهای نیمه‌قیمتی (عقیق، یشم خطایی، لاجورد) و اسب‌های خود را به دست آورده و وارد می‌کردند.

هر تلاشی برای ردیابی تژاد عیلامی با دشواری مواجه می‌شود. هرچه منابع موجود را بیشتر بررسی می‌کنید، بیشتر این تصویر را پیدا می‌کنید که عیلامی‌ها، عیلامی بوده‌اند، تژادی با استقلال خدشه‌ناپذیر. هیچ رابطه‌ای با دیگر ملل هنوز پیدا نشده است. اما محتمل به نظر می‌رسد که عیلامی‌ها با لولوبی‌ها، يك تژاد کوه‌نشین همسایه در شمال، و دیگر مردمی که مردم «سو» نامیده می‌شوند، وجه اشتراك فراوانی دارند. اما به هر حال ساکنان عیلام مردمی چندگونه بوده‌اند. تصویرگر در تصاویر آجرپخته محافظان داریوش، شاه پارسیان، که در ۵۰۰ قبل از میلاد قصر خود را با آن در شوش زینت داده بود، حداقل سه تژاد را به وضوح مشخص کرده است. بعضی از محافظان سفیدپوستند که بروشنی منظور از تصویر آنها نشان دادن پارسیان، گرچه در لباس عیلامی، بوده است؛ گروه دوم قهوه‌ای پوست و گروه سوم بسیار تیره، تقریباً سیاه‌پوستند.

ایشان باید عیلامیان سرزمین ساحلی باشند. حتی امروز هم افراد تیره‌پوست، که به هیچ وجه سیاه‌پوست نیستند، اغلب در خوزستان دیده می‌شوند، ایشان اغلب خود را عرب می‌دانند و میان خود به عربی سخن

می‌گویند؛ به نظر می‌رسد که حتی جمعیت عیلام قدیم هم جمعیتی مختلط بوده است و از غرب بومیان تیره پوستی تشکیل می‌شده است که نژادشان معلوم نیست و از سالیانی، در موارد مکرر، از زمان آکادها به بعد (قرن بیست و پنجم قبل از میلاد) از بین‌النهرین به عیلام نفوذ کرده بودند.

از طرف دیگر، گاردهای قهوه‌ای پوست ممکن است نمایانگر عیلامیان کوه‌نشین باشند که امروز به عنوان لر‌ها باقی هستند: در شمال سوزیان لر‌های فعلی و در شرق و جنوب بختیاری‌ها. اکثریت لر‌ها سیاه‌پو و قهوه‌ای پوستند؛ نژادی خشن که به زندگی در کوهستانها عادت دارد و از دشت‌نشینان کمی بلندتر است. ایشان هم نشانگر آمیزه‌ای از خون خارجی و باین ترتیب عیلامی خالص نیستند. اما این اختلاط در لر‌ها کمتر از اختلاط موجود در عیلامیان دشت‌نشین است، و منشاء آن نه در نژاد سامی بلکه در نژادهای هند و ژاپن است.

تا ۱۰۰۰ سال بعد از میلاد، جغرافیادانان عرب در گوشه و کنار خوزستان به زبان غیرمفهومی برخورد کردند. این زبان «خوزی» مسلماً آخرین شکل باقی‌مانده زبان عیلامی بوده است حتی داریوش کبیر (۵۲۲-۴۸۶) هم اسمی از عیلام نشنیده بود، بلکه فقط آنرا به نام «هوژا» می‌شناخت.

هوژیان‌ها مسلماً همان نژاد عیلامی اوکیان‌ها بودند که به یونانیان اسکندر تسلیم نمی‌شدند. اوکیان‌های کوه‌نشین میان بهبهان و پرسپولیس، محلی که بر راه میان شوش و پرسپولیس مسلط بود، ساکن بودند. وقتی ایشان به عادت خود از سپاهیان مقدونی باج راه خواستند، اسکندر نپذیرفت، و توانست، گرچه به اشکال، راه خود را در قلمرو ایشان بزور بگشاید.

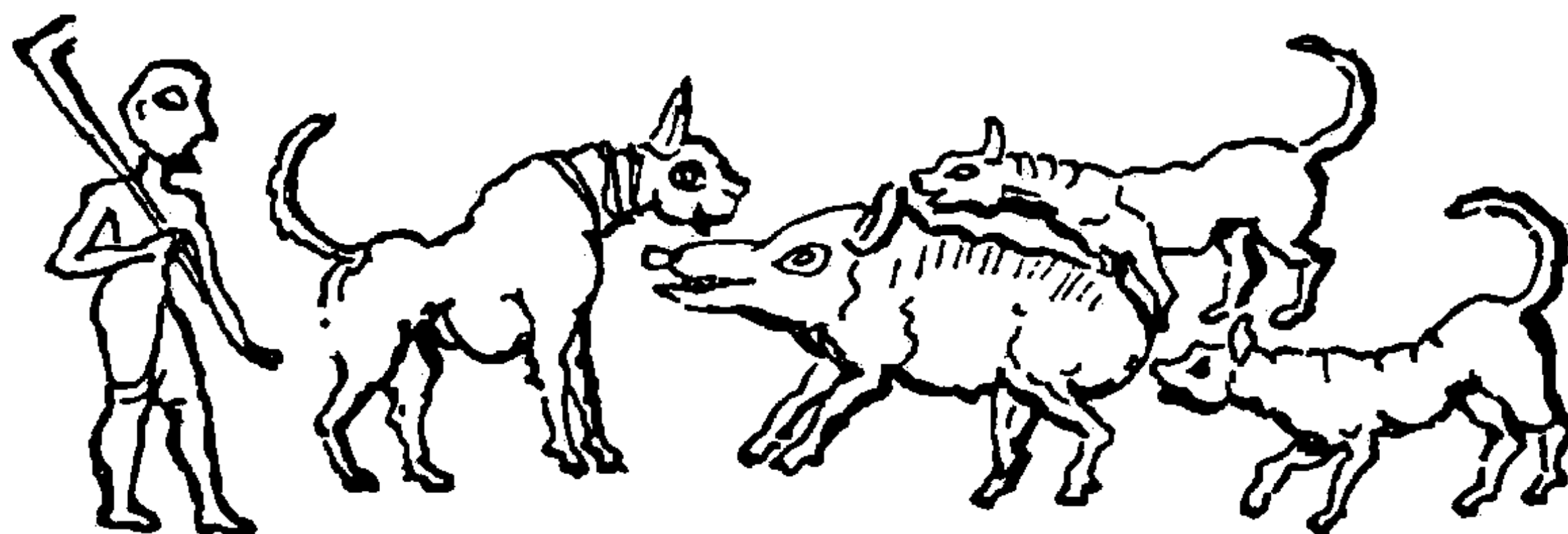
اطلاع در مورد زندگی روزمره عیلامیان را از مهرهای سومین هزاره می‌توان یافت، اطلاعی که اگرچه به هیچ عنوان کامل نیست، اما راه‌گشا است.

حکاکان و حجاران عیلامی شواهدی از محیط اطراف خود، از ساکنان آن، در حال فعالیتهای مختلف باقی گذاشته‌اند.

در این نقش مَهرها، منظرهٔ سوزیان با دره‌های پرپیچ‌وخم تصویر شده که در آنها ماهیان میان سواحل آباد شنا می‌کنند. برپهنهٔ دشت، در میان درختان کاج و صنوبر، سرو، گاو، شتر، و بزهای کوهی را می‌توان دید که در حرکتند. انواع حیوانات در دشت‌ها و بیشه‌ها می‌زیند، به آرامی در چرا یا از شیرها در گریزند. آنگاه شکارچی عیلامی در صحنه ظاهر می‌شود (شکل ۳ و ۲).



شکل ۲



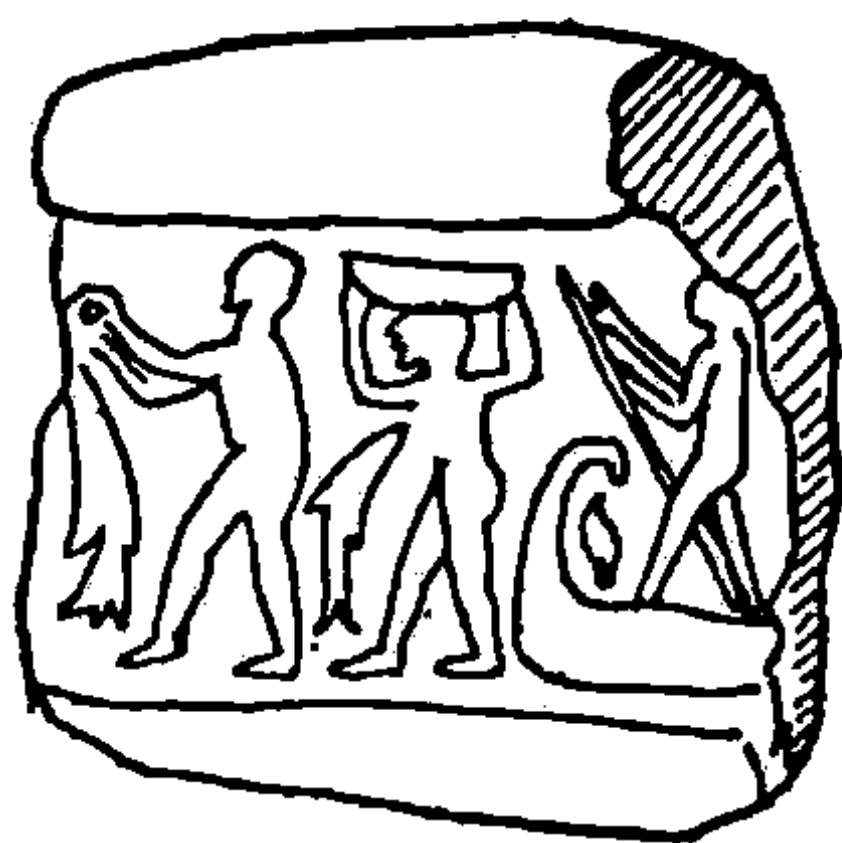
شکل ۳

او کاملاً برهنه است یا فقط پوست شیری برتن دارد و سلاح او تیروکمان، نیزه یا تبر است. به همراه سگهای خود گوزن‌قرمز، بزکوهی، گراز وحشی، و حتی گربهٔ وحشی را شکار می‌کند. درحالی که در يك جا (شکل ۴) ماهیگیران برهنه قزل‌آلای بزرگی را به ساحل می‌کشند، در جایی دیگر (شکل ۵) يك عیلامی قایق خود را با دماغهٔ شکیل منحنی‌اش به میله کنار ساحل مهار می‌کند. ناخدای قایق که قبلاً پیاده شده، ماهی تحفه، (ماهی-بزرگ) را، و كمك ناخدا که دنبال او می‌رود سبدی از ماهیهای کوچکتر را حمل می‌کند.

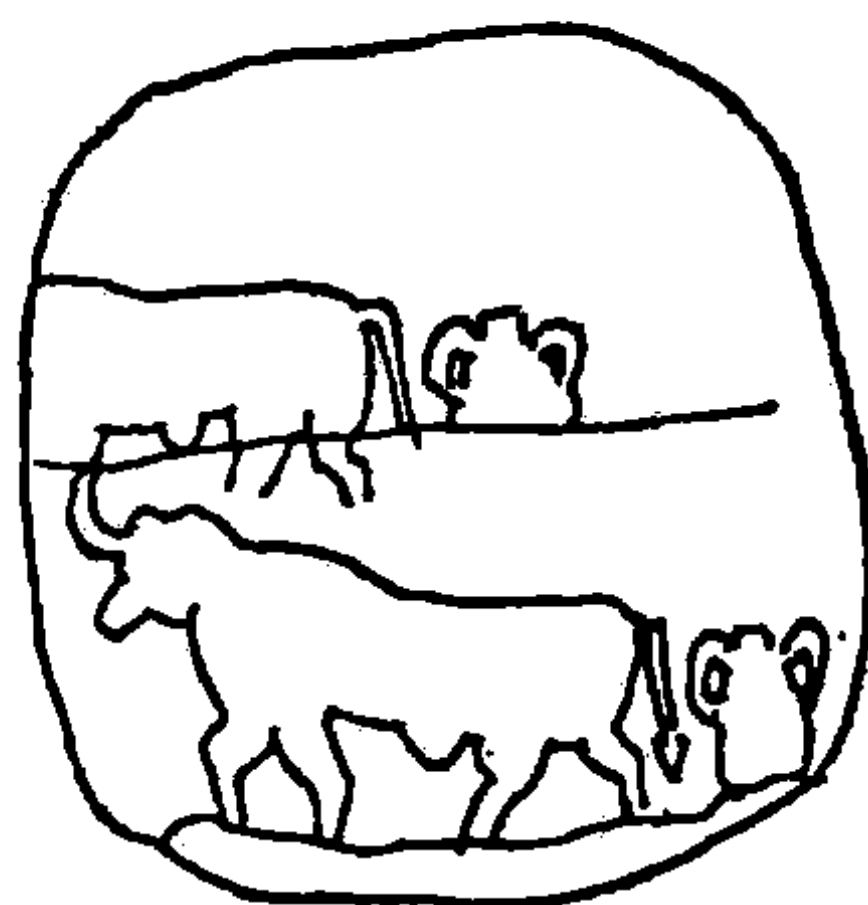
نه چندان دور از شهر، گله‌ها مشغول چرا هستند و ظروف شیر آماده نزدیک گاوها قرار دارد. (شکل ۶) شبانان بزها را به آغل آجری بدوی‌شان



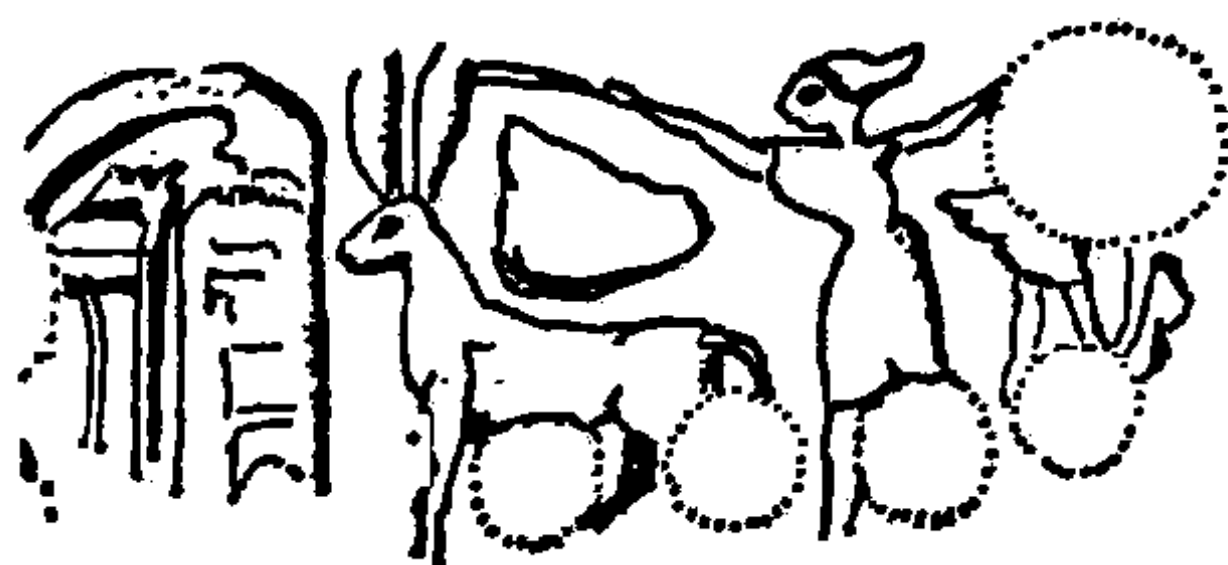
شکل ۴



شکل ۵



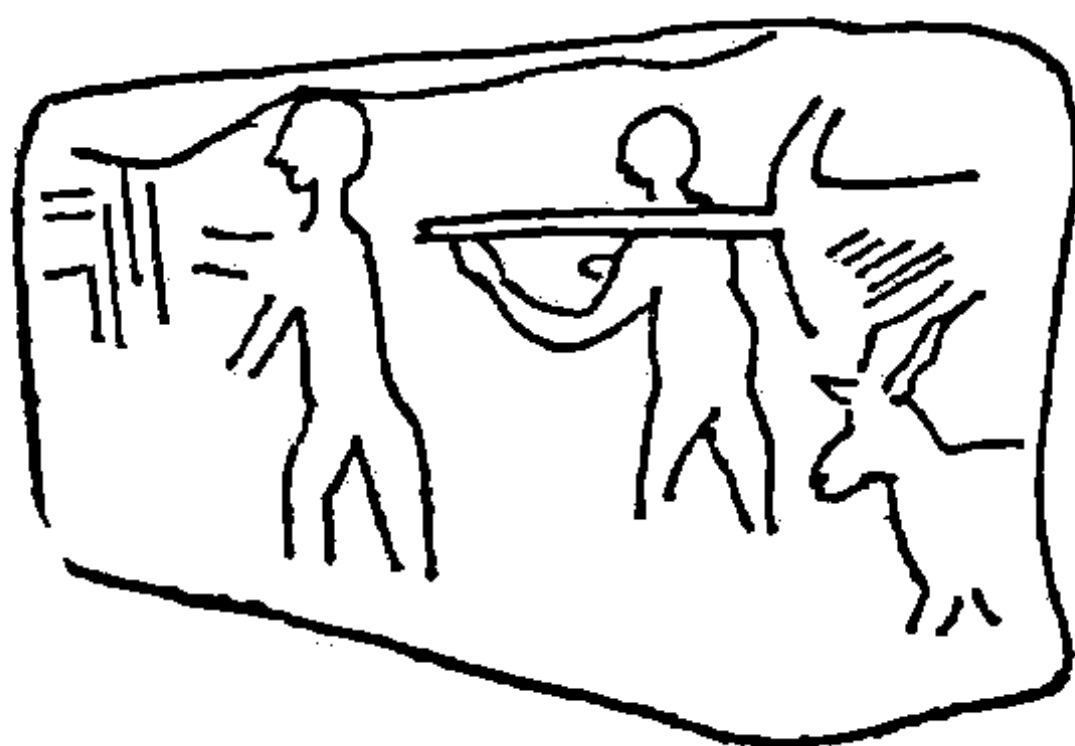
شکل ۶



شکل ۷



شکل ۸



شکل ۹



شکل ۱۰



شکل ۱۱

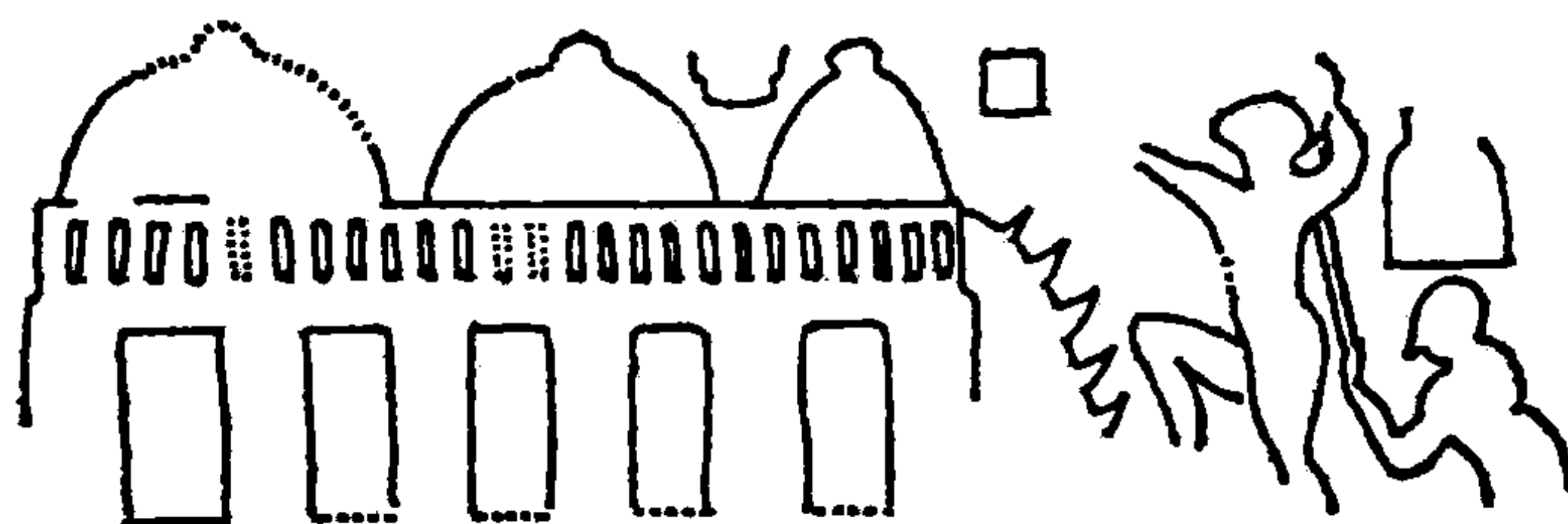


شکل ۱۲

می‌رانند، کنار در ورودی آغل برج بزرگی قرار دارد و بنابراین آغل احتمالاً متعلق به يك قصر یا يك معبد است. (شکل ۷) گروه انبوهی از مردان در مزارع مشغول کارند؛ مزارع را با استفاده از خیشهای سه‌سر برای بذرافشانی آماده می‌کنند. این آخرین نقش مهر (شکل ۸) به چهار هزار سال پیش از میلاد مسیح برمی‌گردد. و شواهد آن با کشفیات باستانشناسی تأیید شده است. روبرت ام آدامز^{۱۲} شیکاگوئی تبرهای سنگی زیاده، داسهایی از گل پخته بسیار سخت، و تیغه‌های چخماقی را کشف کرده‌است که همه به شوش این تاریخ برمی‌گردد. این آثار مبین آن‌است که تبر و داس ابزار اولیه دهقان عیلامی قدیم بوده است. اما حوالی سال ۳۰۰۰ قبل از میلاد خیش روی مهرها ظاهر می‌شود (شکل ۹). زنان نیز درزراعت مددکاری می‌کنند؛ ایشان را، پوشیده در ردای دراز، درحال کار در نخلستانها می‌بینیم (شکل ۱۰). در شهر همه‌چیز در فعالیت و حرکت است، در کارگاه سفال‌سازی، ظروف سنگی درحال تولید است، درحالی که يك نفر دسته‌کوزه‌ها را صیقل می‌دهد، صنعتگران دیگر بشقابها را با سایش برهم صافتر می‌کنند (شکل ۱۱). زنان را هم در کارگاهها می‌توان یافت، ایشان بر نشیمن‌گاههای چوب کوتاه یا بر سطح زمین نشسته‌اند و اغلب مشغول تهیه پشم‌اند (شکل ۱۲). انبارهای غله بخصوص بسیار پرمشغله است. طبق این مهرها سیلوها از خشت خام ساخته شده و به وسیله يك دسته طولانی از گنبدها پوشانده شده است. قسمت خارجی دارای شیارهایی است که میان این شیار و سقف صاف سیلو یکدسته از سوراخهای هواکش قرار گرفته است. کارگران با کیسه یا خمرها می‌آیند و می‌روند بارهای خود را بر سر یا دوش دارند، و به کمک نردبان یا پلکانهایی که در کنار ساختمان است، به‌طاق می‌رسند (شکل ۱۳). يك بنای ایوانی شکل انبارها را به ارتفاعی بالای سطح زمین می‌رساند، اما طبق يك سند ریاضی که در شوش پیدا شده، انبارهایی هم بوده که قسمتی در زیرزمین قرار داشته است. حسابداران در نزدیکی انبارها قرار دارند تا

هر کیسه گندمی را که تحویل می‌شود، بر لوحه‌گلی خود ثبت کنند (شکل ۱۴). شراب‌داران هم برای پرکردن پیمانه‌ها یا چوب پنبه کردن بطریها همین حالتها را به خود می‌گیرند (شکل ۱۵).

این عیلامیان چه نوع مردمی می‌توانند بوده باشند؟ آدم‌هایی ضعیف‌النفس. آنچنان‌که ضرب‌المثل سومری می‌گوید: «وقتی يك عیلامی بیمار است، دندانهایش از ترس بهم می‌خورد». ضرب‌المثل دیگری می‌گوید: «يك عیلامی از هیچ چیز باندازه خانه‌هایی که در آن زندگی کند خوشحال



شکل ۱۳



شکل ۱۴



نیست». به عقیده سومریان، عیلامی‌ها بنحوی غیرمنطقی خودستا و آزمند بوده‌اند.

اما این نظر دشمنان ایشان است و بنابراین باید با احتیاط تلقی شود. تا این حد مسلم است که: عیلامی‌ها مورد بدگمانی عمیق همسایگان بین‌النهرینی خود بوده‌اند. به نظر ایشان عیلام سرزمین ساحران، جادوگران، و ارواح خبیثه بوده است. گرچه معدودی از شواهد موجود در خود عیلام، عیلامیان را بنحو دیگری مجسم می‌کند، که برتر از همه، اثبات قطعی وجود يك احساس وفاداری به خانواده است، اما حتی پژوهشگر معاصر هم نمی‌تواند این احساس را که احتمالا پارتی‌ها، آشوری‌ها، و سومری‌ها کاملاً برخفا نبوده‌اند، کنار بگذارد.

عیلامیان مانند اغلب دیگر نژادها نبودند. در سرشت ایشان چیزی بود که درك کامل ایشان را مشکل می‌کرد و ما هم در بررسی‌های خود به ویژگی‌های متعددی که قابل توجه و تقیض یکدیگرند، برخوایم خورد. از يك طرف ایشان مقهور قوه تخیلی بدان حد زنده بودند که برای کنده‌کاری‌های روی سنگ آنها، غریب‌ترین مخلوقات قابل تحسین را می‌آفرید (بخش ۸ را نگاه کنید). از سوی دیگر ایشان روحیه‌ای سرسخت و گران جان داشتند. که فقط به واقعیت بی‌واسطه توجه داشت و از هر چیز غیر واقعی می‌گریخت. همه این خصوصیات همراه بایك دید کلی بدینانه بود. کافی است که به نقش سر يك مرد عیلامی که از شوش به دست آمده (تصویر ۱۹) و احتمالا به شروع هزاره اول برمی‌گردد، نگاه کنیم؛ آندره پارو درباره این نقش می‌نویسد: «چهره این مرد خیره است؛ زبان او ناباور و خالی از فریب خوردگی است» موریس لامبرت^{۱۳} عیلامی‌ها را باین ترتیب توصیف می‌کند: «بی‌رحم، خشن، بیش از حد محتاط، و بیش از حد توانا»؛ و شما به این فکر می‌افتید که گویا هرگز نخندیده‌اند. با هر میزان همدلی هم بکوشیم تا ویژگی‌های شخصیت عیلامی را دریابیم، همیشه يك پدیده غیرقابل حل در مرکز آن خواهیم یافت.

بخش ۲

زبان و خط

در ۳۰۰۰ سال قبل از میلاد، وقتی سومریان خطی تصویری به عنوان ابزاری کمکی برای نگاهداری حسابهایشان اختراع کردند، این ابداع سرعت به همسایگان عیلامی شان رسید. زیرا بلافاصله پس از آن اولین لوحه های زبان تصویری عیلام را در شوش که مربوط به طبقه «اورک (c b)» در بین النهرین است (حدود ۲۹۰۰ قبل از میلاد) می بینیم.

با وجود اختلاف جزئیات، شك نیست که خط تصویری عیلامی بر مبنای الگوی سومری تدوین شده است. این خط سرعت گسترش یافت و تقریباً همزمان در قسمت شمال شرقی در کاشان (میان تهران و اصفهان) و در شرق دور و جنوب کرمان، دیده می شود.

این باصطلاح «خط عیلامی» هم در شروع و هم تا مدتی بعد، مثل خط سومری، يك خط کاملاً تصویری بود. روی لوحه ها می توانیم حیوانات، کوزه ها، گلدانها و اشیاء مشابه را ببینیم. هنوز رمز این خط گشوده نشده است، چون برای بسیاری از علائم نمی توان معنای دقیق تعیین کرد و احتمالاً هرگز هم به صورت قطعی روشن نخواهد شد. اما جستجوگر کمتر از آنچه ممکن است در وهله اول به نظر برسد، از دریافت مطلب نوشته در می ماند، زیرا که موضوع این نوشته ها به تجارت مربوط است: موجودی، ثبت معاملات،

رسیدها و یادداشتهای مربوط به دریافت مواد. شکل ۱۶ نمونه‌ای به‌دست می‌دهد. این لوحه - که سیاهه اسبها را به‌دست می‌دهد، به‌طور خاص - آگاه‌کننده است، زیرا که اولین مورد ذکر اسب است. فقط سر اسبها نمایش داده شده و طبق نظر محتملاً قابل قبول و. شیل^۱، اسبهایی که یال افراشته دارند، اسبهای نرند، آنها که یال افتاده دارند، مادیان و آنها که اصلاً یال ندارند کره‌اسب. لوحه در عین حال حاوی اعداد هم هست، مثلاً آنچه در طرف چپ اسبها قرار دارد و نشانه‌های شست‌مانند علامت یکان‌ها است و دایره‌های كوچك علامت دهگان، درست مثل خط سومری.

خط تصویری عیلامی را طبق نظر دبلیو. سی. بریس^۲ باید از راست به‌چپ خواند. اگر این نظر درست باشد، آخرین ردیف لوحه (شکل ۱۶) «مادیان: هشت» خوانده می‌شود. علائمی که در اینجا و آنجا در کنار سراسبها ظاهر می‌شود، ممکن است یا مبین گیرنده و یا صاحب حیوان باشد و بنابراین اسامی واقعی یا عناوین را نشان خواهد داد. در پشت لوحه (شکل ۱۷) جمع کل ۱۸۵، در مرکز قسمت پایین دیده می‌شود: اول منتهی‌الیه طرف راست يك «صد»، در قسمت چپ آن هشت‌تا ده‌تا و در منتهی‌الیه راست پنج واحد. اثرات مهرهایی با نقش غزالها یا بزهای کوهی، بعضی ایستاده و بعضی نشسته، نشان می‌دهد که این لوحه يك سند رسمی است. این مهرها ممکن است به دبیرخانه سلطنتی متعلق بوده باشد.

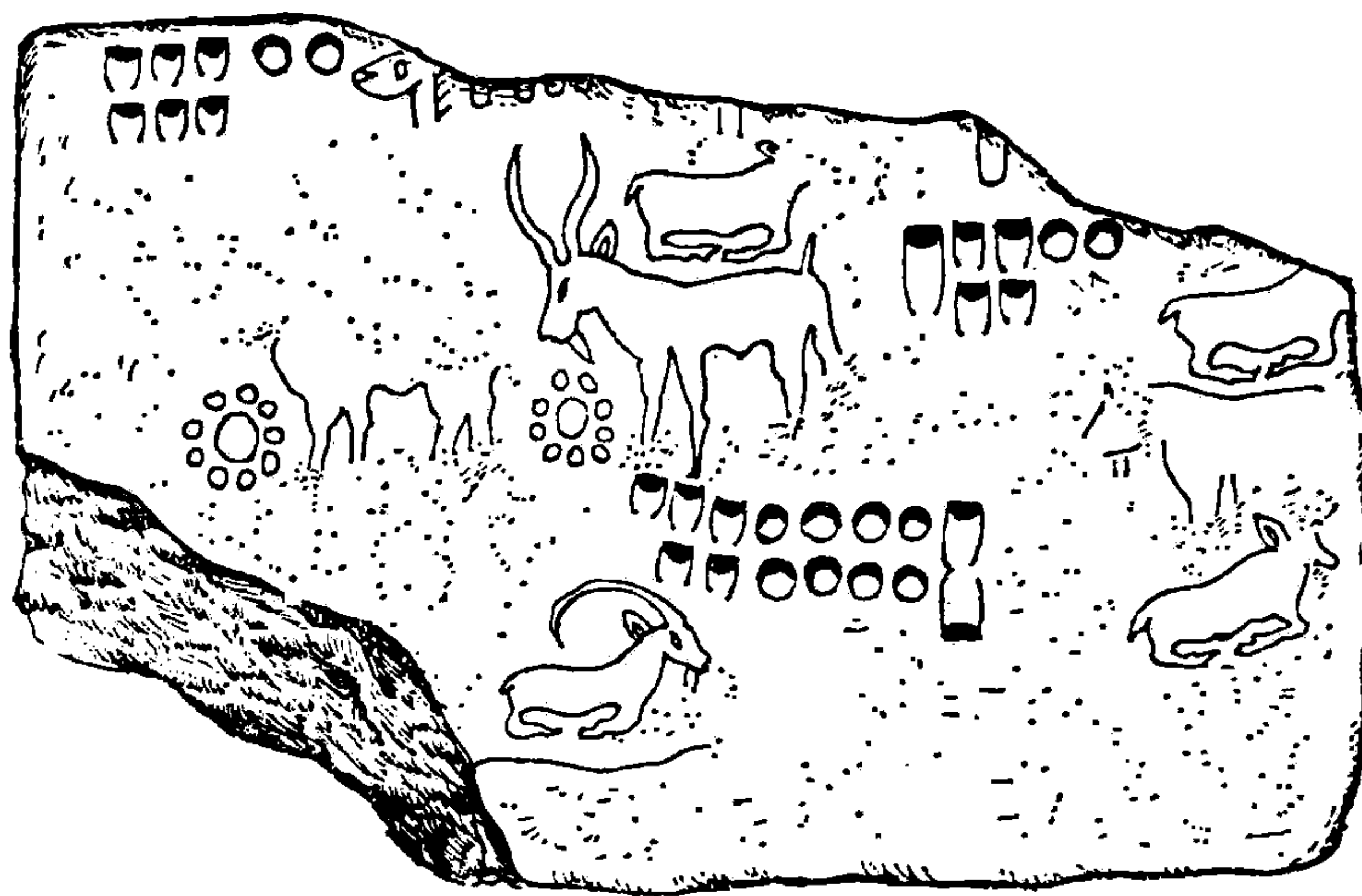
خط تصویری عیلامی احتمالاً حداکثر ۱۵۰ نشانه داشته است، اما طبعاً این علائم را بانحاء مختلف می‌شد باهم ترکیب کرد و بهمین جهت است که لوحه این تأثیر غلط را روی بیننده می‌گذارد که دارای صف طولیلی از علائم است. از این خط صرفاً تصویری، بتدریج يك خط «هجایی» به‌وجود آمد، این خط نمونه‌های پراکنده‌ای از علائم تصویری را در خود داشت و در طول قرون بعد از ۲۹۰۰ قبل از میلاد در يك فراروند ساده‌سازی پیشرفت کرد. در

1. Scheil, V.

2. Brice, W.C.



شکل ۱۶



شکل ۱۷

سومر هم پیشرفت خط، مشابه عیلام بود و به نظر می‌رسد که مکتب نوشتاری دو کشور بر یکدیگر اثر گذاشته‌اند. باین طریق بود که نوشتار تک‌خطی در عیلام و سومر نضج گرفت. و این امر نه تنها ثبت معاملات تجاری را ممکن ساخت، بلکه بیان مسایل مهم‌تر شخصی و سیاسی تاریخی، و مذهبی را هم امکان‌پذیر کرد.

این نوشتار تك خطی عیلامی احتمالاً در میانه هزاره سوم ایجاد شده اما آنچه برای ما مانده از قرن بیست و سوم قبل از میلاد است که شامل ۶ نوشته روی پاره‌های سفال، ۱۱ نوشته روی سنگ، و يك نوشته روی يك گلدان نقره‌یی است. به نظر می‌رسد که بیشتر از این چیزی نمانده است.

چنین برمی‌آید که خط عیلامی در این مرحله آخرین، حدود هشتاد نشانه داشته است که تا امروز پنجاه و پنج‌تای آن روی سنگ ضبط شده است. معمولاً از بالا به پایین می‌نوشتند، اما گاهی هم کاملاً برعکس عمل می‌کردند. خطوط گاه در گوشه چپ قرار گرفته، اما اغلب در قسمت راست است. گاه جهت نوشته در وسط يك ستون تغییر می‌کند و این نشانه شروع يك پاراگراف جدید است. از آنجا که نشانه‌های نوشتار تك خطی عیلامی در بخشی از همان نشانه‌های تصویری مشتق می‌شود که خط سومری از آنها منشعب شد، دو نوشتار، حداقل در ظاهر، مشابهت‌های فراوانی دارد. اما خط آنها با یکدیگر کاملاً متفاوت است، بجز علامت کی ki که در هر دو یکی است. فی‌المثل علامت سومری-بابلی «لوم»^۳ در عیلامی «شو»^۴ است «الخ».

همه سنگ‌نبشته‌های نوشتار تك خطی عیلامی به زمان پادشاهی برمی‌گردد که در حدود سال ۲۲۵۰ قبل از میلاد سلطنت می‌کرده است. گرچه این سنگ‌نبشته‌ها از شروع قرن بیستم در موزه لور قرار داشته است، اما فقط در سال ۱۹۶۱ بود که واقعاً رمز آنها گشوده شد. این مسأله که در ۱۹۰۵ اف‌بورک^۵ ثابت کرد که یکی از سنگ‌نبشته‌ها ترجمه عیلامی متنی بابلی است که در بالای آن قرار دارد، یاب‌عبارت دقیقتر، سنگ‌نبشته ستونی عیلامی شکل ۱۸، ترجمه ستون طرف چپ دومتن بالای آن است (که در این تصویر حذف شده) درست است. بورک فقط با ناباوری روبرو شد، اما حق با او بود؛ گرچه توانست ادعایش را ثابت کند. اکنون روشن شده است که او فقط توانسته

3. lum

4. shu

5. Bork, F.

است ۳ علامت از پنجاه و پنج علامت را درست تشخیص دهد. تلاش‌های سی. فرانک^۶ هم بهمین ترتیب بی‌نتیجه بود. فرزائگان فرانسوی این سنگ-نوشته‌ها را بدقت بصورت عکس و کتیبه چاپ و منتشر کردند، اما وقتی به کشف رمز رسیدند، از همکاران آلمانی خود موفقتر نبودند.

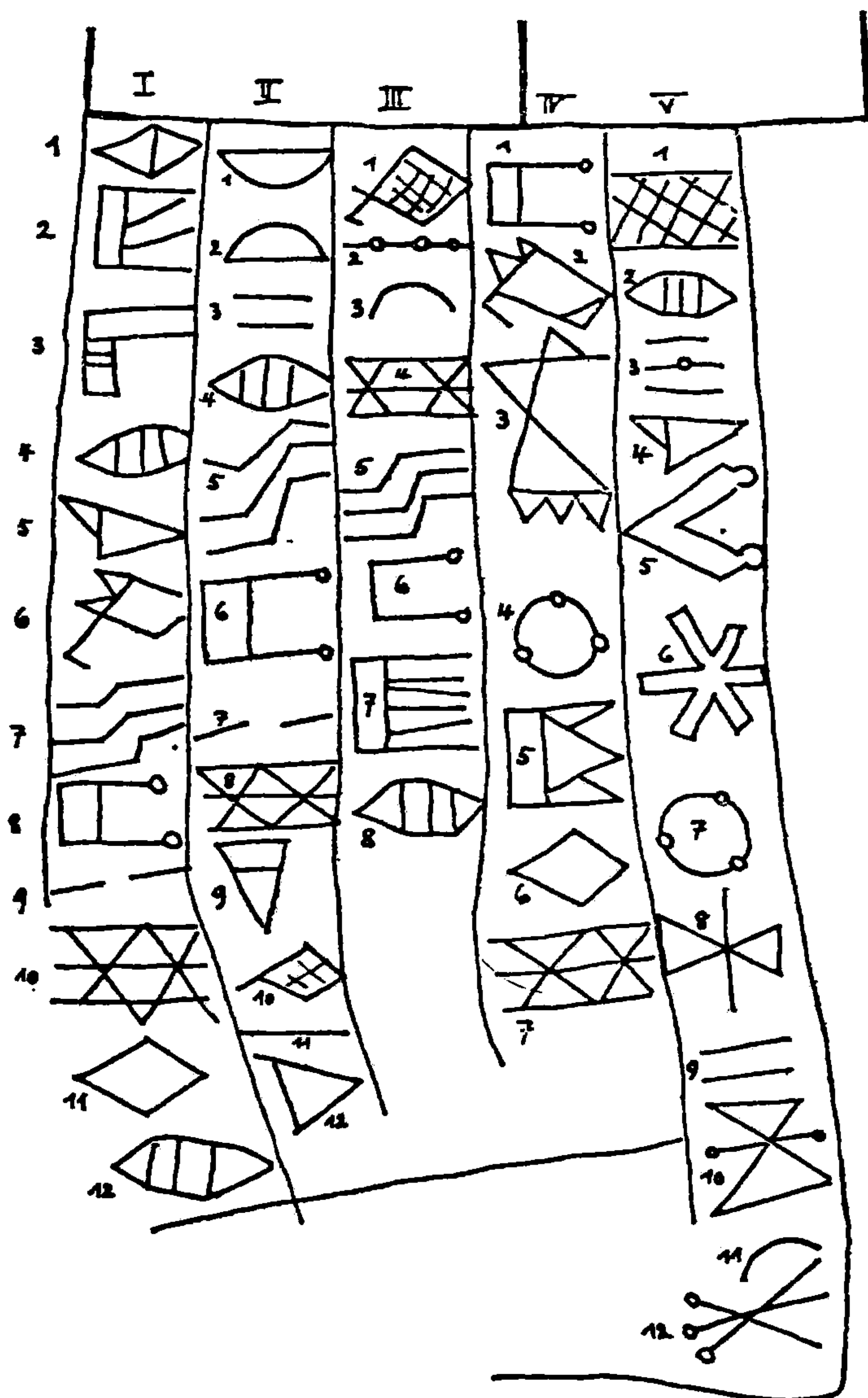
کشف رمز يك نوشته ناشناس همیشه نوعی مخاطره فکری است و من خواننده را دعوت می‌کنم که در این امر تا آنجا که امکان داشته باشد شرکت کند. اما قبل از آن دوست دارم يك لطیفه شخصی نقل کنم. در ۱۸۰۲ در گوتینگن، گ. ف. گروتفند موفق شد رمز قسمت اولیه يك نوشته میخی مربوط به داریوش کبیر و خشایار شاه را کشف کند. وقتی در تابستان ۱۹۶۱ مقاله‌ای در کشف رمز نوشتار ستونی عیلامی به سمپوزیوم شرق‌شناسان در گوتینگن عرضه می‌کردم، یکی از شرکت‌کنندگان به من گفت که نام گروتفند را با حروف بزرگ بر سر در ساختمان شرکتی در مقابل تالار کنفرانس دیده و این را به فال نیک گرفته است.

حال، پس از این مقدمه بگذارید بکوشیم مسیر کشف رمز را با هم طی کنیم. اولین پرسش این است: آیا علائم شکل ۱۸ را باید از بالا به پایین خواند یا از پایین به بالا؟

چون، همان‌طور که به یاد دارید، متن بابلی «بالای» متن عیلامی است، فرض می‌کنیم که ستونهای عیلامی را باید از بالا به پایین خواند. در گوشه راست طرف پایین شکل ۱۸، به نظر می‌رسد که فضا کافی نبوده است؛ ستون پنجم بسیار طولانیتر از ستون چهارم است. ستون وسطی، از طرف دیگر، چنان کوتاه است که ما را به این فرض راهنمایی می‌کند که فکر کنیم حكاك يا کاتب در اینجا به علت آنکه به پایان يك قسمت رسیده بوده، متوقف شده است. با استفاده از این فرضیات، تصمیم می‌گیریم که خواندن را از گوشه چپ بالا یعنی I/1 شروع و در گوشه راست پایین یعنی V/12 ختم کنیم.

با گردش دادن چشمانمان بر مجموعه گیج‌کننده علائم می‌بینیم که

ستونهای I ، II ، و III، هر کدام دارای علامتی است که مانند جریان يك رودخانه به نظر می‌رسد؛ این علامت در ستون I شماره ۷، و در ستون II و III شماره ۵ است؛ در هر مورد به دنبال آن علامتی آمده است که شکل میز چرخداری است که به پهلوی قرار گرفته باشد: در ستون I شماره ۸ و در



ستونهای II و III شماره ۶. اما این میز در ۶/III یکی از خطوط را ندارد و بنابراین عیناً مانند دو علامت دیگر نیست. تا اینجا بد نیست، اما این علائم چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟

ما با این فرض شروع کردیم که نوشته عیلامی، همان‌طور که بورك فکر می‌کرد، - ترجمه ستون طرف چپ نوشته بابلی بالای آن است، که چنین خوانده می‌شود:

«به‌خدا، این-شوشینک^۷، سرور او

- شوشینک

فرمانروای شوسیم (شوش)، نایب السلطنه سرزمین عیلام
پسر شیمبیشوک^۸

يك پيچ برونزی و چوب صنوبر هدیه کرد.»

مبنای هر پژوهش گسترده‌تر، در نامهای خاصی که در این متن بابلی قرار دارد، نهفته است: از آنجا که نوشته‌ها به دو زبان است، پس این نامها باید در عیلامی هم باشد. ما تابحال این امر را تحقیق کرده‌ایم که در سه ستون از ستونهای متن عیلامی یکدسته دو علامتی مشابه یا تقریباً مشابه، سه بار تکرار می‌شود. همچنین می‌توانیم فرض کنیم که هر علامت مبین يك هجایی است، چرا که این يك امر کلی در نوشتار بابلی و سومری است. بنابراین، ما در جستجوی سه گروه هجای مشابه یا تقریباً مشابه، در متن بابلی هستیم. در کجا آنها را می‌یابیم؟ یکبار در نام خدای عیلامی «این-شوشیناک»، بار دیگر در نام فرمانروا XY - «شوشیناک» (XY مبین يك علامت بابلی است که متناظر عیلامی آن را هنوز باید پیدا کرد)، و بار سوم در نام شهر شوش، که در آن زمان «شوسیم» بوده است. در آن زمان نام این شهر شوشیم نبود، بلکه شوسیم بود و این اختلاف جزئی، - توجیه‌کننده آن است که چرا «میز چرخدار» سومی عیناً مثل دوتای دیگر نیست. به عبارت دیگر، علامت رودخانه

۷. Inshushinak = خداوند شوش [م.]

در شکل I / ۷ و II / ۵ و III / ۵ «شو» و علامت «میز چرخدار» به پهلوان افتاده در شکل I / ۸ و II / ۶ «شی» و «میز ناقص» III / ۶ «سی» است.

با گشودن علائم تا این مرحله، می‌توان نام تمامی خدایان این شوشینک را در ستون I پر کنیم؛ بنابراین علامت I / ۶ «این» I / ۶ «نا»، و I / ۱۰ «ك» است. می‌دانیم که در مسیر درستی هستیم، چون در ستون علائم ۷-۱۰ و در ستون II علائم ۵-۸، یکی است. بنابراین در هر دو مورد می‌توانیم «شوشیناک» را بخوانیم: در ستون I در نام خدا این-شوشیناک و در ستون II در نام فرمانروا- که هم‌اکنون تاحدی از طریق XY که نشانه کلمه بابلی پوزور «حمایت» است، برای ما شناخته شده.

در سنگ‌نبشته‌های عیلامی که بعدها حک شد، همیشه قبل از نام خدا نشانه کلمه «الوهیت» آمده که در عیلامی «نپ» است. بنابراین قدم بعدی قراردادن هجای «نپ» نشانه‌ای در ستون I / ۵ است؛ البته این فرض است که هم اف‌بورک و هم سی‌فرانک مطرح کرده‌اند. اما بعد چه؟ با مجهز بودن به دانش جدیدی که از علایم داریم، ستونهای دیگری را بررسی می‌کنیم. در بالای ستون IV «میز چرخدار» به پهلوان افتاده‌مان - نشانه «شی» - دوباره رخ می‌نماید و در زیر آن علامتی که در I / ۶ به عنوان «این» شناختیم. پس ستون چهارم با کلمه «شی-این» شروع می‌شود و با علامت ستاره‌مانندی که در I / ۱۵ و II / ۸ به آن برخورد کرده‌ایم و آن را «ك» فرض کردیم، خاتمه می‌یابد؛ بنابراین ستون چهارم با «شی-این» شروع و به «ك» ختم می‌شود.

و حالا بر سر دوراهی رسیده‌ایم، چون واضح است که اگر، در کل حتی يك علامت را غلط فرض کنیم، شکست خوردنمان حتمی است. تا اینجا فقط هفت علامت را تعیین کرده‌ایم، و از این رو، هنوز در اول راه هستیم، موفقیت یا شکست کشف- رمزمان به تصمیمهای بعدیمان وابسته است.

بگذارید یکبار دیگر به متن بابلی رجوع کنیم؛ احتمالاً در آن نام خاصی را خواهیم یافت که با «شی-این» شروع و به «ك» ختم می‌شود. در حقیقت هم می‌توان چنین چیزی یافت: نام پدر فرمانروایمان، شیمیشوک

را با املای بابلی آن. درواقع این عیلامی که هیچ‌چیز دیگری درباره‌ او نمی‌دانیم، طبق اصول دستور زبان و واژگان عیلامی «شین‌پی-هیش-هوک» نامیده می‌شد، و این نام احتمالا به معنای «نام او به مار پیشکش شده بوده است، زیرا آنچنان که در بخش III نشان خواهیم داد، عیلامی‌ها نسبت به مار احترام خاصی قائل بودند و بنابراین در چنین اسمی چیز شگفت‌آوری وجود ندارد. درحقیقت بسیاری از سنگ‌نوشته‌ها روی یا در کنار نقش مار یافته می‌شود.

حال باید این نام، شین‌پی-هیش-هوک را در ستون چهار قرار دهیم. به این ترتیب جلو می‌رویم، در ۱/IV «شی» که اکنون آن را می‌شناسیم؛ در ۲/IV «این» که بازهم از قبل با آن آشناییم؛ در ۳/IV «پی»؛ در ۴/IV (دایره‌ای با سه نقطه) «هی»؛ در ۵/IV «ایش»؛ در ۶/IV (يك الماس) «هو»؛ و در ۷/IV- همانطور که می‌دانیم «ك»، به این ترتیب شی-این-پی-هی-ایش-هوک یا شین‌پی هیش کوك.

حالا بگذارید به ستون وسط نگاه کنیم. در آن نام شهر شوش (شوسیم در - عیلامی قدیم) را پیدا کردیم. بانگاهی گذرا، اکنون می‌توانیم درستون ۷/III، نشانه‌ هجای «ایم» را ببینیم و به این ترتیب درمی‌یابیم که «شو-سی-ایم» با شوسیم شوش یکی است. طبق متن بابلی انتظار داریم که عنوان عیلامی (نایب السلطنه سرزمین) قبل از آن بیاید. از منابع میخی بعدی این عنوان را با علامت «هل-منیک» («هل» = سرزمین، «منیک» = نایب-السلطنه) می‌شناسیم. پس با اطمینان به جای علامت ۱/III، «هل»، به جای ۲/III (يك زنجیر) «می»، و نشانه ۳/III (يك قوس) را با «نی» و ۴/III را با علامت «ك» جایگزین می‌کنیم؛ علامت «ك» را از قبل می‌شناسیم، همان علامت شبه‌ستاره است که در ۱۵/I و ۸/II و ۷/IV دیده بودیم. علاوه بر این این «ك» درست در همان جایی است که باید باید تا «هل‌منیک» [نایب-السلطنه سرزمین] را بسازد. عاقبت احساس می‌کنیم که زیرپایمان محکم است...

تابحال، رویهم ۱۵ علامت را شناسایی کرده‌ایم، یعنی چیزی کمتر از يك سوم «پنجاه و پنج» علامت موجود. حال با برخورداری از این دانش، بادوسوم نشانه‌های باقیمانده مشکل نسبتاً کمتری خواهیم داشت. اما چون منبع اسامی خاصان تمام شده است، هر پژوهش دیگری این زمینه، باید بر مبنای دانش موجود از زبان عیلامی صورت گیرد. بنابراین باید خودم را به گزارش نتایج بررسی‌هایم محدود کنم. در نتیجه پژوهشهای خود، توانستم نام نویسنده کتیبه را زیر عنوان «کوتیک-اینشوشیناک» تشخیص دهم، که به معنای «کسی که توسط خدا [اتیشوشیناک] محافظت می‌شود» است. بنابراین کتیبه شکل ۱۸، به‌طور کامل به ترتیب زیر خوانده و ترجمه می‌شود:

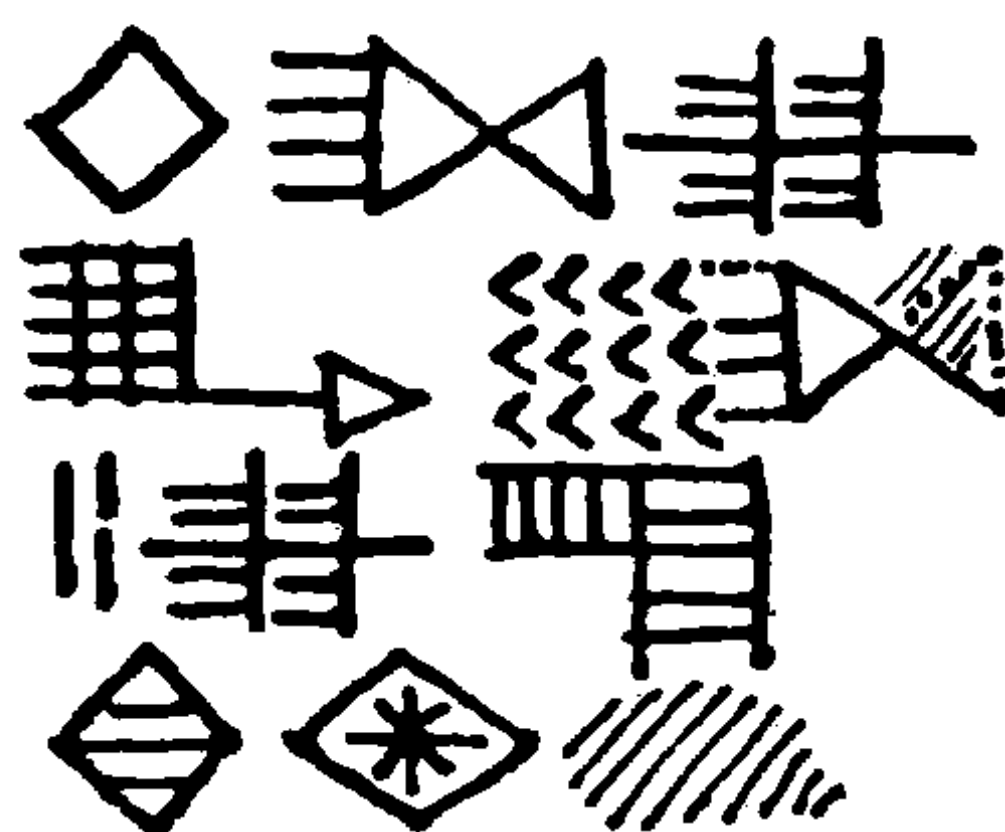
- | | |
|-----|--|
| I | ته-ایم-تیک-کی-نپ این-شوشی-نا-ک-نو-کی |
| II | او کو-تو-کی-شو-شی-نا-ک-ز و نکیک هال-مه اک؟ |
| III | هال-مه-نی-ک-شو-سی-ایم-کی |
| IV | شی-این-پی-هی-ایش-هو-ک |
| V | شا-کی-ری-نپ-ایر لیک هی-ان تی-لا-نی-لی |

- | | |
|-----|----------------------------------|
| I | به خدا اینشوشیناک این چوب (-پیچ) |
| II | من، کوتیک-اینشوشیناک شاه سرزمین |
| III | نایب السلطنه سرزمین شوش |
| IV | شین پی هیش کوک |

V پسر، را به الوهیت خدا به عنوان هدیه‌ای به معبد داده‌ام.

متأسفانه نوشتار خطی عیلامی با مرگ کوتیک اینشوشیناک، فرمانروایی که در بالا به او اشاره شد، در حدود ۲۲۲۰ قبل از میلاد از بین رفت. بتدریج خط سومری-بابلی (آکادمی) که عاقبت به خط میخی معروف منتهی شد، جانشین آن شد. تأثیر این نوع نوشتار بر عیلام، در قرن بیست و چهارم و حتی بیست و پنجم قبل از میلاد شروع شده بود؛ همچنانکه در قسمتی از سنگ نبشته کشف شده

در لیان^۹ (نزدیک بوشهر در کناره خلیج فارس) (شکل ۱۹) قدیمیترین منبع از



شکل ۱۹

این نوع، نشان داده شده است. اما حتی این جزء کوچک يك متن عیلامی در کتیبه تك خطی آکادی، نیز برخی ویژگیهای سبکی را در شکل‌گیری علائم عیان می‌کند. از این رو، حکاکان لیانی آنچه را از خارج به دست آورده بودند، با سلیقه خود منطبق کردند - يك رفتار مشخصه عیلامی. از آن پس تا غروب امپراطوری در ۶۴۰ قبل از میلاد، خط میخی آکادی به طور مداوم بمیل شخصی عیلامیان تغییر داده شد. بالاتر از همه این امر را می‌توان در شیوهایی دید که مکتب‌های حکاکي عیلامی از آن طریق آنچه را که از بین‌النهرین به وام گرفته بودند، متحول می‌کردند.

از آنجا که کتیبه تك خطی بومی اولیه تقریباً در کن از چندین هجاء تشکیل شده بود، عیلامیان فرض کردند که خط آکادی هم باید تا آنجا که ممکن است هجایی باشد. و به این ترتیب حکاکان عیلامی تمامی نشانه‌های تصویری و همه آن علائم - نامفهوم را که همسایگان بین‌النهرینی‌شان به عنوان میراث سومری حفظ کرده بودند، به دور ریختند، با منشی آگاهانه و منطقی - این منش هم یکی دیگر از ویژگیهای عیلامی است. حکاکان در شوش همه امکانات خط میخی خارجی را مورد استفاده قرار دادند، آن را ساده کردند و تا

۹. Liyan، شهر باستانی عیلام، که محل آن را مطابق باتپه‌ای شمرده‌اند که اکنون در يك کیلومتری شمال آبادی سبزآباد، نزدیک شهر قدیم ریشهر واقع است. در ۱۹۱۳، به توسط يك هیأت فرانسوی تحت ریاست موريس پزار حفاری‌هایی به عمل آمد. باره‌ای از کتیبه‌ای که از معبدی در لیان به دست آمده است، قدیمیترین سند شناخته شده به زبان عیلامی است [م].

مرز نوشتار الفبایی رساندند. البته آنان هرگز از این حد فراتر نرفتند، حتی وقتی در ۵۲۰ قبل از میلاد همراه با منشیان آرامائیک با وظیفه شناسی کار می کردند تا خط میخی پارسی قدیم را برای داریوش ابداع کنند، خطی که حد میانگین خط میخی و یک خط الفبایی است.

داریوش کبیر (۵۲۲-۴۸۶) تقریباً همه کتیبه هایش را به سه زبان اصلی امپراطوریش: پارسی قدیم، عیلامی و بابلی، نوشته است. به این دلیل است که فرزندگان غربی توانستند رمز خط میخی را بگشایند. یکی از پیشقراولان این امر جورج فردریک گروتفند (۱۷۷۵-۱۸۵۳) است که در یک دییرستان در گوتینگن یونانی درس می داد و قبل از این ذکرش رفت.

اودر مقاله ای که در ۴ سپتامبر ۱۸۰۲ منتشر کرد، توانسته بود ده علامت از علائم خط میخی پارسی قدیم را به درستی تشخیص دهد. علاوه بر این تشخیص داده بود که خط میخی عیلامی باید از چپ به راست خوانده شود. در ۱۸۳۷ کشف کرد که قبل از اسامی خاص و بعضی کلمات مهم دیگر در عیلامی یک علامت عمودی به عنوان «معرف» قرار دارد، این علامت در زبان فنی «توصیف کننده» [صفت یا ضمیر اشاره] نامیده می شود. علاوه بر آن، او نماد مربوط به «شاه» را کشف کرد.

دیگر پیشقدمان کشف رمز خط میخی عیلامی در قرن نوزدهم عبارتند از ان. ال. وسترگاآرد^{۱۰}، ای. هینکزا^{۱۱}، اچ. سی راولینسون^{۱۲}، ای. نوریس^{۱۳} و ج. اوپرت^{۱۴}، اف. اچ. ویسباخ^{۱۵} که کار خود را به نتیجه ای نسبی رساندند؛ و از آن زمان به بعد، فقط چند علامت پراکنده اغلب در لوحه های عیلامی خزانه و قسمت اداری دربار داریوش در پرسپولیس، کشف شده است. این

10. Westergaard, N.L.

11. Hincks, E.H.

12. Rawlinson, H.C

13. Norris, E.

14. Oppert, J

15. Weissbach, F.H.

بدان سبب است که هخامنشیان تا ۴۶۰ قبل از میلاد، زمان اردشیر اول، اسناد رسمی خود را به منشیان عیلامی می‌سپردند. در ۱۹۱۱ اف.اچ. ویسباخ^{۱۳} علامت عیلامی متأخرتر را برشمرد و حتی امروز هم ما فقط ۱۰ علامت بیشتر می‌شناسیم که به وسیله جی.جی. کامرون^{۱۶} و آر.تی. هالوک^{۱۷} کشف شده است. در اعصار اولیه و میانه عیلام ۱۷۴ نشانه عیلامی و حدود ۲۵ واژه‌نگار (لوگوگرام)^{۱۸} وجود داشته است. چون در طول يك قرن ونیم گذشته ارتباط دادن تقریباً تمامی علائم میخی عیلامی با منشأ آکادی آنها امکان‌پذیر شده است و به این ترتیب ارزش آواشناختی آنها تثبیت شده، سنگ‌نبشته‌ها و لوحه‌های عیلامی را به‌طور کلی تا وقتی که در وضع خوبی باشد، بدون زحمت زیاد می‌توان کشف رمز کرد. با این همه، کافی نیست که فقط بتوانیم متن را «بخوانیم»؛ هنوز هم برای فهم آنها ابزارمان کامل نیست.

تنها مبنای متقن، در فرهنگ لغاتی موجود است که در سنگ‌نبشته‌های سه‌زبانی شاهان قدیم ایران و پیش از همه، در سنگ‌نبشته‌های داریوش و خشایارشا برای ما مانده که به‌طور کلی حدود هفتصد کلمه را شامل می‌شود. اطلاعاتی بیش از این را باید از راه ترکیب، مقایسه و مسلماً حدس و گمان از متون به‌دست آورد. بعضی از فرزاندان در این امر به‌قوة تخیل خود آزادی عمل بی‌نهایتی داده‌اند و به این ترتیب گرفتار تله‌های خطرناکی شده‌اند. برخی سنگ‌نبشته‌های عیلامی وجود دارد که در آنها هر کلمه مشکلی ایجاد می‌کند و گاه حتی يك جمله کامل را نمی‌فهمیم.

این وضعیت بسیاری از متخصصان خط میخی را از مطالعه زبان عیلامی - منصرف کرده است. امید همه آن است که روزی از میان گردوغبار قرون يك لیست لغات عیلامی آکادی به‌دست آید. مطمئناً این نوع «واژگان» در مکاتب کتابت عیلام و بین‌النهرین وجود داشته است؛ اما باستان‌شناسان

16. Carneron, G.G.

17. Hallock, R.T.

18. logogram (=logograph)

هنوز در این امر توفیق نداشته‌اند.

اصولاً خط میخی آکادی برای زبان عیلامی نامناسب نبود. این بدان سبب بود که عیلامی‌ها مجموعه‌ی متعددی از مصست‌ها، علاوه بر دیگر چیزهای عجیب و غریب، مثل زائده‌ای در منخرین داشتند که يك نوشتار هجایی برای باز نویسی آن به‌طور اصولی مناسب نیست.

برای مثال: آنچه در خط میخی باعلائم «ت-ایپ-تی-و-ت-ایم-تی» نوشته می‌شود، تلاشی است برای نشان دادن واژه «تمپت» «يك سرور». علاوه بر این، تلفظ این واژه «تمپت» چنان از منخرین صورت می‌گرفت که آسوری‌ها فکر می‌کردند فقط از زبان عیلامی‌ها «ت» می‌شنوند. به این ترتیب آنها نام شاه عیلامی «تمپت-هومبان» را به شکل «ت-اومان»، می‌نویسند.

فقط بادشواری بسیار زیاد است که می‌توانیم اینجا و آنجا، در زیر ظاهر خطوط میخی جزئیات زبان عیلامی را دریابیم. تا آنجا که به تلفظ مربوط می‌شود، بعضی اوقات بندرت اختلافی میان «دی» و «تی»، میان «بی» و «پی» و حتی «جی» و «ك» وجود دارد. کاتبان عیلامی هم همیشه یکنواخت عمل نکرده‌اند؛ حتی واژه‌هایی چون، «من دادم» را گاه «دو-نی-ه» و گاهی «تو-نی-ه» نوشته‌اند. و بنابراین از طریق این واژه‌ها نیست که می‌توانیم کشف کنیم کدام حالت، صورت ملفوظ یا غیر ملفوظ کلمات ترجیح داده می‌شده. جواب این سؤال را تاحدی در میان همسایگان عیلام می‌توان یافت؛ براساس آنچه آشوری‌ها و بابلی‌ها از اسامی خاص و عبارات فنی عیلامی ضبط کرده‌اند، به نظر می‌رسد که آنها مصوتهای آرامی را می‌شنیده‌اند (مشابه این امر را در لهجه امروزی ساکسونی‌ها می‌توان یافت).

همچنانکه از خصلت سرسخت عیلامی‌ها می‌توان انتظار داشت، زبان آنها در طول قرن‌ها به طرز شگفت‌آوری ثابت مانده است. همین قدر که پیشرفت آواشناختی u اولیه را به i بعدی (از طریق يك میانگین) به یاد داشته باشیم، ارتباط زبان عیلامی متأخر به عیلامی اولیه، به واسطه عیلامی میانه، کار مشکلی نیست.

بخش ۳

دین

اگر از دنیای دینی عیلامیان و از مراسم مذهبی ملازم آن اطلاع دقیقی می‌داشتیم، به‌درك شخصیت آنها نزدیک می‌شدیم؛ چرا که حتی منابع بسیار مختصری که وجود دارد، گواهی است بر نقش بسیار مهمی که دین در زندگی عیلامی‌ها ایفا می‌کرده است.

درست است که این دین بیانگر بسیاری ویژگیها است که آنرا با سنتهای بین‌النهرین مربوط می‌سازد، اما اساساً دین عیلامی به‌گونه‌یی پایدار، فردیت و خصوصیات ویژه خود را حفظ می‌کند. بخشی از این فردیت دربرگیرنده نوعی عبودیت و احترام غیرمتعارف به‌زنانگی ابدی و پرستش مار است که ریشه در جادو دارد؛ مار همچنانکه پیش‌ازاین گفته‌ام، يك «نقشمایه» راستین تمدن عیلام است.

حتی سفالینه‌های هزاره‌های سوم و چهارم نیز منقوش به نقشهای پیچیده مار است (تصویر ۲۰). نقش مار روی در کوزه‌ها و سرپوش ظروف، به عنوان نشانه حراست در مقابل ابلیس ظاهر می‌شود. مارهای منقوش به‌مثابه محافظان دروازه‌ها روی درها می‌پیچند و بالا می‌روند، بر نقشهای حك‌شده

پینیکیر را به عنوان الهه آسمانها که قدرت تفرین دارد تصور می کردند و نام او بخشی از نامهای خاصی را می ساخت. مثلاً دختر معروفترین شاه عیلامی، شیلهاک اینشوشیناک^۳، به نام اوتو-هی-هی-پینیکیر^۴ نامیده می شد که احتمالاً بدین معناست: «من زهدان او را به پینیکیر هدیه کرده ام». بین النهرینی ها پینیکیر را به عنوان نوعی عشترو^۵، آستارته عهدعتیق تلقی می کردند، این الهه بطور وضوح برای عیلامی ها «مادر شایسته همه خدایان» عیلامی بود. همین حقیقت که به یك الهه، الهه یی که در جایگاهی برتر و جدا از دیگر خدایان عیلامی قرار داشت، حق تقدم داده شده بود، نشان دهنده نوعی مادرسالاری نزد پیروان این دین است.

به هر روی، یك الهه مادر خدایان از این نوع، در منتهی الیه جنوب شرقی منطقه ساحلی خلیج فارس نیز وجود داشت. این الهه «کیریریشا»^۶ نامیده می شد و جایگاه اصلی مراسم آیینی او در لیان بوشهر بود. در ضمن کیریریشا در اصل یك نام خاص نیست، بلکه عنوانی است به معنای «الهه بزرگ» (کیری) «الهه» و ریشا «بزرگ» است. کیریریشا بتدریج از لیان به شمال شرق نفوذ کرد، زیرا شاهان و شاهزادگان عیلام میانه و متأخر معابدی را در سوزیان وقف او کرده اند. در خود پایتخت، شوش، کیریریشا عنوان افتخار-آمیز «مادر خدایان» و «الهه معبد بزرگ» را داشت. با این همه، کیریریشا هرگز با پینیکیر که الهه بومی شوش بود اشتباه نمی شد.

اما این عنوان در مورد همه خدایان صادق نیست. در ۱۷۰ قبل از میلاد شاهزاده هانه^۷ در آیاپیر^۸، یا ایزه، گونه یی همسان به الهه پارتی^۹ و الهه

3. Shilhak-Inshushinak

4. Utu-e-hihhi-Pinikir

۵. Ishtar، ایشتار، سومری ایناننا، الهه بزرگ دین سومری و اکدی، مطابق «آستارته» در دین فنیقی. عشترو به صورت ها و نام های مختلف پرستیده می شد. الهه مادر و الهه عشق جنسی، و سرچشمه همه نیروهای مولد در طبیعت و در انسان بودن وی را با زهره (ستاره صبح) یکی می دانستند [م].

6. Hanne

7. Ayapir

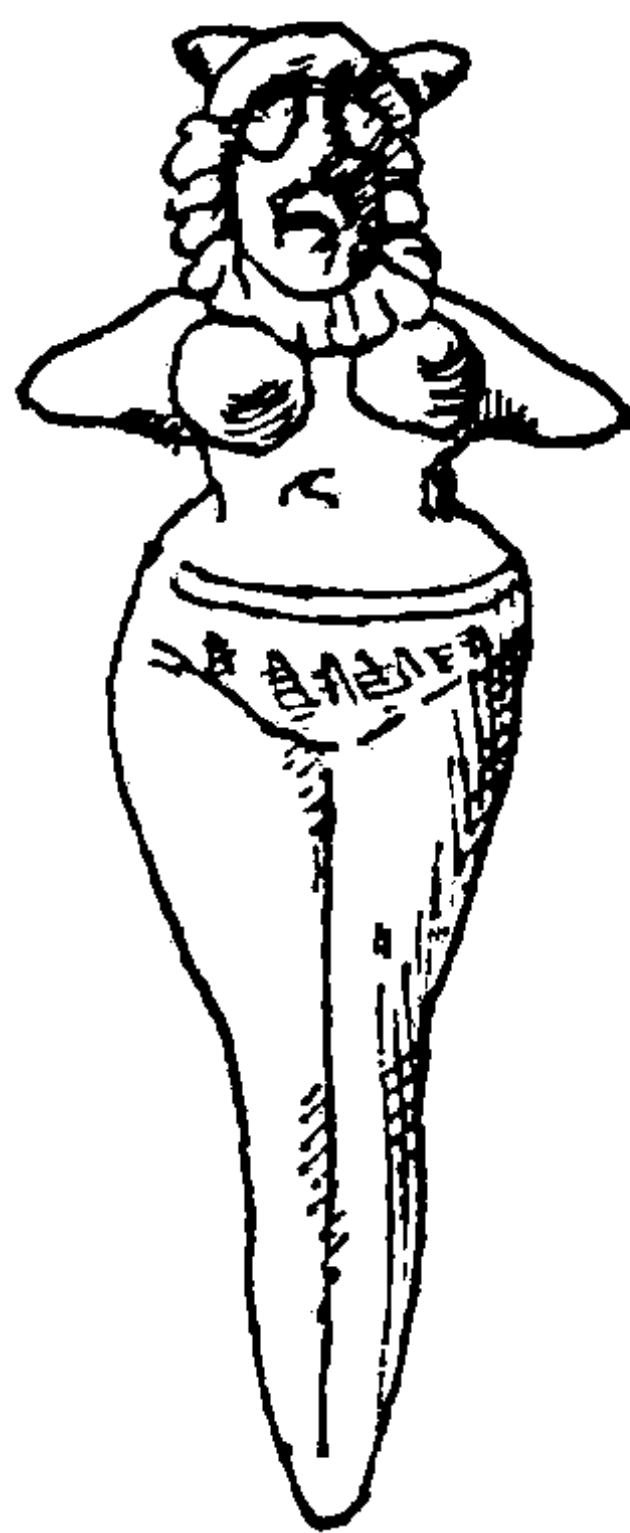
8. Parti

کیریریشا متوسل شده و او را به عنوان «مادر خوب خدایان» پرستش کرده است. این ابهام در مورد مادر خدایان باتوجه به گسترش تاریخی عیلام قابل توضیح است و منعکس کننده قانون فدرال کشور است. در قدیمترین زمانها هر قسمت بزرگ عیلام باید مادر خدایان خود را داشته باشد؛ سوزیان پینیکیر را داشت، که احتمالاً از کوههای قسمت شمال منشأ گرفته بود، کیریریشا مادر خدایان قسمت کناره جنوبی خلیج فارس بود، و کوههای شرقی قسمت انشان الهه پارتی را داشتند.

مسأله شگفت آور آنست که عیلامی‌ها، از داشتن دو یا سه الهه مادر خدا دچار آشفتگی یا اضطراب نمی شدند؛ درست است که نفوذ کیریریشا در طول هزاره دوم در سرتاسر عیلام احساس می شد، اما مادر خدایان تثبیت شده محلی هم بی رقیب بودند. عیلامیان از روی احتیاط و مآل اندیشی، هم به خدایان محلی و هم به خدایان بیگانه نذوراتی را هدیه می کردند و برای هر کدام هدیه ای جدا تخصیص می دادند. به هر ترتیب، به نظر نمی رسد که در يك محل بیش از دو مادر خدا را محترم داشته باشند، بجز احتمالاً در شوش که در آنجا در دوره های متأخر امپراطوری علاوه بر پینیکیر و کیریریشا، الهه پارتی هم به رسمیت شناخته شده است.

در هزاره سوم، «مادر بزرگ خدایان» هنوز سلطه بی چون و چرایی بر نظام مذهبی عیلام داشت، اما در طول دومین هزاره تغییری به وجود آمد. همچنانکه مادر سالاری قدیم الاعصار عیلام به جریان تدریجی ارتقاء مقام مردان گردن نهاد» (به بخش ۵ نگاه کنید) به همین ترتیب هم ترکیب جدیدی در ترتیب خدایان به وجود آمد؛ مادر خدایان، چه پینیکیر و چه کیریریشا، نه بی درگیری، سرانجام به برتری يك خدای مذکر گردن نهادند، اما این الهه زن هرگز از گروه خدایان برتر عیلامی حذف نشد، زیرا که در قلب افراد عامی جایگاهی ابدی داشت. این ادعا باتوجه به تعداد بی شمار اشکال سفالی این الهه برهنه که از میان خرابه ها به دست آمده، اثبات می شود. این اشکال که احتمالاً نشان دهنده پینیکیر یا کیریریشا است، این الهه را که

پستانهایش را با دودست گرفته (شکل ۲۱) می‌نمایاند.



شکل ۲۱

خدای مذکری که «الهه بزرگ» مجبور شد جای خود را به او بدهد، هومبان بود. در طول هزاره سوم هنوز او در مقام سوم قرار داشت، اما از اواسط هزاره دوم در رأس خدایان عیلامی قرار گرفت. برخلاف مادران خدایان و همطرازان محلیشان، هومبان همیشه در سرتاسر عیلام مورد پرستش بود. تحت عنوان خدای آسمانها، در شوش، او شوهر الهه آسمانها بود که ابتدا پینیکیر و بعدها کیریریشا به شمار می‌آمد. و در واقع عنوان «همسر بزرگ» را داشت. این ازدواج دوم منتج به تولد خدایی به نام «هوتران»^۹ شد. در فهرست نام خدایان که در معاهده ۲۲۸۰ قبل از میلاد دیده می‌شود، گرچه هوتران در مقام پانزدهم در میان سی و هفت خدای نامبرده شده قرار دارد، اما در میان آشوری‌های قرن هفتم هنوز بنام اودوران^{۱۰} شناخته می‌شده است (ه) اول اسمش افتاده و «تی» آوایی شده است.

رقبای هومبان فراتر از رقابت برای کسب مقام صدر خدایان، به نوبه

9. Hutran

10. Uduran

خود خدایان شهرهای بزرگ بودند. به سبب ارتقاء شوش از مقام يك شهر كاملاً عادی هزاره سوم به مقام پایتخت امپراطوری عیلام در هزاره دوم، خدای شوش نیز طبعاً برتر شد؛ نام او «اينشوشيناك» از نام سومری نین-شوشین-آك (خدای شوش) - به احتمال قوی در زمانی که شوش تحت سلطه سومری ها بود، مشتق شد. حتی تا سال ۲۲۶ قبل از میلاد، اينشوشيناك در میان سی و هفت خدا مقام ششم را داشت، يك هزاره بعد، او هومبان، و کیریریشا يك تثلیث كاملاً تثبیت شده را به عنوان سران طبقه خدایان عیلام تشکیل می دهند. در سنگ نبشته ها ترتیب اولویت معمولاً هومبان، کیریریشا، و آنگاه اينشوشيناك است، اما بندرت اينشوشيناك جانشین کیریریشا در مقام دوم بعد از هومبان می شود. او هرگز نتوانست قدرت محاکمه را به دست آورد.

در جریان ارتقاء اينشوشيناك، عنوانهای او بطرز افزاینده ای سلطه-آمیزتر شد. از اولین مراحل، مردم عادی به او عنوان «پدر ضعیفان» داده بودند. شیوه خطابي که مبین نوعی احساس عمیق نسبت به او است. در دوره اولیه عیلام، یعنی در اولین نیمه هزاره دوم، يك فرمانروای عیلامی اينشوشيناك خدا را بمثابة «پادشاه» خود و فرمانروای دیگر او را به عنوان «پادشاه خدایان» وصف می کند. این عنوان القاء کننده دلالت بر این دارد که اينشوشيناك به مقام صدر رسیده بود و این امر در تطابق با سندی متعلق به قرن سیزدهم قبل از میلاد است که هومبان و اينشوشيناك هردو را به عنوان «شاه خدایان» وصف می کند. هر فرمانروای بعدی خود را «خدمتگزار صمیمی اينشوشيناك» می نامند. عناوینی که به این خدا داده می شد، در زمان شیلهاك اينشوشيناك در قرن دوازدهم قبل از میلاد به قله شکوه رسید. این پادشاه او را با عنوانهای «خدای بزرگ، خدای پایتخت من، حامی معبد بزرگ، نگهبان متوکل که نام خود را به ما ارزانی داشت»، می نامد. حتی در قرن هفتم ق.م. هم این خدا به مثابه حافظ خدایان آسمان و زمین پرستش می شد.

در متنی که تثلیث خدایان، هومبان، اينشوشيناك، و کیریریشا در آن ذکر شده، از کیریریشا به وضوح در مقام «همسر بزرگ» نام برده شده است.

ازین متن می‌توان دریافت که کیریریشا در مقام خود به‌عنوان مادر خدایان نه‌تنها همسر هومبان بلکه همسر اینشوشیناک هم بود. کاملاً محتمل است که این سه خدا به‌مثابه يك خانواده هم‌نیا تلقی می‌شده‌اند، زیرا که به‌طور وضوح روابط مشابهی میان خانواده‌های فرمانروای عیلام در طول تاریخ آن وجود داشته است. دو برادر با خواهر خود ازدواج می‌کرده‌اند، گرچه نه در آن واحد. رابطه میان خدایانی که مثلث برتر را می‌ساختند باید بر مبنای الگوی روابطی بنا شده باشد که میان خانواده‌های فرمانروا روی زمین وجود داشته است.

آنچنان که امروز می‌بینیم، به‌نظر می‌رسد میان همه خدایان، تنها اینشوشیناک بوده‌است که عمیقترین نفوذ را بر روحیات عیلامی‌ها داشته‌است، چرا که سنگ‌نبشته‌های مذهبی که معمولاً بسیار رسمی و خشک است، به‌مجرد آنکه اینشوشیناک در صحنه ظاهر می‌شود، ناگهان روحی تازه می‌یابد. و به‌همین جهت، شاه اوتناش ناپیریشا که هزاران متن نیایشی را بر دیوارهای معبدش در چغازنبیل نقش کرده بود، با این کلمات بسیار انسانی و تکان‌دهنده به‌او متوسل می‌شود: «شود آیا که این خدا اینشوشیناک را خوش‌آید که به ما نزدیک شود، مراحمش را به‌ما بدهد و [کلامش] را جاری کند». حتی مردی که عیلام را زیرورو کرد، شاه آشوری، آشور بانیبال، اینشوشیناک را به‌این طریق وصف می‌کند: «خدای اسرارآمیزی که در مکان ناشناسی می‌زید، جایی که هیچ‌کس نمی‌تواند وجود الهی او را دریابد».

در جریان بررسی برای دریافتن علت این احترام آمیخته به‌ترس درمورد اینشوشیناک-گرایشی که اگر او فقط خدای شهر شوش بود، غیرقابل تصور می‌شد- ارتباط نزدیک میان او و الهه «ایشنیکاراب»^{۱۱} توجه را جلب می‌کند. اینشوشیناک همراه با این الهه، خدای میثاق شد، خدایی که در سرتاسر عیلام همه به‌او قسم می‌خوردند. در انواع قوانین درطول محاکمات به اینشوشیناک و ایشنیکاراب قسم خورده می‌شد. در شروع دومین هزاره، این

الهه هنوز «ایشمیکاراب» نامیده می‌شود، این اسم به زبان صحیح آکادی به این معناست: «او دعا‌های ما را نازل کرده است. و بنابراین متحمل است که این الهه اول از طریق تأثیر فرهنگ آکادی راه خود را به عیلام گشوده است. وقتی در عیلام نفوذ کرد، معبدی به نام خود یافت - معبدی پایدار نه مثل خدایان بیگانه نظیر نرگال^{۱۲}، انکی^{۱۳} (اِنا)، نینگال^{۱۴}، انونیتوم^{۱۵}، اراو^{۱۶}، نابو^{۱۷}، نوسکو^{۱۸} و شالا^{۱۹} که فقط موقتاً به عنوان جزئی از نظام همه خدایی عیلام پذیرفته می‌شدند.

به هر حال، نقش خاصی که ایشمیکاراب داشته است فقط از زمانی روشن شده است که يك كشف غیر معمول در شوش باعث شد که بر لوحه‌های تدفینی به تاریخ اولین هزاره قبل از میلاد، روشنایی افکنده شود. از این لوحه‌ها عیان می‌شود که ایشمیکاراب و الهه «لاگامال^{۲۰} (لاگامار)» هردو، میرندگان را در جهان زیرین می‌پذیرفته‌اند. در يك لوحه، ارواح آنان به این شکل توصیف شده است: «ایشان به مسیر خود وارد شده و به راه خود می‌روند. ایشمیکاراب و لاگامال به سوی آنها می‌آیند... در گور، اینشوشیناک قضاوت خود را درباره آنان خواهد راند.»

بنابراین کلید قدرت رمزآمیز اینشوشیناک این است: او فرمانروای جهان مردگان است. و حال می‌فهمیم که چرا نام او با نام ایشمیکاراب در قسم‌های زندگان مشترك است. ایشمیکاراب نزدیکترین همکار او در جهان دیگر است، جهانی که در آنجا دآوری می‌شود. ارتباط میان اینشوشیناک و ایشمیکاراب را نیز می‌توان از کتیبه‌های شاه اونتاش - ناپیریشا که قبلاً ذکرش رفت استنتاج

12. Nergal

13. Enki

14. Ninegal

15. Anunitum

16. Adad

17. Nabu

18. Nusku

19. Shala

20. Lagamal (Lagamar)

کرد. درست است که این اینشوشیناک است که فرمانروا باعرضه هدایا و نذورات می‌کوشد او را به‌ظهور و بیان وادارد، اما علی‌رغم این نشانه، پیشکشی که نوشته روی آن حک شد. يك قبه زین سفالینه آبی رنگ. نه به اینشوشیناک، بلکه به ایشنیکاراب هدیه شده است. به نظر می‌رسد در دوران اولیه بابلی، اینشوشیناک بتدریج موفق می‌شود نرگال، خدای سومری جهان زیرین را کنار رانده و خود را بمثابة فرمانروای جهان زیرین عیلام تثبیت کند. در این زمینه همچنین جالب توجه است که در متون قانونی عیلامی، شهود تقریباً همیشه بوسیله دو خدا، خدای خورشید و اینشوشیناک معرفی می‌شوند. از این رو، این دو به عنوان خدایان نور و تاریکی و در عین حال خدایان زمین و قلمرو مردگان تلقی می‌شدند.

خدای خورشید عیلامی «ناهوته» نامیده می‌شد، که در عین حال واژه‌ای محلی برای «خورشید» هم هست و در اصل، «نان-هونده»، یعنی «خالق روز» بود؛ ناهوته خدای مخصوص اجرای قانون هم بود، و ما او را با این خصوصیت در بخش ۷ بیشتر خواهیم شناخت. در معاهده ۲۲۸۰ قبل از میلاد، خدای خورشید مکان پنجم، فوق اینشوشیناک، را اشغال می‌کند. این کلمات در آن معاهده ذکر شده است: «يك فرمانروا خدمتگزار صدیق ناهوته است؛ يك فرمانروا مطیع اینشوشیناک است، این امر در عین حال تأکیدی است بر نقش دوگانه خدایانی که مظهر قانونند: تا وقتی که افراد، حتی شاهان، در نور زمین (روز) در حرکتند، وفاداری ایشان متوجه خدای خورشید است، اما وقتی به قلمرو سایه‌ها می‌رسند رعایای اینشوشیناک، قاضی مردگان، می‌شوند. در عیلام علاوه بر خدای خورشید، همیشه يك خدای ماه هم وجود داشت و مطمئناً همه سیارات به تلقی عیلامیان جنبه الوهیت یافته بود. همچنانکه نیروهای طبیعی و حتی دریا. متأسفانه نام خدای ماه تقریباً همیشه به وسیله واژه نگارهای آکادی بصورت SIN (ماه) نقل شده است و از این رو، نام عیلامی او به تحقیق معلوم نشده است. احتمالاً او به نام «ناپیر»^{۲۱} شناخته

می‌شد، چون لقب این خدا «درخشنده» است. برای عیلامیان، خدای ماه، بالاتر از همه «پدر یتیمان» خوانده می‌شد.

من فقط مهم‌ترین مابقی خدایان ییشمار عیلام را نام خواهم برد. از این دسته «سیموت» (شیموت)^{۲۲} برجسته‌تر است، او عنوان قابل‌توجه «خدای عیلامیان» را دارد. او به‌مثابه «مشیر قوی خدایان» منظور می‌شد و آشکارا در سرتاسر کشور مورد احترام بود. همسر او «منزت» (منزیت) نامیده می‌شد. من از او در مقدمه کتاب، در ارتباط با معبدش در هوپشن (ده‌نو) به‌اشاره نام بردم. در معاهده ۲۲۸۰ قبل از میلاد که در آن سیموت هفتمین مقام را بلافاصله پس از اینشوشیناک اشغال می‌کند، منزت فقط مقام هجدهم را بعد از «سیاشوم» و قبل از «ناروتته» دارد.

این الهه‌های بعدی در مقام خواهران «الهه مادر بزرگ» قرار دارند. به نظر می‌رسد سیاشوم به‌مثابه حافظ قصر خدایان به‌شمار می‌آمده، اما ناروتته بسرعت شهرتی زیرعنوان الهه پیروزی به‌دست آورده است. شاه کوتیک اینشوشیناک، که قبلاً در بخش II در ارتباط با کشف رمز نوشتار خطی عیلامی آشنا شدیم، یک معبد را در شوش به ناروتته تخصیص داد؛ مجسمه سنگ آهکی او که ۸۱ سانتیمتر ارتفاع دارد، اکنون در موزه لوور است (تصویر ۴) هدیه‌کننده آن او را به‌زبان آکادی چنین مورد خطاب قرار می‌دهد: «گوش خود را به‌التماس من بساز! حق مرا محفوظ دار!» الهه، که در جامعه‌چین‌داری پوشیده شده، پابرهنه بر تختی نشسته است که با شش شیر بشارتگر (زینت‌افزا) زینت شده است؛ سرگمشده او اخیراً پیدا شده است. به نظر می‌رسد ناروتته در دست راست خود ساغری دارد که بمنظور هدیه شراب پیشکشی است و در دست‌چپ خود احتمالاً بادبزی از حصیر خرما. نوشته عیلامی را که توسط شاه کوتیک-اینشوشیناک، با نوشتار خطی بومی [محلی] تدوین شده، می‌توان

22. Simut (Shimut)

23. Siyashum

24. Narunte

در گوشه تخت، گوشه چپ تصویر موجود در این کتاب، و در ستون کوتاهی که در طول قسمت پایین تخت قرار دارد، دید. اگر ترجمه من درست باشد، معنای آن چنین است: «پیروزی به کمک ناروته به دست آمد!»: در طول دوره اولیه بابلی، حدود ۵۰ سال بعد از این تاریخ، یافتن نامهایی نظیر «ناروته-اومی»^{۲۵} (در آکادی، «ناروته مادر من است»)، در میان زنان شوش غیرعادی نیست، از این رو، ناروته فقط الهه پیروزی نبوده است. باید پذیرفت که شهرت او در بین النهرین چندان خوب نبوده است. مثلاً در يك فهرست متأخر يك آشوری نام خدایان، او به عنوان خواهر «هفت شیطان» توصیف می شود.

دیگر خدایان عیلامی، نظیر «شازی»^{۲۶} خدای رودها، را که در محاکمات به عنوان قاضی آزمونهای سخت به او متوسل می شدند، بعدها مورد بحث قرار خواهیم داد.

درباره نحوه برداشت عیلامیان از الوهیت و قدرتهای زبرین فقط درك بسیار مبهمی می توانیم داشته باشیم. مسلم است که ایشان همه خویبهای دنیا را همچون هدیه خدایان تلقی می کردند. این مطلب را به گونه‌ی کاملاً غیرمنتظره از متون رسمی و خشك متعلق به دوران اولیه بابلی در شوش، درمی یابیم. در این متون، شرحی درباره همه منابع تصویرپذیر مزارع، ساختمانها، باغها، حبوب، نقره و مشابه آن، با این تذکر روشنگر می یابیم: «به طور خلاصه، هر آنچه که خدایان به انسانها به عنوان متعلقاتشان داده اند»:

عیلامیان مطمئن بودند که همه خدایان يك قدرت اسرارآمیز و فوق طبیعی - دارند که به وسیله کلمه «کیتن»^{۲۷} بیان می شد؛ این کلمه از عیلامی به آکادی با تغییر شکل به صورت «کیدنو» وارد شد. به کمک شیوه نگاشتن آن در زبان آکادی، می توانیم حدس بزنیم که عیلامیان این کلمه را «کیدن»،

25. Narunte-ummi

26. Shazi

27. Kiten

با صدای «ت» و تکیه بر هجای دوم تلفظ می کرده‌اند. این «کیتن» طلسم جادویی، تجلی الهی و قدرت آن در محافظت و درعین حال عذاب بود. دبلیو. اف. لی مان^{۲۸} دریافت که این طلسم می‌تواند شکلی فیزیکی بصورت يك نشانه مقدس غیر قابل لمس از برنز یا سنگ داشته باشد. فرمانروایان عیلامی قدرت خود را بر مبنای محافظت اسرار آمیز کیتن به دست می‌آوردند. رفتار شاه نسبت به رعایایش گرایش نماینده زمینی «کیتن» آسمانی (الهی) بود. کسی که به آن بی حرمتی می‌کرد، زندگی خود را می‌باخت، «آرامش خود را از دست می‌داد»، و می‌باید می‌مرد (بخش پنج را نگاه کنید). در حالی که همه خدایان دارای این «کیتن» بودند، «کیتن» هومبان فره‌ایزدی خاص فرمانروایان بود، بویژه وقتی که به راس هرم خدایان عیلام رسید.

تنها اطلاع ما در مورد مراسم مذهبی عیلامیان از چند یافته پراکنده ناشی می‌شود. در میان اسناد و مدارك بی‌شمار موجود که رویدادها و تصاویر گوناگون را نشان می‌دهند، تا امروز فقط یکی هست که به موضوع مراسم مذهبی پرداخته است و آن هم به سبکی غریب و نه چندان احترام آمیز (شکل ۲۲). هیأت يك خدا بر تختی روان در جریان مراسم مذهبی شهر حمل می‌شود،



شکل ۲۲

يك نوازنده جلوی مجسمه نشسته است، در طرفین این تخت روان مردان در حرکتند و یکی از ایشان کلاه عجیبی بر سر دارد. افراد اشیاء نمونه و نمادی

را حمل می‌کنند، و طنابهای غریبی در دست دارند که ممکن است نمایشگر مار باشد.

حرکت گروه‌های مذهبی در حال حمل مجسمه خدایان در سرتاسر بین‌النهرین هم شایع بوده است، اما این «رژه‌ها» حالتی داشته است که بنحو عجیبی عیلامی بوده است، مؤمنان که به وسیله سران مذهبی و برجستگان قوم و شاید حتی به وسیله خانواده سلطنتی، هدایت می‌شدند، برای زیارت يك مكان مقدس به راه می‌افتادند (تصویر ۷). در این مکانها، مجسمه‌های مذهبی و محرابها و مذبحها قرار داشت، قربانیها انجام می‌شد و عبادت‌کنندگان به خدایان پیشکش می‌دادند. مقصد مطلوب این گونه مسافرتها زیارتی مکانهای مرتفع، یا معبد بلندی در شهر یا زیارتگاهی در قله يك کوه، در فاصله‌ی دور، در روستا بود.

از این نمونه معبدی است که در شکوه سادگی‌اش در دهکده ستولان^{۲۹}، بین باشت و نورآباد، و در واقع در میانه انشان، محفوظ مانده است. این بنا در کورانگان (به لهجه محلی «کورانگون») بر قله يك کوه سنگی در ارتفاعی بالاتر از رودخانه فهلیان ساخته شده است (تصویر ۵) جزئیات این کنده‌کاری روی سنگ را که صاف شده و از جریان باد و هوا بسیار صدمه دیده است، می‌توان از شمایی دریافت که به وسیله کاشف آن ارنست هرتسفلد^{۳۰} تهیه شده است (شکل ۲۳). در این تصویر حرکت جمعی مؤمنان را می‌بینیم که احتمالاً تعداد آنها در اصل حدود ۴۰ تا بوده است، اما در طول اعصار بسیاری از آنها شسته و شکسته و فرو افتاده‌اند. طبق نظر ال. واندن برگ^{۳۱} این قسمت که در سمت چپ قرار گرفته، فقط به قرن هشتم قبل از میلاد برمی‌گردد. صف مؤمنین در جهت سکوی باریکی راه خود را به پله‌های پایین ادامه می‌دهد؛ تصویر اصلی را که در بالای این سکو قرار دارد، می‌توان به ۲۰۰۰ سال قبل

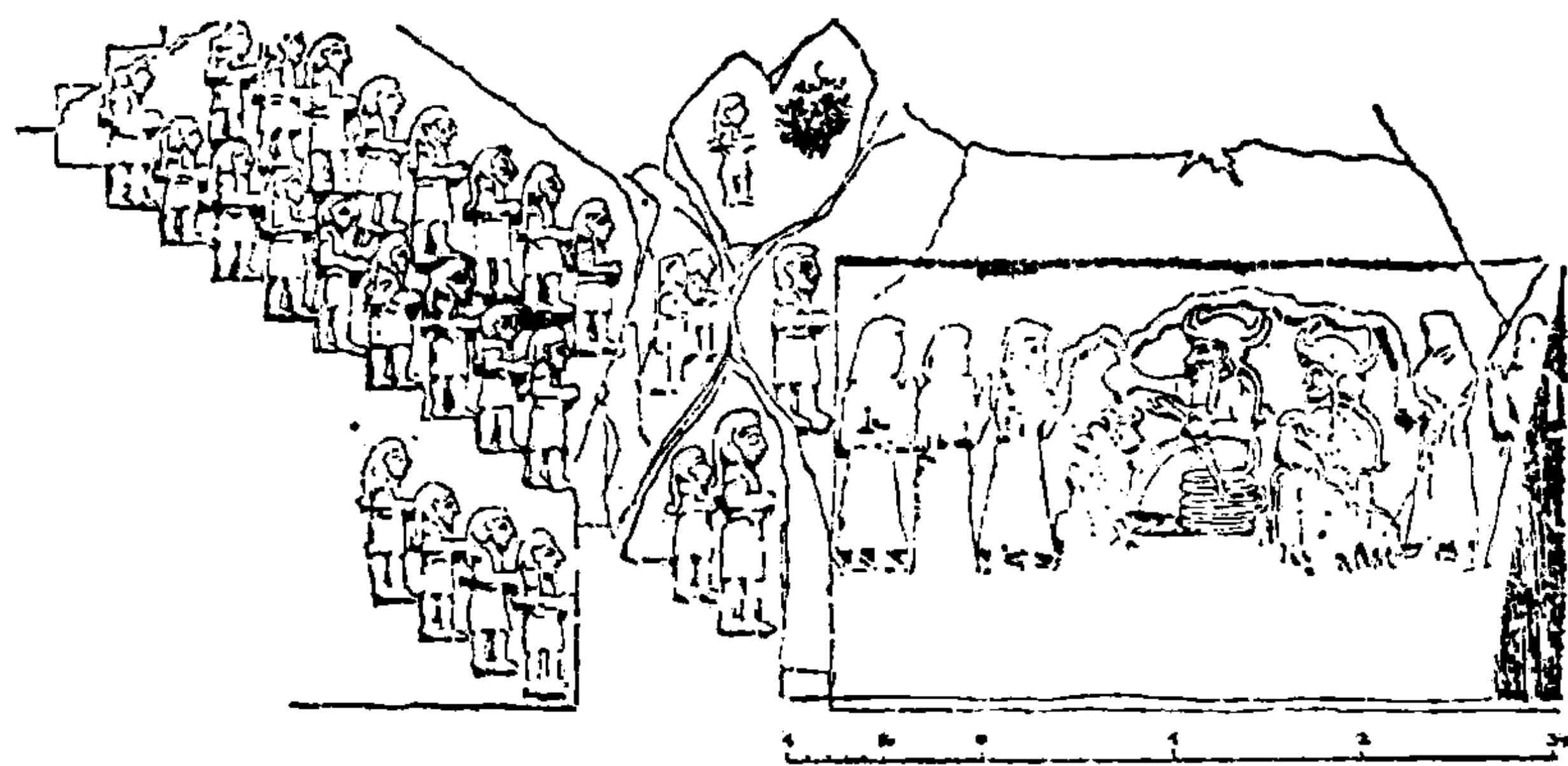
29. Setolan

30. Herzfeld, Ernst

31. Vanden Berghe, L.

از میلاد نسبت داد. رهبران مذهبی که بنا به رسم و عادت جلوی این سکو قربانی می‌کردند، باید برای آنکه از خطر فروافتادن به‌رود فهلیان درامان باشند تحمل ارتفاع را داشته باشند. در طرف طولی سکو تصویر دو خدا وجود دارد که از روی شاخهای موجود بر تاجهایشان قابل تشخیص‌اند. یکی از این دو يك خدای مذکر است که ریش درازی دارد - احتمالا هومبان - و تخت و اورنگ او از يك مار چنبره‌زده تشکیل شده است؛ خدا سر مار را با دست چپ خود گرفته است. پشت سر او در طرح، اما احتمالا منظور کنار او بوده، يك الهه، شاید کیریریشا یا پارتی نشسته است.

تصویر مشابهی را می‌توان در فاصله‌ای بازهم عمیق‌تر در دل انشان، روی صخره نقش‌رستم در نزدیکی پرسپولیس در جنوب ایران یافت (تصویر ۶). در این نقش بهرام دوم پادشاه ساسانی، نگاره خود و درباریان را روی



شکل ۲۳

کنده‌کاری عیلامی نقش‌کرده است. از نقش اصلی هنوز می‌توانیم، در منتهی‌الیه طرف راست يك عیلامی برجسته و میان او شاه ساسانی، آثار دو اورنگ ماری‌شکل را ببینیم. به هر تقدیر، کنده‌کاری عیلامی نقش رستم بر مبنای شواهد مربوط به البسه - شل - و تاج، احتمالا بیشتر از يك هزاره بعد از نقش کورانگان که در آن هم يك تخت‌ماری‌شکل وجود دارد، حکاکی شده است. در نقش کورانگان، خدا ظرفی در دست راست خود دارد که محتوی

آب زندگی است. این ایده و ایده تاجهای شاخدار به طور وضوح از سومری‌ها اقتباس شده است. آب در جهت راست و چپ جریان دارد و دو تصویر مذکر پیچیده در قباهای بلند آن را دریافت می‌کنند، که ممکن است نمایشگر شاه و برادرش باشند، پشت سر هریک از این دو تصویر زنی قرار دارد که لباسش به زمین می‌ساید، و درست چپ هم تصویر مرد دیگری نقش شده است. احتمالاً باید هر پنج نفر را همچون يك گروه تصور کرد که در «مقابل» دو خدا یا در مقابل مذبحی که در جلوی دو خدا قرار دارد ایستاده‌اند. مؤمنانی که راه خود را به سوی زیارتگاه طی کرده‌اند و در حال فرود آمدن از پلکان هستند، نسبت به تصویر آنهایی که بر سکو قرار دارند، بسیار کوچکترند، بجز دو رهبر مذهبی که قد متوسطی دارند. غیر از نفر اول، هیچیک، ریش ندارند و همه موهای خود را به صورت بافته درازی درآورده‌اند. به نظر می‌رسد عیلامیان در همه دورانها داشتن گیسوی دراز را دوست داشته‌اند. مثلاً شاهزاده هانه در تصویر ۱۸ موی خود را دقیقاً به همان شیوه شاه گمنام قرن هجدهم قبل از میلاد (تصویر ۲۷) که حدود هزار سال قبل از او می‌زیست، در دو بافه درآورده است.

شرکت کنندگان در مراسم پرستش عیلامی کاملاً با دو روش متفاوت «خطاب» و «سکوت» نیایش آشنا بوده‌اند. اولین روش متشکل بود از دراز کردن دستها بسوی بالا در حضور خدای و احتمالاً ادای دعا در همان زمان. این روش توسط آنهایی که در نقش کورائگان در روی سکو به نیایش مشغولند اعمال شده است. اگر فرد مؤمن در موقع زیارت هدیه هم با خود آورده بود، فقط دست راستش را بلند می‌کرد (تصویرهای ۲۴ و ۲۵). روش «سکوت» را می‌توان در میان گروهی که روی پله‌ها قرار دارند دید، دستهای آنها بر کمر بندهایشان رویهم قرار گرفته است. همین حالت سکوت را می‌توان در کتیبه‌های سنگی متعلق به هانه، با زن و فرزندش در تنگه (گذار) سلمان در ایذه (تصویر ۱۸) و در تصویری که بر مجسمه برنزی متعلق به شوش از ملکه ناپیر آسو^{۳۲} (تصویر ۲۹) باوقار خاصی نقش شده، دید.

اعمال منظم نیایشی عیلامیان - جدا از سفرهای زیارتی شان - در آن معابد و زیارتگاههایی صورت می گرفت که به فراوانی در کتیبه ها یاد شده اند، باعث تأسف است که هیچیک از این معابد باقی نمانده است. بزرگترین نمونه این معابد زیگوراتی است که شاه اوتتاش-ناپیریشا در قرن سیزدهم قبل از میلاد، همراه با شهر ال-اوتتاش (یا دور-اوتتاش-چغازنبیل فعلی) بنا کرد. همچنان که در مقدمه گفتم، باقیمانده های عظیم آن اکنون کشف و نمایان شده است (تصاویر ۸-۱۳) از آنجا که این معبد یکی از نمونه های بسیار برجسته مهارت معماری عیلامی هاست، من در بخش هشتم، این زیگورات چغازنبیل را به تفصیل بیشتری شرح خواهم داد، در اینجا فقط يك مسأله درخور بررسی است و آن پژوهش در ویژگی های مهم مذهب عیلام است که به شکلی بسیار کلی در ساختمان معابد منعکس شده است.

باعث خوشحالی است که در جریان از زیر خاك بیرون کشیدن چغازنبیل، این نوع مکان های نمونه هم کشف شده است، تا آن زمان حتی يك معبد عیلامی هم برای ما شناخته شده نبود. در تصویر ۸ از ورای منظره که از بالای زیگورات به جانب شمال گرفته شده است، می توانیم باقیمانده های سه معبد را میان حصارهای داخلی و خارجی ببینیم، در قسمت چپ داخلی، بلافاصله پس از دروازه شمالی دیوار درونی، معبد هومبان قرار دارد؛ در وسط و در سمت راست شکل، جایگاهی قرار دارد که به دو خدا، هیشمیتیک و روهوراتر^{۳۳} (اعضای پرستشگاه در کوه های انشان)، اختصاص دارد. در زمینه تصویر رود دز به آرامی در دل صحرا جریان دارد.

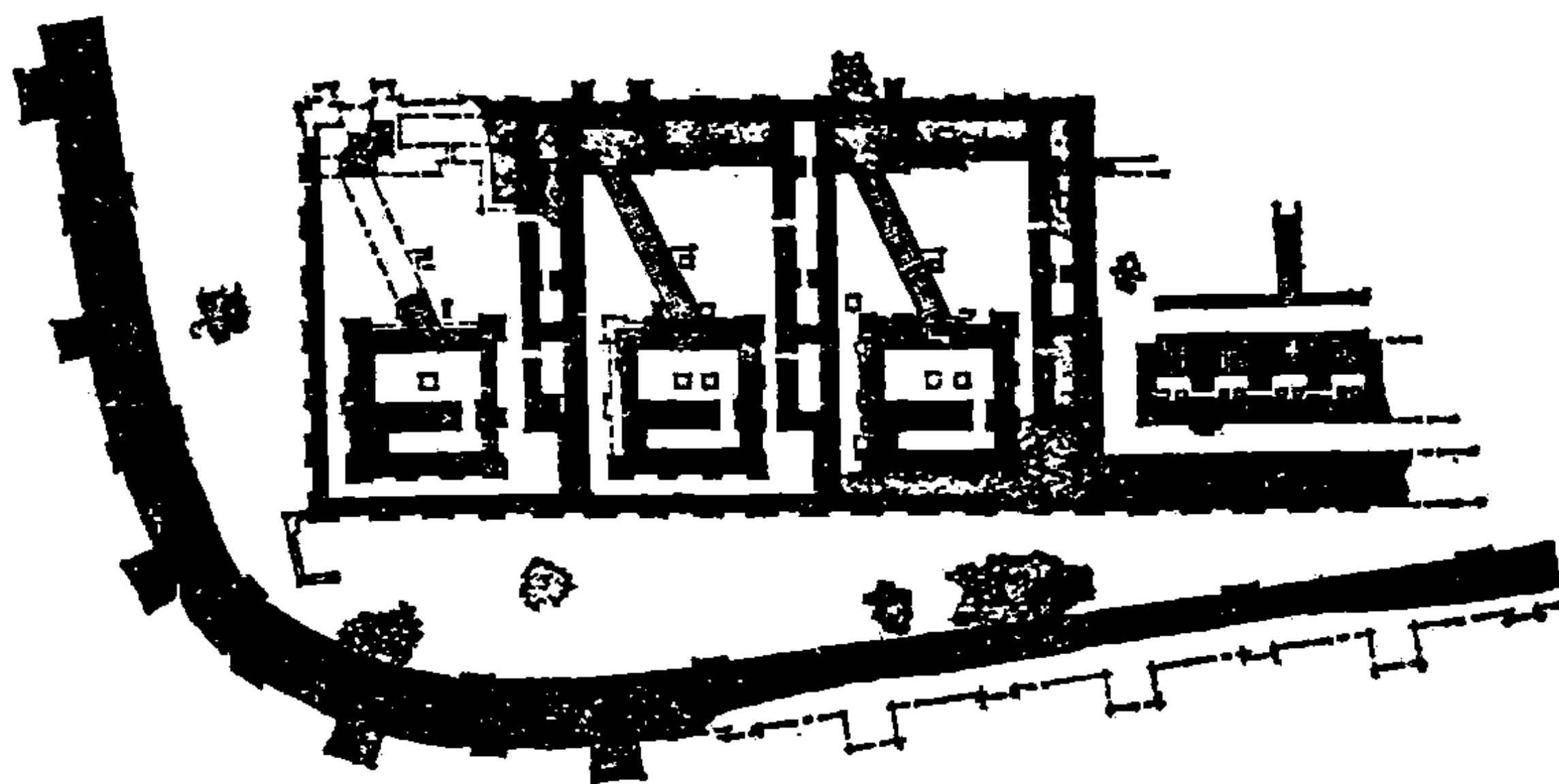
در گوشه شرقی صحن مقدس مکانی که «سی یانکوک»^{۳۴} نامیده می شود (شکل ۲۴) گروه باستان شناس فرانسوی در چغازنبیل پی های معبدی را کشف کرد که مخصوصاً از نظر اطلاعاتی مهم است. فقط بنایی که در تصویر

32. Napir-asu

33. Ruhurater

34. Siyankuk

در قسمت بالا قرار دارد، از طرح کلی خارج می‌افتد. این بنا به گروهی از خدایان تعلق داشته که شامل چهار جفت خدا تحت عنوان «نپراتپ»^{۳۵} بودند؛ این مسأله را می‌توان از پایه‌های مجسمه دو گانه‌ای که در چهار محراب موجود در دیوار عقبی ساختمان وجود دارد، دریافت. «نپ» واژه عیلامی به معنای خدا (الوهیت) است و «راتپ» (در حالت جمع) به معنای «روزی‌دهنده» است؛ به این ترتیب، «نپراتپ» احتمالاً به معنای «اله‌های روزی‌دهنده» - احتمالاً اله‌های مؤنث - است.



شکل ۲۴

شالوده‌های سه معبد دیگر در شکل ۲۴ مشابه هم‌اند. این معابد از پایین به بالا به پینیکیر الهه مادر قدیم شوش، دو خدای بابلی اداد^{۳۶} و نینالی، خدای هوا و زنش، و به دو خدای عیلامی سیموت و منزت اختصاص یافته است. در هر سه جا محوطه معبد به وسیله یک دیوار مستطیل شکل محصور شده و تنها راه ورود به آنها دروازه‌ای است که در قسمت راست در دیواره جنوب شرقی قرار دارد. از اینجا، راهی که به وسیله آجرهای بزرگ مربع شکل فرش شده به یک سکوی قربانی مذبح می‌رسد و سرانجام به در ورودی وسط نمای خارجی معبدی با زاویه‌ای غیر قائمه منتهی می‌شود. به نظر می‌رسد که عیلامیان به عنوان يك اصل، از طریق مورب نه مستقیم، وارد معابد خود

35. Napratep

36. Adad

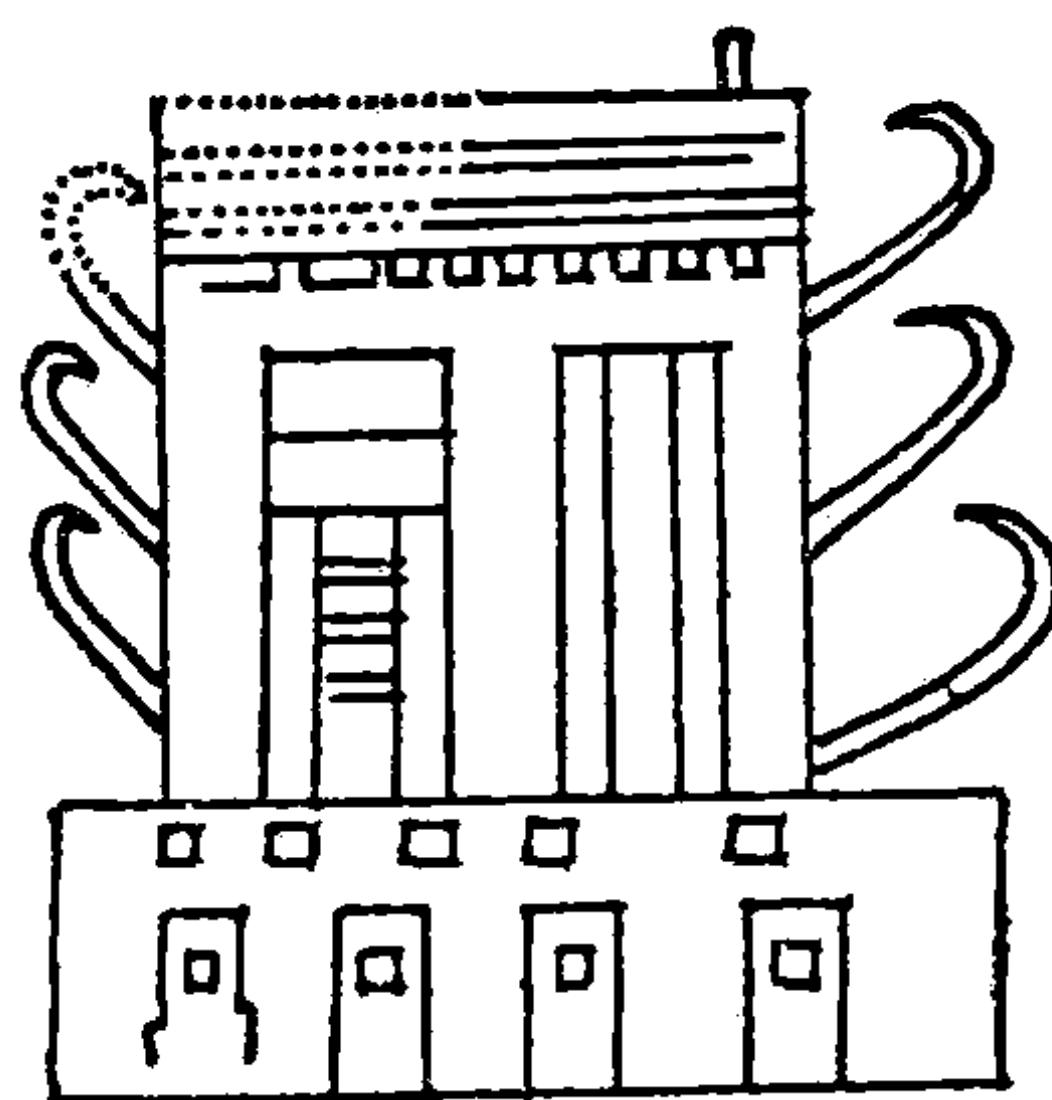
می‌شده‌اند. برای مثال هیچیک از ۷ دروازه چغازنبیل و هیچیک از مسیرها مستقیماً بطرف معابد زیگورات نمی‌رود، چرا که این امر منافی شأن این معابد تلقی می‌شده است. در هریک از معابد (شکل ۲۴) دو اطاق وجود دارد. در اولین اطاق که مستطیل‌شکل بوده، مجسمه یا مجسمه‌های خدایان قرار داشته است، در معبد پینیکیر یک‌سکو و در دو معبد دیگر دوسکو وجود دارد.

در قسمت چپ دری به اطاق دوم که طویل و باریک است باز می‌شده؛ منظور از وجود این اطاق هنوز نامعلوم است. در طول دیواره چپ برای هر معبدی چهار اطاق در محوطه جلویی آن قرار داشت که احتمالاً جایگاه کاهنان، خدمه معبد و ظروف بوده است.

ورودی معابد عیلام به وسیله مجسمه‌های شیر، گاو نر و نوعی سنگ محافظت می‌شد. احتیاجی نبود که این مجسمه‌ها ابعاد عظیمی داشته باشد، زیرا روشن است که «کیتن» - قدرت سحرآمیز این مجسمه‌ها - خود به تنهایی برای محافظت معابد کافی تلقی می‌شد. فی‌المثل در چغازنبیل، در میان خرابه‌های معابد اداد و نینالی، مجسمه‌هایی از گاو نر مزین به سنگ لاجورد پیدا شده است؛ اگر ابعاد آنها تنها راهنمای ما بود، می‌توانستیم بگوییم بیشتر شبیه گوساله بودند تا گاو نر. در این باره گواه غیرمنتظره‌ای در اختیار داریم که آشور بانیبال در شرح خود در مورد ساقط کردن شوش به دست می‌دهد: «گاوه‌ای وحشی، نگهبانان و درهای معابد را درهم شکستم».

تنها اطلاع ما از «شکل» معابد عیلامی از نقش مهرهایی که از دوران اولیه عیلام مانده و از یک نقش برجسته مربوط به نینوای عصر آشوری متأخر به دست می‌آید. در شکل ۲۵ که مربوط به یک مهر متعلق به هزاره سوم قبل از میلاد است، معبدی در عیلام قدیم به صورت یک بنای مربع مستطیل مرتفع بریک شالوده ایوان‌دار نشان داده شده. آجرکاری قسمت جلودارای روزنه‌هایی بوده است و در قسمت پشت ممکن است پلکان‌هایی برای دستیابی به معبد وجود داشته باشد. در خود معبد دو چارچوب در بلند را می‌بینیم که فقط

در سمت چپی این دو عملا به عنوان در ورودی مورد استفاده قرار می گرفته است - يك پرده نی ای آن را تاحدی از نور آفتاب محافظت می کرده است - در عین حال در سمت راست ممکن است فقط يك در ظاهری باشد. سقف معبد صاف و متشکل از چند ردیف تیر چوبی بود. درون معبد به وسیله یکدسته پنجره های مربع شکل که میان در و سقف قرار داشت، روشن و تهویه می شد.



شکل ۲۵

جالبترین ویژه گی معبد سه شاخ بزرگ است که در هر طرف دیوارهای معبد نصب شده است، و این مارا به یکی از عجایب ساختمان معابد عیلامی متوجه می کند که تا به حال از آن چشم پوشیده ایم. سنگ نبشته های عیلامی میانه، ثابت می کند که این شاخها (e-w) جزء مهمی از هر معبد رامی ساختند، چون نماد الوهیت بود. در واقع شاه شیلهاک-اینشوشیناک در قرن دوازدهم افتخار کرده است که بیست «معبد شاخی» را حفظ (دوباره سازی) کرده است. پانصد سال بعد آشور بانیبال با افتخار به ما اعلام می کند، که در جریان فتح شوش، «شاخ های برنزی ریخته گری شده» را از زیگورات برکنده است. یکی از کنده کاری های قصر سلطنتی او در نینوا (موصل فعلی) معبد مرتفع همین زیگورات را در شوش با دو ردیف شاخ بسیار بزرگ در قسمت جلویی آن، تصویر می کند (شکل ۳۳).

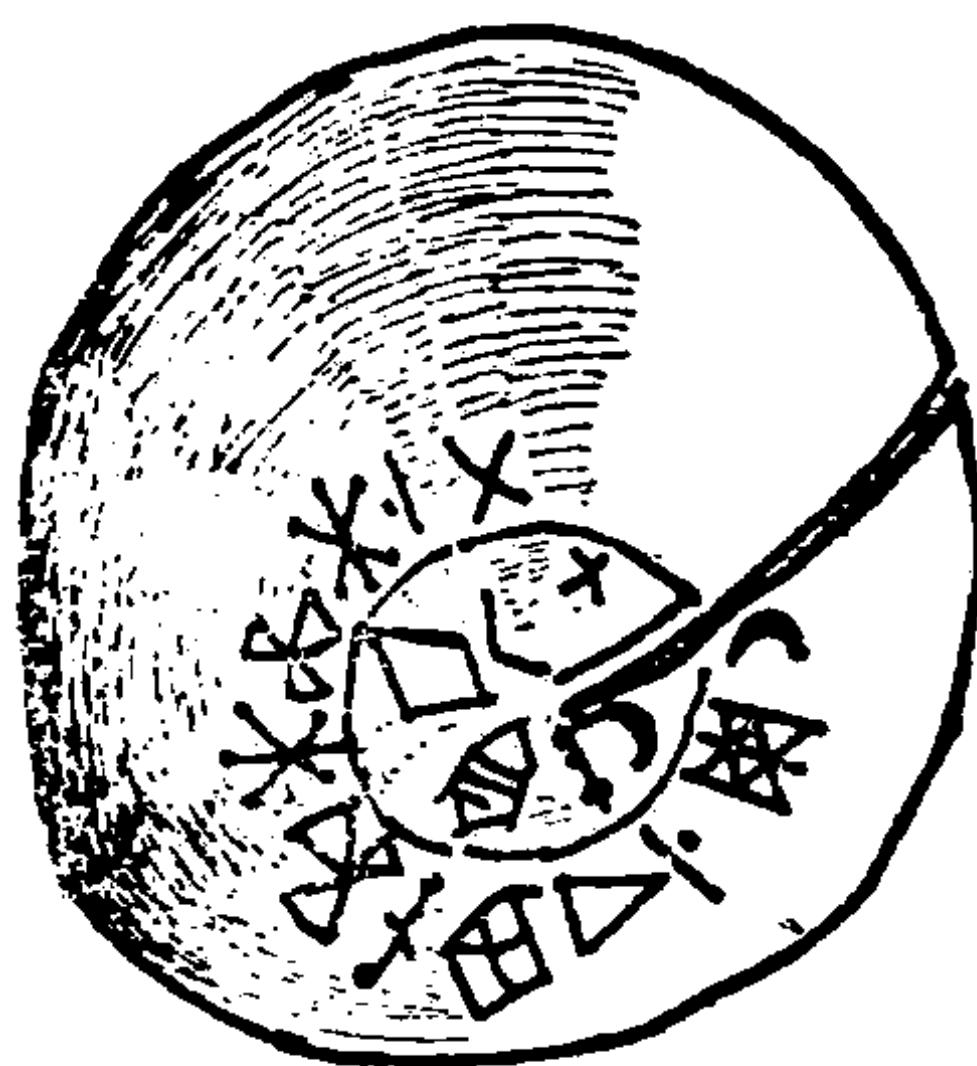
تا آنجا که به ترتیبات «درونی» معابد عیلامی مربوط می شود، اطلاعات روی حفاریها بسیار پراکنده و ناچیز است، زیرا هر آنچه کمترین ارزشی داشته،

سالها قبل غارت شده است. باوجود این، از راه متون اختصاصی با یافته‌های اتفاقی که حاوی نوشته‌های مذهبی است، می‌توان تصویری از ثروت‌هایی که این معابد را می‌انباشته، به دست آورد. اکثریت یافته‌ها مجسمه‌هایی از آهن، سنگ، یا گل پخته است؛ این مجسمه‌ها نه تنها خدایان و ارواح محافظ مختلف، بلکه شاهان و افراد بیشمار فامیلشان را نیز متجسم می‌کند. شاهان پیروز مندعیلامی مجسمه‌های ستونی به غنیمت گرفته شده را مقابل خدای محبوبشان اینشوشیناک قرار می‌دادند. آشور بانیبال به سهم خود مدعی است که سی و دو مجسمه عیلامی شاهان را که از طلا، نقره یا برنز ریخته شده یا از مرمر کنده شده بود، بیرون برده است.

معابد در عین حال دارای محرابها و مذبح‌هایی بود که روی بسیاری از آنها هنوز هم می‌توان مجاری تعبیه شده برای خون قربانیان و مشروبات اهدایی را دید. انواع ظروف و هدایا روی محرابها و طاقچه‌ها قرار داشت یا از دیوارها آویزان بود: مجسمه‌های حیوانات، گوسفند، بز، لاک‌پشت و دیگر انواع - از چوب، برنز، یا سنگ، اشیاء مقدس خدایان، و انواع اسلحه، شمشیر، تبر و تیروکمان. اما مشکل همچنان لاینحل می‌ماند: منظور از قربوس‌های (قپه‌های گل پخته) منقوش به نام شاه اوتتاش پیریشا که او صدها از آن‌را در جدار دیوارهای زیگورات چغازنبیل که به همین منظور توخالی ساخته شده، پنهان کرده بود.

به پیشکش‌هایی که توسط فرمانروایان و ثروتمندان به معابد هدیه می‌شد، باید تعداد بیشمار هدایایی را که مردم عادی عیلام عرضه می‌کرده‌اند بیافزاییم. این هدایا شامل نظر قربانی، انواع زیورآلات و مخروط‌های ساده گلی است که دارای نوشته‌های مذهبی است و یکی از آنها را می‌توان در شکل ۲۶ دید. این مخروط فقط ۶ سانتیمتر ارتفاع دارد، اما با این همه، فضای کافی برای دو ردیف نوشتار خطی عیلامی اولیه دارد که چنانکه گفته‌ام، حدود ۲۲۲۰ قبل از میلاد از دور خارج شد. هنوز نیمی از نوشتار روشن نیست، اما انتهای خط دوم ممکن است به این معنا باشد: «شود آیا که شاه

سرزمین حفظ شود! شود آیا که او حفظ شود.» واضح است که در اینجا یکی از اتباع شایسته می‌کوشد لطف خدایان را متوجه سرور خود کنند.



شکل ۴۶

آخرین، اما نه به هیچ وجه کم اهمیت ترین، ویژه گی غریب معابد عیلامی باغهای «مقدس» آنها است، در کتیبه های معابد، مثلاً در معبد خدای خورشید ناهوته در شوش و معبد الهه کیریریشا در دور اوتتاش، این باغها ذکر شده است و احتمالاً جزء اصلی هر معبد عیلامی بوده است. این گزارش آشور بانیال است هنگامی که شوش را برافکند: «من معبد عیلام را برافکنده ام، من خدایان و الهه های آنرا برباد دادم. سربازان من به باغهای پنهان آن نفوذ کردند، جایی که هیچ بیگانه ای هرگز نرفته بود یا حتی به گوشه آن هم نظر نکرده بود، ایشان اسرار آنرا دیدند و آنرا به وسیله آتش نابود کردند...»

مشکلات نگاهداری باغ مقدس معبد شهر شوش را وقتی می توان درك کرد که مشکلات آبرسانی به هیأت فرانسوی را که اکنون بر خرابه های پایتخت اصلی جای گزیده است، حتی در شرایط امروز بدانید. در آن روزها صف طولی از الاغهای بارکش راه میان معبد و رودخانه اولای را به دفعات می پیمود و مشکهای پوست بزی آب را حل می کرد. باغهای مقدس به هیچ وجه باغچه های کوچکی نبود، می دانیم که در يك وهله، ده درخت فقط در معبد الهه سیموت در شوش قطع شده است. آب هم نه تنها برای باغها مورد نیاز بود، بلکه برای کاهنان و بیش از آن، برای غسل و مراسم تقدیس نیز لازم بود،

چنانچه آبی را که برای مصارف عمومی معبد مصرف می‌شده است را نادیده بگیریم.

منابع موجود فقط اطلاعی جزئی در مورد اعمال مذهبی عیلامیان به ما می‌دهند. عبادت معمولاً همراه با موسیقی بود. روی مهر شکل ۲۲، می‌توان نوازنده را دید که درحالی که مجسمه در شهر گردش داده می‌شود، جلوی مجسمه نشسته است. در ۲۲۵۰ قبل از میلاد شاه کوتیک-اینشوشیناک به نوازنده‌ها حقوق می‌داد تا صبح و شب در مقابل در ورودی معبدی که به اینشوشیناک اختصاص داده بود، برای او بنوازند. هزاروپانصد سال بعد، در نقش حکاکی‌شده شاهزاده هانه در کوله فرح نزدیک ایزده، دوباره به نوازنده‌ها برمی‌خوریم. (تصویرهای ۱۴ و ۱۵). قربانی کردن سه گاو نر کوهان‌دار، یک بزکوهی و سه قوچ با نوای موسیقی سه نفر نوازنده که یکی در حال نواختن چنگ، دیگری بربط، و سومی فلوت است، همراهی می‌شود.

قربانی کردن احتمالاً جزئی از «مراسم» روزانه معابد عیلامی بوده است. در موقع برگزاری مراسم معبد جدید اینشوشیناک در شوش، که طی آن بیست مقیاس روغن مقدس در محرابهای آن ریخته می‌شده، شاه کوتیک-اینشوشیناک قربانی روزانه‌ای به صورت «یکی در معبد عالی یکی در معبد پایین» مقرر می‌داشت. از لوحه‌های حساب درمی‌یابیم که قرن بعد هنوز هم همان معبد عالی روزانه یک گوسفند سهمیه داشته است. اما پس از این زمان، یک گوسفند «چاق و چله» قربانی هم سهم خدایان خارجی، یعنی نرگال، انکی و نینگال بود. احتمالاً گوسفند دیگری هم در مقابل تخت و مجسمه فرمانروا، در معبد، قربانی می‌شد و هدایای روزانه معبد نه تنها به وسیله فرمانروا بلکه از سوی همسر او نیز تأمین می‌شد. قربانی کردن برای مقاصد سیاسی فقط به صورت گذرا در عیلام ذکر شده است: هنگام عزیمت به جنگ در شوش، قوچهای اخته در مقابل مجسمه عظیم یک شیر، احتیالاً در مقابل دروازه شهر، قربانی می‌شد.

اما در عیلام دو موقعیت ویژه وجود داشت که قربانی کردن حیوانات

را ایجاب می‌کرد. به نظر می‌رسد که مهمترین آن‌ها فستیوال «الهه نگهبان پایتخت» بوده است. واضح است که از زمانهای قدیم در شوش آکروپولسی^{۳۷} وجود داشته است که دارای حریم مقدسی مشتمل بر معابد خدایان مختلف بوده که معبد اینشوشیناک معبد برجسته آن بوده است. «الهه نگهبان پایتخت» احتمالاً به پینیکیر اطلاق می‌شده است و شاید بعدها به کیریریشا هم. فستیوال مادر بزرگ در ماه جدید، نزدیک به شروع، فصل پاییز که در واقع آغاز سال هم بود، برگزار می‌شد. در باغهای مقدس الهه، قوچهای اخته پرورش یافته طی مراسم مذهبی که به نام «گوشون»^{۳۸} معروف بود، قربانی می‌شدند. از آنجا که این فستیوال «روز قربانی جاری» نامیده می‌شد، جریان خون قربانی اهمیت ویژه‌ای داشت. حسابهای دربار سلطنتی روشن می‌کند که این فستیوال تزکیه فقط در حریم مقدس صورت نمی‌گرفت، بلکه در حضور شاه و ملکه هم برگزار می‌شد. حیوانات لازم برای قربانی از میان رمه‌های سلطنتی در اوایل سپتامبر انتخاب می‌شد و پس از جدا کردن، هر مورد توسط منشیان مسئول بطریقه مناسب رسمی «ثبت» می‌شد.

یک روز مخصوص هم به خدا سیموت (شیموت) تخصیص یافته بود. برای فستیوال او که به نام «توگا»^{۳۹} نامیده می‌شد، گاو نری را قربانی می‌کردند. این فستیوال سالی یکبار و در نیمه ماه مه برگزار می‌شد. حیوان بویژه برای «خدای عیلامیان» انتخاب می‌شد و اغلب از دوردستها آورده می‌شد. در یک مورد شاه سومری گونگونوم^{۴۰} (که از سال ۱۳۹۲ تا ۱۹۰۶ قبل از میلاد سلطنت کرد) خود شخصاً گاوی را برای فستیوال سیموت برگزید. برای آنکه بر مردم عیلام که در آن موقع شاه شاهان ایشان بود تأثیر خوبی بگذارد، گاو نر را از زابان در منطقه سفلی رودخانه زاب^{۴۱} به شوش فرستاد.

37. acropolis

(مجموعه معابد، دژ=)

38. gushum

39. tuga

40. Gungunum

۴۱. qez ، ریزابه‌های دجله که شامل زاب صغیر [ار التقای رودهای کوچکی در

این گاو پس از ورود، بعد از هفته‌ها راه‌پیمایی، به نظر می‌رسد که تاموقع قربانی در گاودانی سلطنتی نگاهداری شده و پرورش یافته است.

در همه دوره‌ها يك حوزه مذهبی به معبد وابسته بود؛ در پایتخت کاهنان متعددی بودند و کارکنان زیادی داشتند. در رأس این حوزه کاهن اعظم قرار داشت. حتی در نوشتارهای عیلامی هم عنوان او را در ضبط آکادی‌اش «پاشیشو رابو»^{۴۲} می‌توان یافت؛ کاهنان عادی عنوان عیلامی «شاتن»^{۴۳} را داشتند. بدون شك کاهن اعظم در دربار نفوذ عظیمی داشت و اغلب در جنگها همراه فرمانروا بود. ما راجع به يك کاهن اعظم متأخر به نام شوترورو^{۴۴} می‌خوانیم که گاوهای قربانی را در مکانهایی که به وسیله شوتروک ناهوته دوم فتح شده بود، دریافت داشت و به این سبب، مجسمه ستونی شاه عیلامی را برپا می‌کرد.

تقویم همچنین شاهد نفوذ عمیق مذهبیون بر زندگی عادی مردم عیلام است. تا اواسط هزاره دوم قبل از میلاد، نوامبر «ماه ترتیب مزارع خدایان» و دسامبر «ماه خیش‌زدن و بذرافشانی مزارع» نامیده می‌شد. عیلامیان باید اول مزارع وقفی معابد را مرتب می‌کردند، تا اجازه یابند به خیش‌زدن و بذرافشانی مزارع خود بپردازند؛ به همین ترتیب آوریل برای درو کردن مزارع جو معابد در نظر گرفته شده بود و مزارع مردم عادی عیلام می‌باید تا رسیدن نوبت در ماه مه منتظر بماند.

کنترل املاك وسیع معابد و دیگر چیزهایی که به خدایان هدیه می‌شد،



ارتفاعات بین لاهیجان و ناحیه اورامان آذربایجان سرچشمه می‌گیرند، تشکیل می‌شود] و زاب کبیر [بین دریاچه‌های ارومیه و وان سرچشمه می‌گیرد] است. زاب کبیر در تاریخ نظامی اهمیت داشته است و در لشکرکشی‌های ماوریکوس چندبار نامش آمده. شکست قطعی مروان ابن محمد در سال ۱۳۲ ه.ق. کنار زاب کبیر روی داد. نام باستانی یونانی آن لوکوس بوده [م.]

42. rabu

43. shaten

44. Shutruru

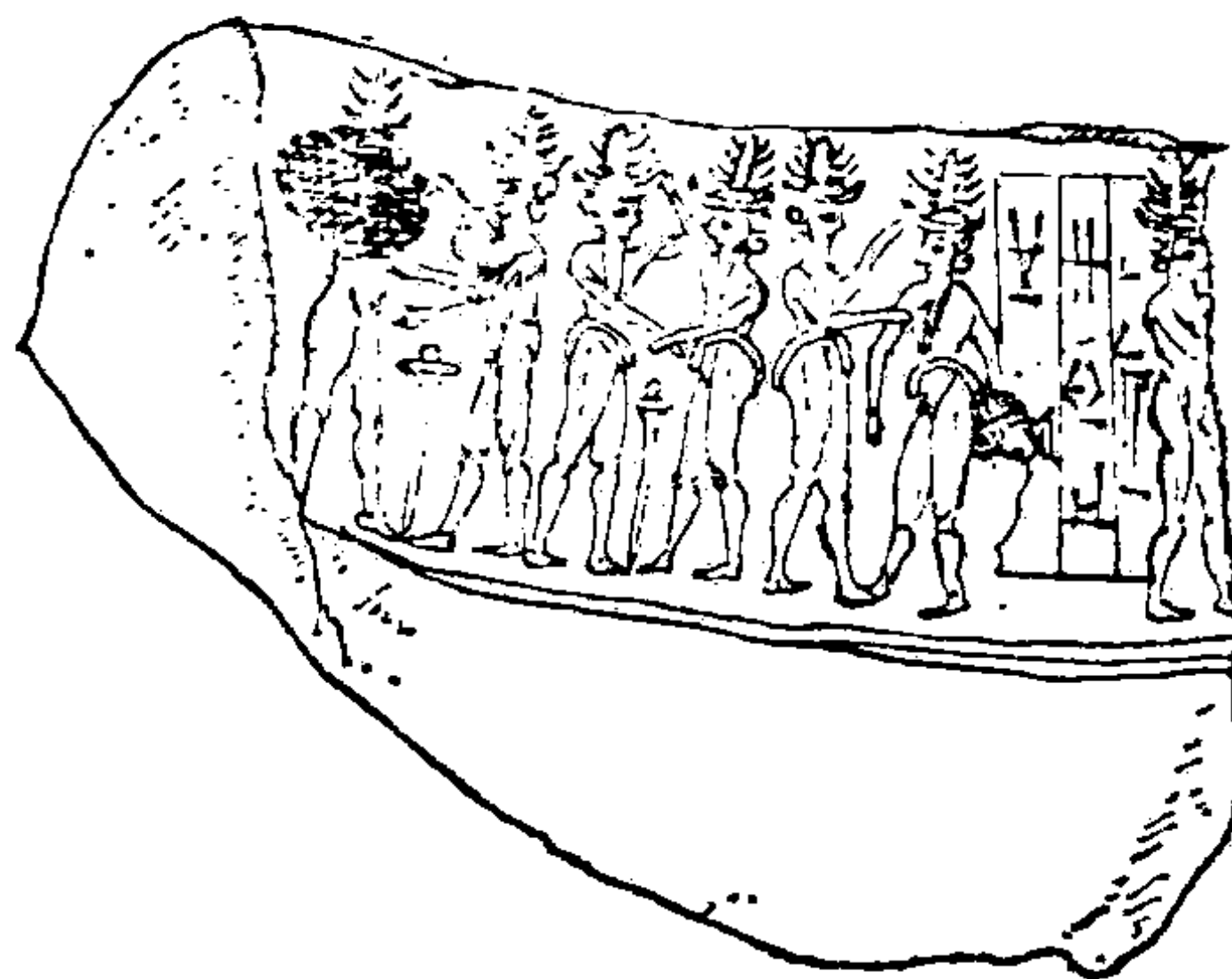
در دست کاهنان بود. برای مثال، لوحه‌ای که از شوش مانده، گویای آن است که الهه خارجی «آنونیتوم» با اقدام توسط کاهن خود، يك مزرعه بزرگ را اجاره داده است. متن دیرین زیر هم جالب توجه است: «در شهر و روستا، برای معامله نقره و طلا، خدای خورشید و فرمانروا اراد-کوبی شريك هم‌اند، همچنانکه پدرش قبل از او بود؛ آنچه پدرش در معامله کرد، او هم برای خدای خورشید کرده است.» «نیازی به یادآوری نیست که این ناهوتنه خدا نبود که شريك اردکوبی بود، بلکه کاهن اعظم معبد او بود. معاملات اغلب از قرض دادن پول و گندم به مردان و زنان هردو- تشکیل می‌شد قرض و ربع معمولاً باید در ماه الهه بزرگ، اوت، ادا می‌شد.

منابع همچنین از کاهنان غیگوی عیلامی یاد می‌کند. وظیفه ایشان احتمالاً آن بود که با واریسی جگر و دیگر اعضای حیوانات قربانی شده، یا از راه هیجان کم‌ویش مصنوعی، یعنی حالت خلسه، همان‌طور که شمن‌ها^{۴۵} می‌کردند، تقدیر خدایان را پیشگویی کنند.

به نظر می‌رسد کاهنان عیلامی در حین ادای وظایف مذهبی‌شان برهنه بوده‌اند. شواهد اصلی این ادعا نقشهای روی مهر و دیگر اشیایی است که از طبقه بالای شوش یعنی اواخر هزاره سوم قبل از میلاد به دست آمده است. يك نقش کنده شده بر قیر مربوط به این دوران، دو کاهن برهنه و يك گوسفند قربانی را که میانشان نقش دوماز قرار دارد، نشان می‌دهد. (تصویر ۲۲). تصویر نشان می‌دهد که کاهنان کلاه گیس دارند و این امر گویای آن است

۴۵. hainan، سمنیه، در کتب ادیان و ملل و نحل، عنوان کسانی از قدما که به قدم عالم و تناسخ ارواح اعتقاد داشته، و بسبب اتکاء بر حس، منکر نظر و استدلال بوده‌اند، برحسب قول مؤلفین عرب، مذهب سمنیه از مذاهب هند و مذاهب چین است و بعضی سمنیه را عبارت از بت پرستان و کسانی که برای عالم قائل به ضرورت فرض خالق نیستند، شمرده‌اند. اصطلاح مبهم «مذهب سمنی» مأخذ اروپایی را پویندگان سیبری در قرون ۱۸م. و ۱۹م. بکار برده‌اند، و آن به مذهب خاصی اطلاق نمی‌شده است، بلکه «مذهب سمنی» علم یا شکلی از سحر و جادو بوده است که پیروان آن معتقدند که بدان وسیله طبیعت را می‌توان تحت قدرت و اختیار انسان درآورد. [م.]

که باید سرتاپای خود را تراشیده باشند. مهری مربوط به فرماندار اشپوم در حوالی ۲۳۰۰ قبل از میلاد، شش نفر مرد را با تاجهای شاخدار تصویر می‌کند (شکل ۲۷) دوتا از اینها برهنه‌اند، اما به نظر می‌رسد که دیگران پارچه‌ای به



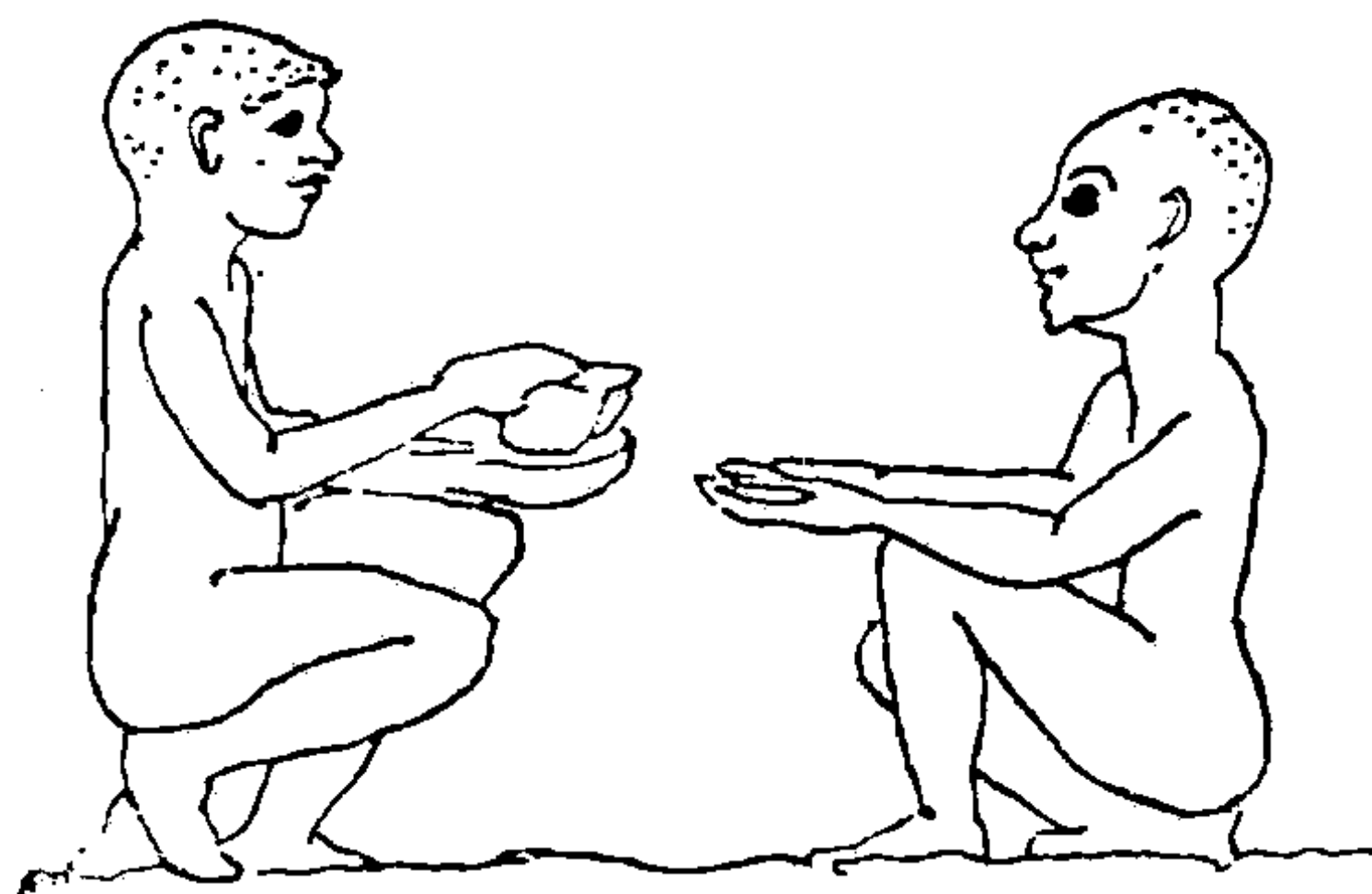
شکل ۲۷

شکل مار به دور کمر دارند. ایشان دوتا دوتا ایستاده‌اند و دستها و تاجهای یکدیگر را لمس می‌کنند، مثل اینکه می‌خواهند شادیشان را از انتخاب اشپوم به سمت فرماندار ابراز کنند.

در این رابطه کشفی مربوط به دوران کلاسیک عیلام وجود دارد که بویژه روشگر این مسأله است. این يك مدال برنزی است که در نیمه دوم قرن دوازدهم قبل از میلاد به وسیله شاه شیلهاک-انیشوشیناک پیشکش شده است. (تصویر ۲۳). این مدال نبشته‌ای به زبان آکادی برخوردار دارد که به معنای «طلوع خورشید» است. به احتمال قوی صحنه‌ای که مجسم می‌کند در هر بامداد تکرار می‌شده است. این مدال، که در نوع خود یگانه است، به وضوح و روشنی، تمامی خصیصه‌های اساسی عبادت ویژه عیلامی را نشان می‌دهد.

این مدال برنزی مارا به حریم مقدس، یا «سیانکوک شوش» می‌برد. در هر طرف زیگورات‌ها برافراشته است و يك باغ مقدس در جلوی زیگورات کوچکتر قرار دارد، اما شاخه‌های درختان تقریباً به طور کامل ساییده شده‌اند. در جلوی دوتا از پله‌ها می‌توانیم سکوی قربانی را هم ببینیم؛ يك کوزه گلی بزرگ و دو طرف سنگی به آن تعلق دارند. اما همه این ترتیبات برای عبادت

چیده شده. در وسط، دو مرد برهنه درحالتی نیمه نشسته و نیم زانو زده قرار دارند. یکی از آنها، احتمالاً يك دستیار دارد که روی دستهای به جلودراز شده دیگری آب می ریزد (شکل ۲۸) این نفر دوم به احتمال قوی کاهن اعظم است.



شکل ۲۸

آندره پارو^{۴۶} وقتی که نوشت «هیچ آیین شرعی هرگز به این دقت تصویر نشده است»^{۴۷}، حق داشت. برای ادای حق منظره، باید تصور کنیم که این مراسم در آرامش و شکوه معنوی، در فلق بامدادی، پیش از پدیداری خورشید بر فراز کوههای انشان در شرق شوش، انجام می گرفت. برگهای بالاترین شاخه درختان باغ مقدس در نسیم خنك و آرام بامدادی نکان می خوردند.

نه فقط کاهنان، بلکه راهبه ها هم خدمتگزاران خدایان عیلام بودند. این کاهنان زن، مثل همکاران مردشان، به اداره امور می پرداختند. طبق يك متن، راهبه ها، مقادیر زیادی جو طلب و دریافت می کردند. طبق سندی دیگر، يك راهبه فروش خانه ای را در معامله با يك تاجر به انجام می رساند و قرارداد را با ناخن خود مهر می کند که اثر آن را امروز هم بر لوحه می توان دید. در میان کاهنان يك گروه خاص را زنان و خدمتکارانی تشکیل می دادند که زندگی خود را وقف الهه بزرگ کرده بودند. متأسفانه تنها اطلاع ما در مورد ایشان از رسیدهای رسمی دوره بابلی اولیه به دست می آید و تنها چیزی که

46. Parrot, André

47. Sumer, München, 1960, 332.

این رسیده‌ها ثابت می‌کند، این است که این خدمتگزاران پینیکیر یا کیریریشا دارای املاکی بوده‌اند و آن‌را با سود اداره می‌کرده‌اند.

در اینجا باید يك متن برجسته را نام برد، نوشته‌ای بر آجر به زبان آکادی از یکی از فرمانروایان شوش که جز در مورد این مسأله، از جهات دیگر تقریباً ناشناخته مانده است، نام او «تمپت-آهار» است و امکان دارد بین ۱۵۰۰ تا ۱۳۵۰ قبل از میلاد زیسته باشد. تمپت-آهار به ما اطلاع می‌دهد که معبدی از آجر پخته به احترام خدا اینشوشیناک ساخته است و در آن مجسمه‌های خودش و «زنان خدمتگزار دوست‌داشتنی» اش (احتمالاً زنان حرمش) و نیز نگاره‌های دو روح محافظ، «لاماسو»^{۴۸} و «کاریباتو»^{۴۹} را قرار داده است.

هیأت‌های محافظان درون معبد را می‌توان به صورت ابوالهول یا انواع لاشخور (سگ‌های خاص) یا دیگر موجودات افسانه‌ای تصور کرد. از لاماسو فقط یکبار در سنگ‌نبشته‌های عیلامی، از سوی شیلهاک اینشوشیناک در قرن دوازدهم قبل از میلاد نام برده می‌شود. او می‌گوید که مجسمه درهم‌شکسته‌ای از لاماسو، ساخته‌شده از گل پخته، در معبد اینشوشیناک در شوش وجود داشت که او آن‌را با سفالینه بازسازی کرد. آشور بانیبال، فاتح شوش، توجه مخصوصی به تصاویر لاماسو کرده است، او در گزارش پیروزی خود در ۶۴۶ قبل از میلاد می‌گوید: «من همه ارواح را بدون استثناء» از جمله لاماسو محافظ معبد را از آنجا بیرون ریختم. زیرا لاماسو در نظر آشوری‌ها و بابلی‌ها شیطان مؤنث ترسناکی بود که مولد تب‌شیر و مرگ‌ومیر کودکان بود. اظهار این که «تو يك عیلامی هستی»، فریاد نیمه‌ترس‌آلود و نیمه‌دفاعی یکی از دعا‌های او روك به لاماسو در بین‌النهرین است. اما در عیلام لاماسو به‌طور وضوح يك محافظ آسمانی بود که معبد را همراه با کاریباتو، الهه بسیاری کرامات، حفظ می‌کرد.

48. Lamassu

49. Karibatu

متن آجری که بیش ازین ذکر شد، نحوه برگزاری مراسم رمزی مربوط به این ارواح را در معبد شرح می‌دهد. در این متن شاه تمپت‌آهار با تکیه بر وقف معبد و پیکرها، مؤکداً روی عنایت و بخشایش خدا اینشوشیناک حساب می‌کند. و آنگاه نوشتار به این ترتیب ادامه می‌یابد: «وقتی شب درآید، چهار راهبه باید وارد معبد شوند. برای آنکه هیچ چیز گرانمایی را نکنند [از مجسمه‌ها و پنهان کنند] لنگ‌های ایشان باید با تسمه محکم بسته شده باشد.» همچنانکه قسمت اضافه شده در قلاب نشان می‌دهد، این جمله کسی مغشوش است. آیا باید از آن نتیجه بگیریم که راهبه‌های معبد با وجود وظیفه مقدسشان مظنون به دزدیدن طلای روکش تمثال‌ها بوده‌اند؟

دنباله نوشتار آساتر قابل فهم است. شاه تمپت‌آهار اضافه می‌کند: «ایشان (چهار راهبه نگهبان)، باید زیرپای لاماسو و کاریاتو دراز بکشند؛ فرماندار رئیس پلیس، کاهن اعظم، نگهبانان معبد، و کاهن معبد باید [درهای معبد] را به روی آنها مهر کنند. [راهبه‌های نگهبان] باید چراغها را روشن کنند، و وقتی صبح درمی‌رسد، از لاماسو و کاریاتو درخواست حمایت از شاه بکنند، مهرها را بشکنند و به راه خود بروند.» در اینجا ما به روشنی در جریان نوعی مراسم احیا و شفابخشی قرار می‌گیریم که هرشب با همکاری مستقیم اشخاص مهم برگزار می‌شده است. معنای عمیقتر این مراسم را فقط می‌توانیم حدس بزنیم. ممکن است چنین باشد که این چهار راهبه در طول شب در خدمت این دونیمه خدا بوده‌اند و به عنوان پاداش اجازه داشته‌اند عنایت ایشان را نسبت به شاه جلب کنند. عجیب به نظر می‌رسد که شروع کار راهبه‌ها در معبد با چنان پیش‌بینیهای محتاطانه‌ای همراه بوده است، در حالی که صبحگاه بدون هیچ نوع مراسمی به راحتی اجازه رفتن داشته‌اند.

این متن تاحدی از يك مراسم آیینی رمزی پرده برمی‌دارد، اما همزمان - اگر بتوان گفت که نمونه خاص عیلامی‌هاست با آنکه مراسم را آشکار می‌کند، بر آن سایه ابهام می‌افکند. حداقل باید خرسنده بود که تمپت‌آهار نوشتار خود را به زبان آکادی بر آخر کرده است، در غیر این

صورت، اگر به زبان عیلامی بود، هنوز هم اسرارآمیز مانده بود.
در پایان بگذارید به نظریه عیلامیان نسبت به آخرت بنگریم. آیا به
زندگی بعد از مرگ اصلاً اعتقادی داشته‌اند؟

اغلب شواهد را می‌توان در گورهایشان یافت. تقریباً همیشه یک
کوزه گلی در گور به عنوان یک هدیه قرار داده می‌شد. وقتی یک عیلامی
عادی می‌مرد، به سادگی بدون کفن زیر کف خانه‌اش دفن می‌شد، اما هرچقدر
فقیر هم که بود، یک ظرف گلی همیشه پیش پای او دفن می‌شد. ثروتمندان هم
این قبیل ظروف را همراه داشتند، چه در تابوتهای گلی قرار گرفته باشد، چه
در قبرهای زیبایی که از آجر ساخته شده بود. در عین حال کانال‌هایی هم وجود
داشت که از طریق آنها می‌شد آب در قبرها ریزت: عیلامی‌ها بر این اعتقاد
بودند که آب هم مثل غذا برای زندگی بعد از مرگ لازم است.

آشور بانیپال ادعا می‌کند که قبرهای شاهان عیلامی را خراب کرده
است. آنها را در معرض نور روز قرار داده است، استخوانهای اجساد را به
آشور برده است و مهمتر از آن، روح آنان را با برداشتن هدایای مدفون و
ظروف مشروبشان از آرامش محروم کرده است. این که شاه آشوری فقط
دید خودش را از دنیای دیگر به عیلام تحمیل می‌کرده، قابل بحث است، اما
گزارش او توسط کشفیات باستانشناسی تأیید شده است؛ و مدارک مبین این
است که هدایای مدفون و آب دادن به مردگان قبل از ظهور آشور بانیپال در
شوش مورد عمل بوده است. علاوه بر این، از طریق متون رسمی داخلی مربوط
به دوران اولیه بابلی هم این امر تأیید می‌شود؛ متممهای نهایی وصیت‌نامه‌ها با
پذیرش مشکلات قابل ملاحظه، در پی تثبیت تضمینی بودند تا بعد از مرگ
هدایای لازم برای وصیت‌کننده آورده شود. عیلامیان معتقد بودند که این
نوع هدایا برای سرانجام مردگان را شگون دارد و روح ایشان را از ناراحتی
ابدی می‌رهاند. برداشت روشن‌تر نسبت به دریافت عیلامی‌ها در مورد آخرت
را می‌توان در هفت لوحه‌ای که از گورهای موجود در شوش پیدا شده است،
به دست آورد. با وجود آنکه این متون مغشوش و گاه چندپهلوی است، اما

با این همه، متنهای آکادی بطور شگرفی روشنگر است، زیرا که این متنها مخصوصاً برای مردگان تدوین شده و با ایشان درگور گذاشته می‌شد. به این ترتیب، این لوحه‌ها اعتقاد رایج دربارهٔ مرگ و زندگی بعد از مرگ، اگر نه نظریات خود مردگان، را بیان می‌کند.

اولین لوحه دربارهٔ يك عیلامی است که زندگی روی زمین برای او فقط - بدبختی به همراه آورده است و «اکنون به سوی بالا می‌روم، ای خدا فقط - بدبختی به همراه آورده است و چنین آغاز می‌شود: «اکنون به سوی بالا می‌روم، ای خدا و ای سرور من» «خدا و سرور» به روشنی به معنای روح محافظی است که او را در طی زندگیش در روی زمین راهنمایی می‌کرده است. این فرد عیلامی بر آن است که وقتی از مرحله قبر عبور کرد، دست او را بگیرد تا در مقابل خدایان بزرگ ظاهر شود. «من داوری تو را دربارهٔ خود خواهم شنید و پای تو را خواهم بوسید.» او پشتیبانی روح محافظ خود را در لحظهٔ داوری معهود می‌جوید «تو می‌گذاری منتظر تو بمانم، شود آیا که آخر الامر، تو ای خدای من، مرا به قلمرو سایه‌ها برسانی، چرا که سهم من بر روی زمین مجموعه‌ای از شکنجه و ناامیدی بود، و روی زمین پراز غم، تو به من جز جرعهٔ آب و سبزه‌زار کوچکی در چمنزارهای قحطی‌زده ندادی»

از يك لوحهٔ دیگر کشف کرده‌ایم که اینشوشیناک وظیفهٔ قضاوت در مورد مردگان را هم انجام می‌داده است و این موضوع در لوحهٔ سومی هم منعکس می‌شود: «ایشان ایستاده ماندند و آنان درگوری در [زیرزمین] ماندند، آنان که زمانی بر زمین حکمروایی می‌کردند، آنان که صاحب آتشدانهای آن بودند، آنان که هیچ‌کس نزدیکشان نبود، از اکنون به بعد فقط خدا اینشوشیناک فرمانهای خود را برای همیشه در گورها خواهد راند. «لوحه با این استغاثه خاتمه می‌یابد: «شود آیا مرا با آب تر و تازه کنند، من که وارد قلمرو سایه‌ها شده‌ام.» مرده‌ای که در اینجا مورد اشاره است، احتمالاً یکی از کسانی است که قدرت و ثروتی روی زمین داشته است، اما اکنون در جهان سایه‌ها، در آرزوی جرعه‌ی آب است.

به نظر می‌رسد که این اعتقاد در عیلام وجود داشته است که گور که کاملاً آراسته و مهیا شده باشد، می‌تواند برای مرده تفاوتی اساسی ایجاد کند. يك متن دیگر تأکید دارد بر این که: «ظروف لازم برای قبر او تهیه شده و سنگهای لازم برای سرپوش او به دست آمده است - و بنابراین او می‌تواند شادمان باشد، او که می‌رود تا با سرانجام خود رویارو شود.»

گرچه هنوز بسیاری از قسمتهای این متون نامشخص است، اما از ورای این متون می‌توانیم این میل دائمی را که خدایان مرده را با خوشرویی پذیرا شوند، دهان او را با روغن پر کنند، گوشت و نان جلوی او بگذارند، و به او شراب یا حداقل آب بدهند، استنباط کنیم. در پشت هريك از خود متنها نیز نشانه‌هایی خطاناپذیر از ترس توأم با هر سفری به جهان دیگر برای هر کسی «کسی احضار را شنیده است و گوری جسته است که بر آن بگذرد»، وجود دارد.

همه این گفته‌ها ثابت می‌کند که در سرتاسر عیلام اعتقاد به زندگی پس از مرگ وجود داشته است، روح جدا شده [از زمین] - چنانکه دیده‌ایم - توسط دو خدای راهنما، ایشنیکاراب و لاگامال پیشواز و به سوی اینشوشیناک راهنمایی می‌شد که رأی خود را در مقام «ارزیاب روحها» صادر می‌کرد. به نظر می‌رسد که عیلامیان این اعلام رأی را با اطمینان زیاد منتظر نبوده‌اند، اما قلمرو سایه‌ها در تاریکی شك و ناامیدی قرار نداشت.

بخش چهارم

اولین هزار سال

(۲۵۰۰-۱۵۰۰ قبل از میلاد)

تاریخ عیلام ادراک‌پذیر نخواهد بود، مگر آنکه رابطه جغرافیایی میان دشت و کوهها به‌طور مداوم در فضای ذهن شکل بگیرد. پیوند میان چمنزارهای حاصلخیز و پرآب و سرزمینهای زراعی سوزیان و دره‌های بلند و سلسله‌جبال انشان در شمال و شرق دشت، که از نظر چوب و آهن ثروتمند بودند- این پیوند مبنای اصلی ویژه‌گی تاریخ و تسدن مستقل عیلام است. وقتی این ارتباط حیاتی در قرن هفتم قبل از میلاد شکست و وقتی مادها و پارس‌ها کوههای عیلام را به تصرف درآوردند، کشور رو به زوال رفت. احتمال دارد قرن‌ها تلاش لازم بوده‌است تا ساکنان دشتهای سوزیان و چوپانان صحراگرد کوههای انشان به‌صورت يك گروه مردم عیلام درآید. علاوه بر این، به نظر می‌رسد که این نوع اتحاد سیاسی فقط به وسیله فرمانروایان قوی حاصل می‌شد و اگر فرمانروایی از این قبیل وجود نداشت، نواحی مختلف عیلام به‌حالت انزوای اولیه خود باز می‌گشت.

به این دلیل، عیلام همیشه به‌صورت يك کشور «فدرال» سازمان می‌یافت. در تلاش برای متحد کردن مناطق مختلف فدراسیون، شاهان که

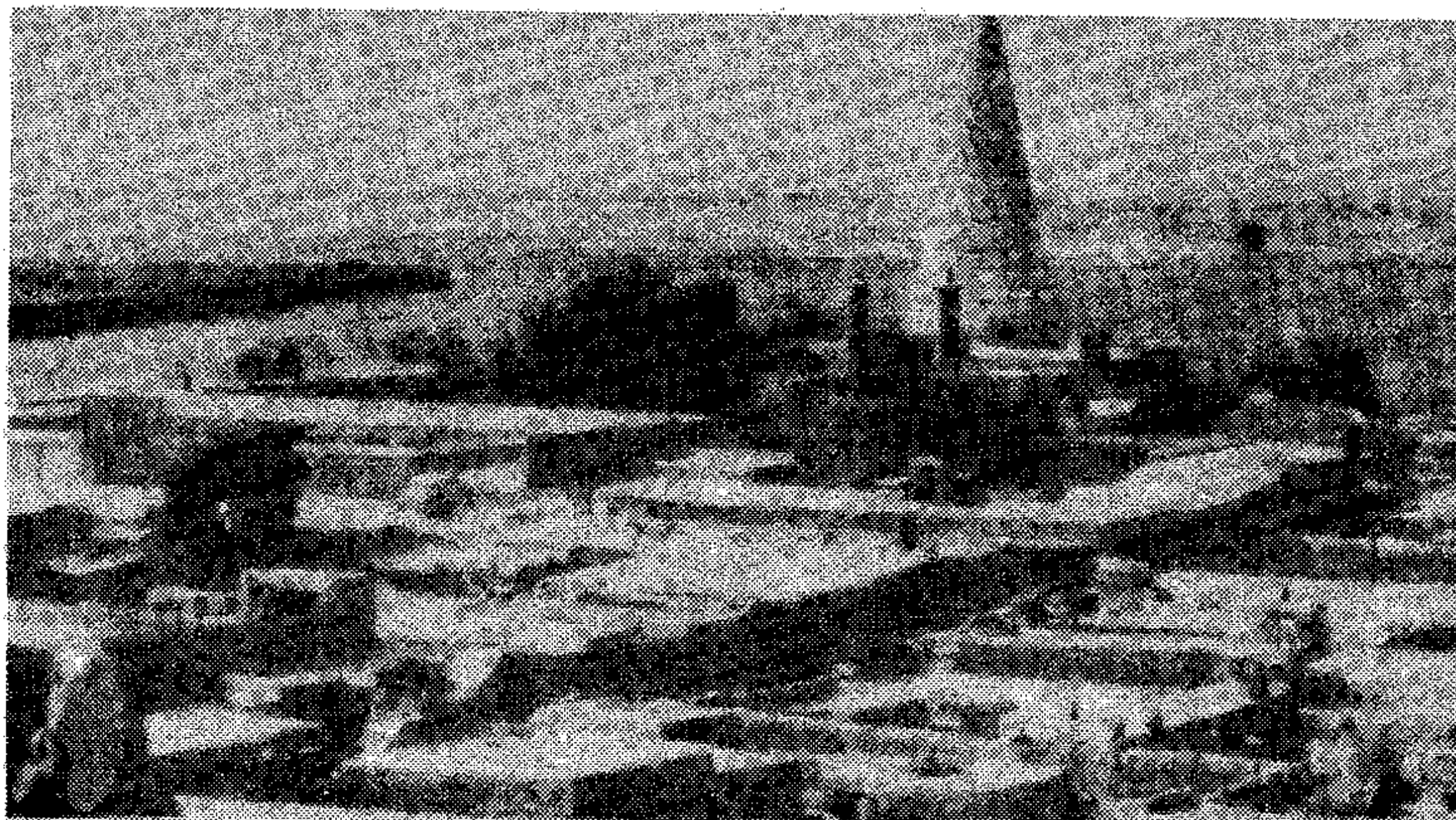
حکمرانان برتر-بودند، سعی می کردند شاهزاده نشینهای کوچک را از طریق ارتباطهای خونی به خود وفادار سازند. نتیجه امر، نوعی هیأت سیاسی بود که بريك خطمشی غیرعادی، پیچیده و درواقع بی همتا در دیگر جاها، شکل می گرفت. خاندانهای فرمانروایی که در این امر موفق بوده اند، به نظر می رسد که از سرزمینهای کوهستانی برخاسته باشند، نه از سوزیان؛ گرچه خود شوش، در اوایل کار موقعیت پایتخت را به دست آورد.

ما تقریباً به طور کامل از رابطه میان عیلام و همسایگانش در کوههای ایران بی اطلاعیم؛ اگرچه شواهد زیادی وجود دارد مبنی بر اینکه تجارت میان آن رونق داشته و بنابراین این روابط در اکثر موارد صلح آمیز بوده است. از طرف دیگر طرز برخورد عیلام نسبت به بین النهرین به وسیله اسناد خارجی و داخلی، سازگار، اگرچه گاه ناهمخوان، روشن می شود. قدیمترین اطلاعی که داریم به ۲۲۶۰ قبل از میلاد برمی گردد که در آن تاریخ طبق فهرست سومری شاهان، شاه نیمه افسانه ای انمه باراکسی^۱ از خاندان اول شاهان کیش^۲ «اسلحه های سرزمین عیلام را به مثابه غنیمت باخود برده» حتی در این فضای ناروشن دورانهای اولیه هم، پژوهشگر می تواند ارتباط دوجانبه ویژه میان عیلام و بین النهرین را کشف کند - نوعی کینه جویی خانوادگی مداوم که به نظر می رسد فقط پس از مبادلات درازمدت تجاری و فرهنگی برطرف شده باشد.

جنگهای بیشماری را که توسط سومری ها، بابلی ها و آشوری ها علیه عیلام صورت گرفته است، می توان درکل به تلاش ایشان برای به دست آوردن منابع قابل توجهی که فقط در کوهها یافت می شد، تعبیر کرد؛ منابعی که ما بیش از این به آن اشاره کرده ایم: چوب، سنگ، آهن و اسب. این حمله ها درعین حال تلاشی بود به منظور جلوگیری از حمله عیلامی ها به بین النهرین، که حرصی تمام نشدنی به غارتگری داشتند.

1. Enmebaragesi

2. Kish



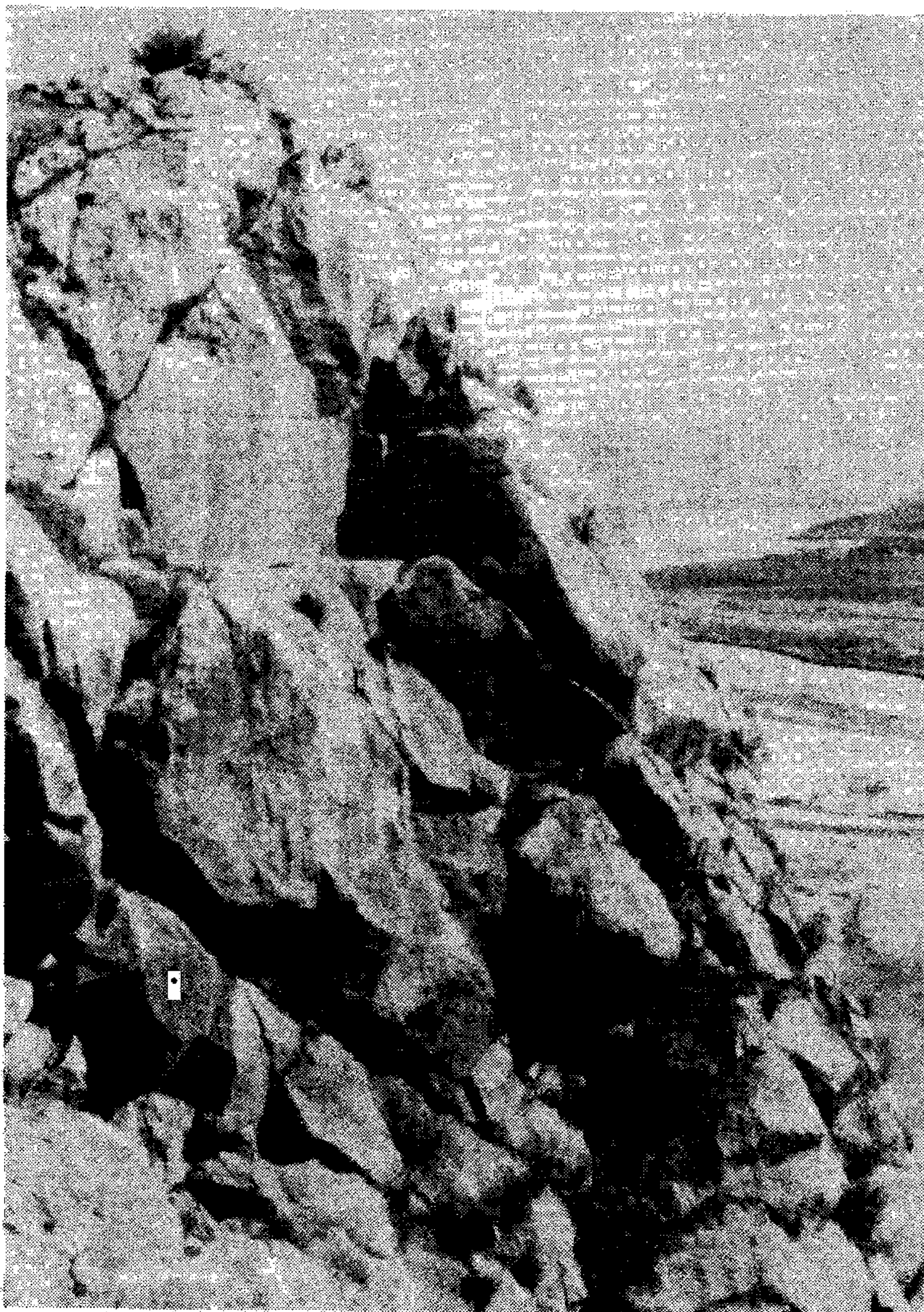
۱. شوش امروز: روستای شوش با مقبره دانیال

۲. برج‌های حفاری گروه باستانشناسی فرانسوی در شوش

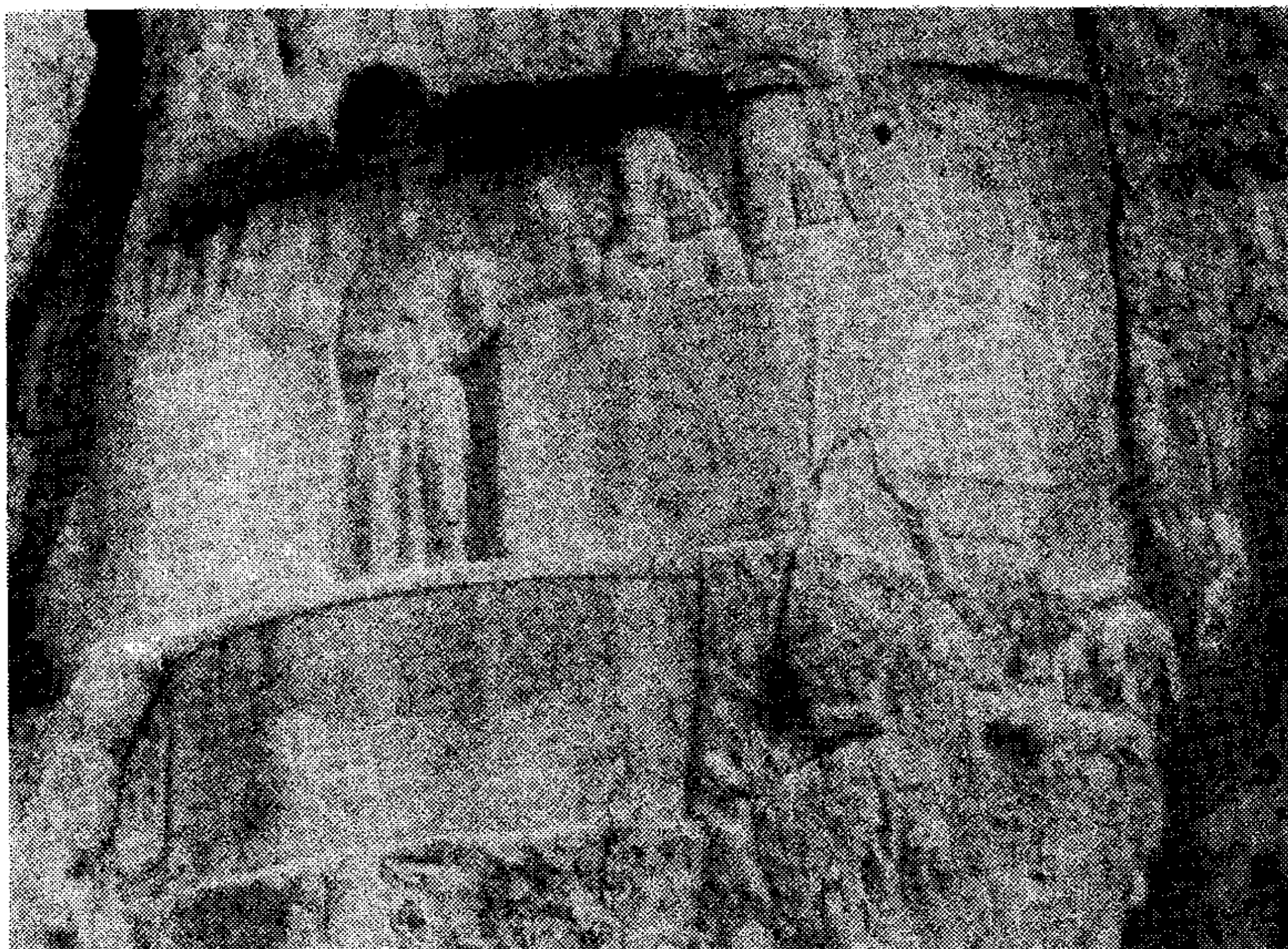
۳. دهنو، که زمانی هویشن بوده.



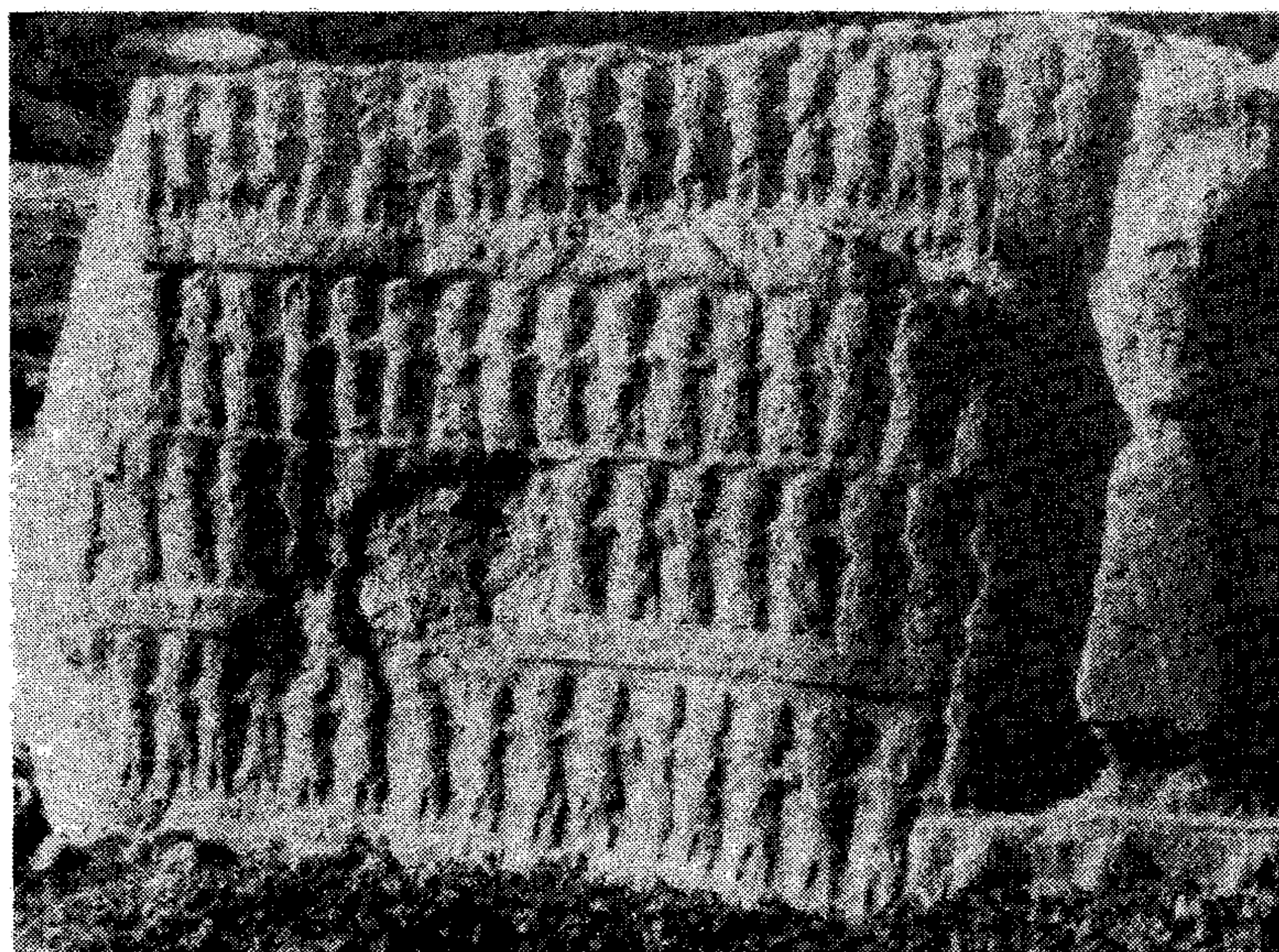
٤. الہ ناروتہ



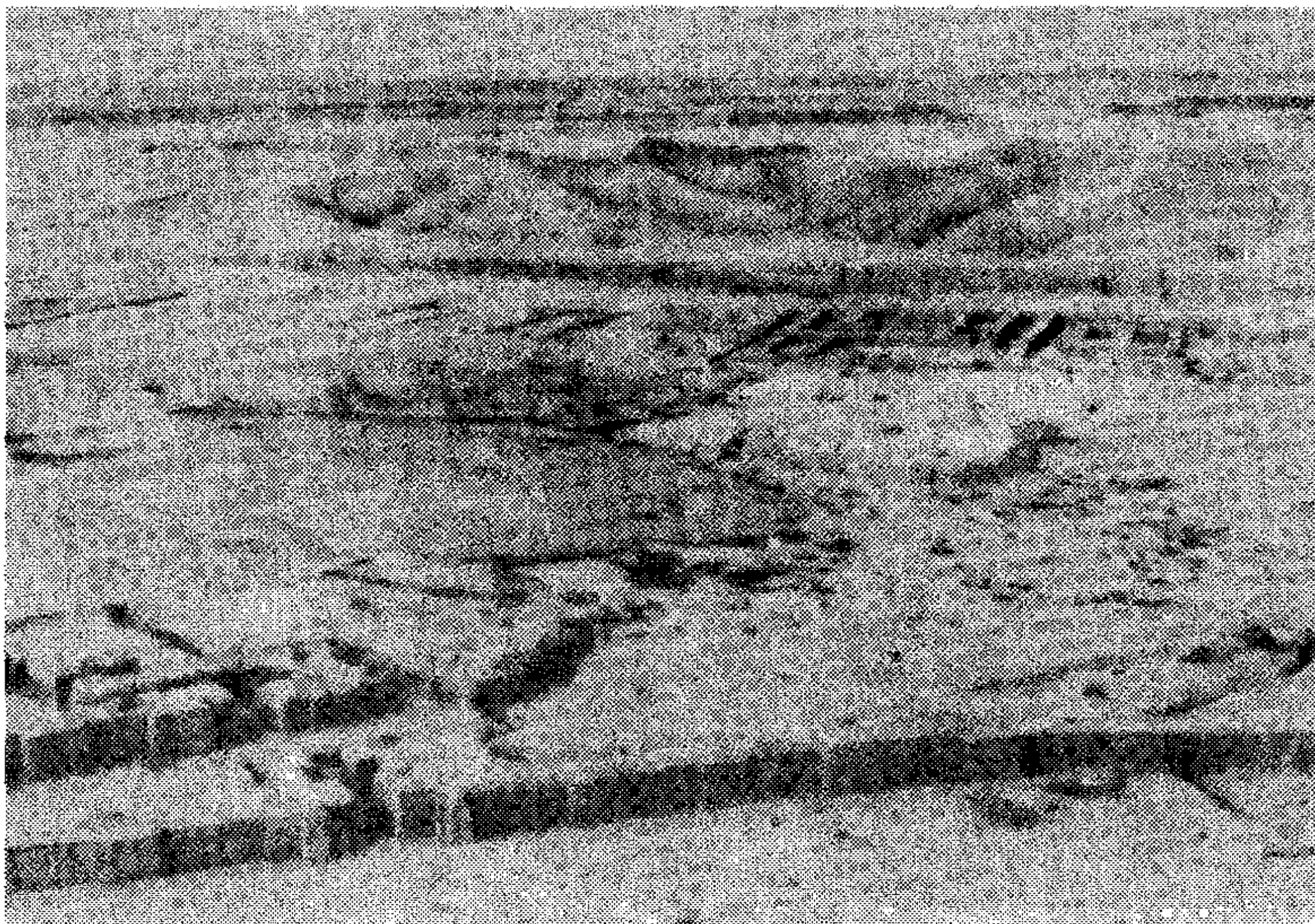
۵. بلندی‌های کورانگون



۶. کنده کاری دوره ساسانی که روی حجاری عیلامی نصب شده، نقش رستم.



۷. کنده کاری زیارتگاه عیلامی، کوه فرح



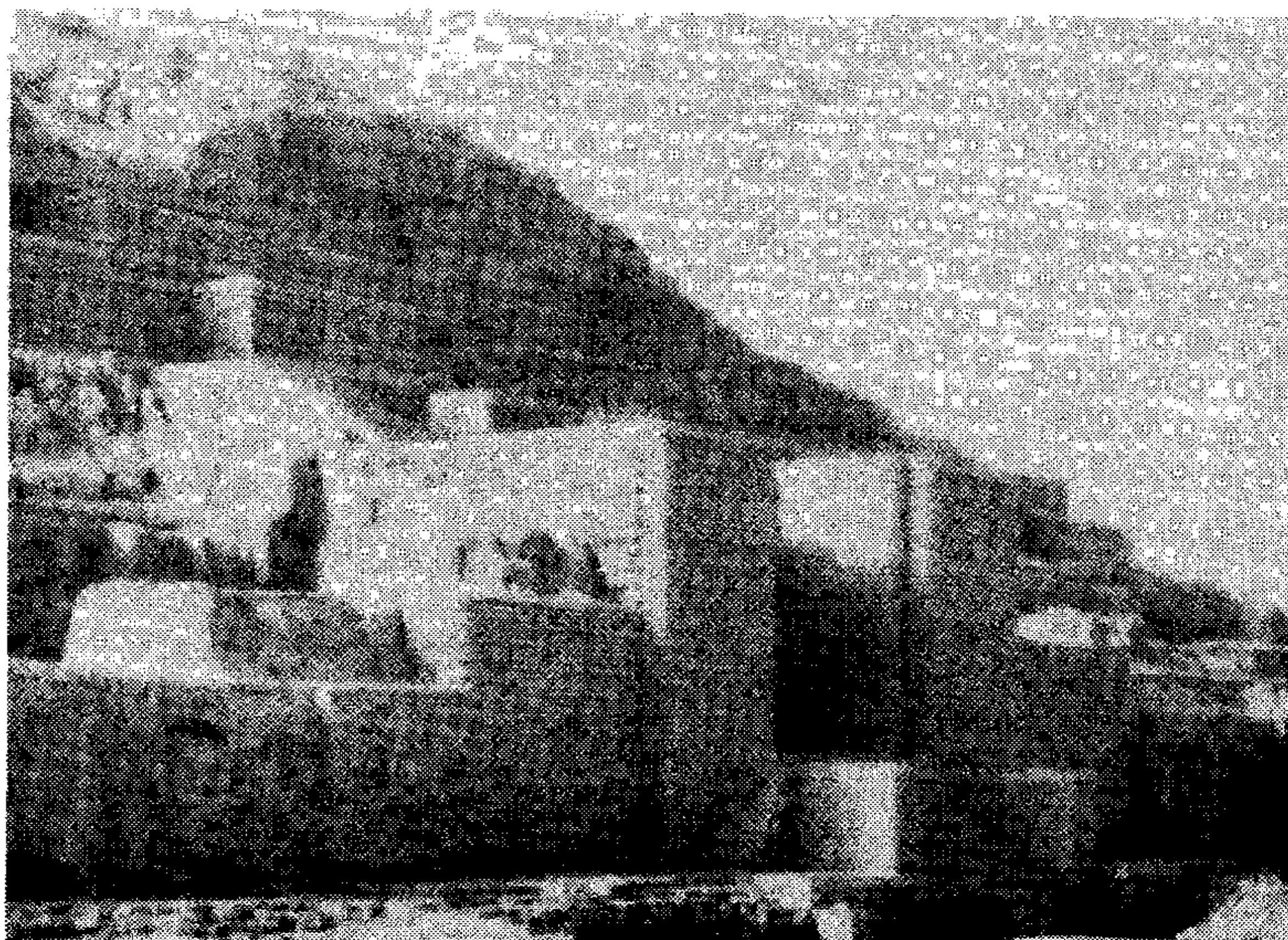
۸. چغازنبیل. منظره زیگورات به طرف مرز مقدس، بین دیوارهای میانه و داخلی. در عقب رود دز دیده می‌شود



۹. چغازنبیل، نشان‌دادن زیگورات و سه‌دیوار تودرتوی آن.
شمال غرب در بالای تصویر قرار گرفته.

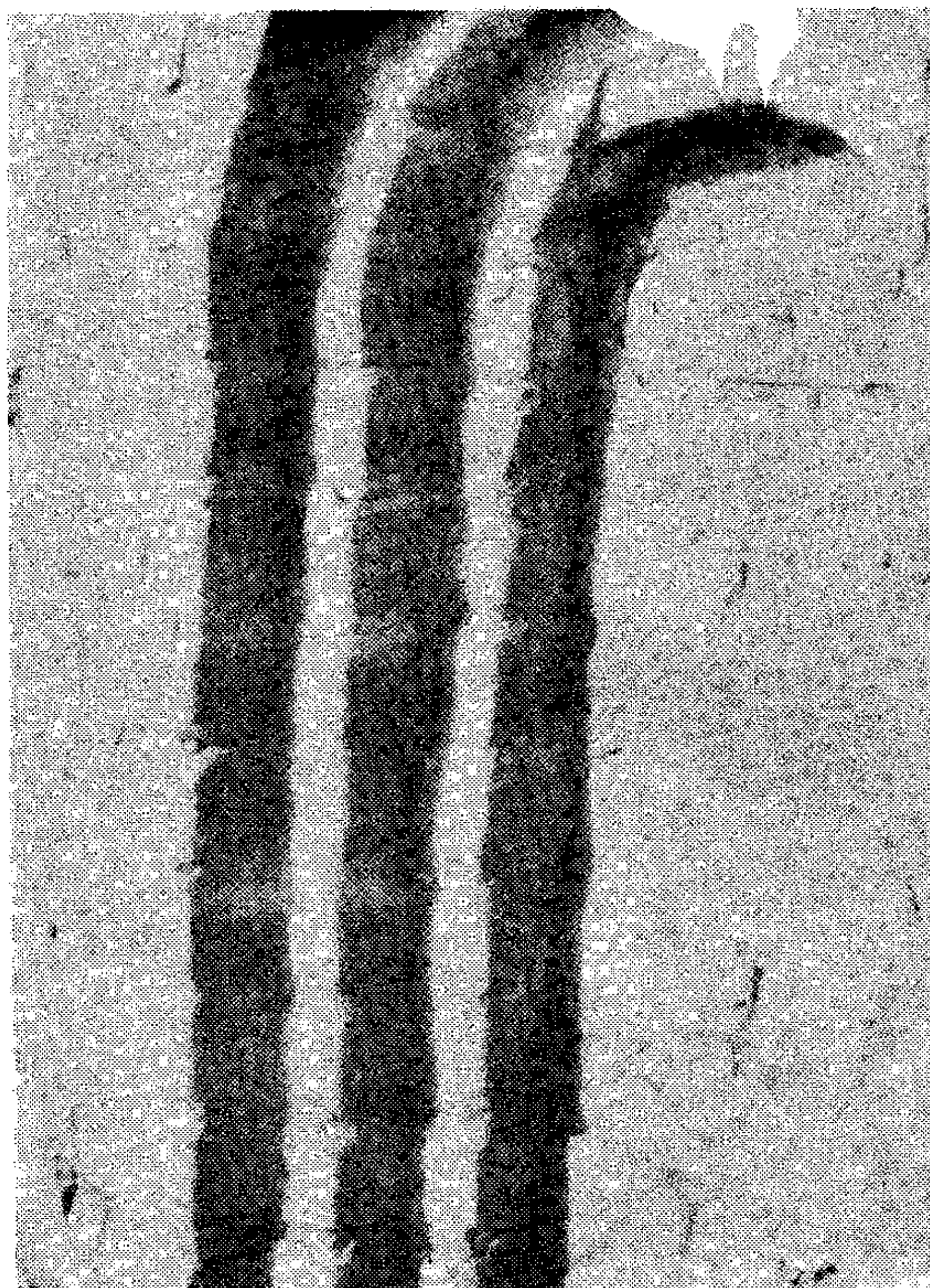


۱۰. چغازنبیل. در سمت چپ بخش جنوب‌غربی زیگورات
و در سمت راست بخش جنوب‌شرقی.

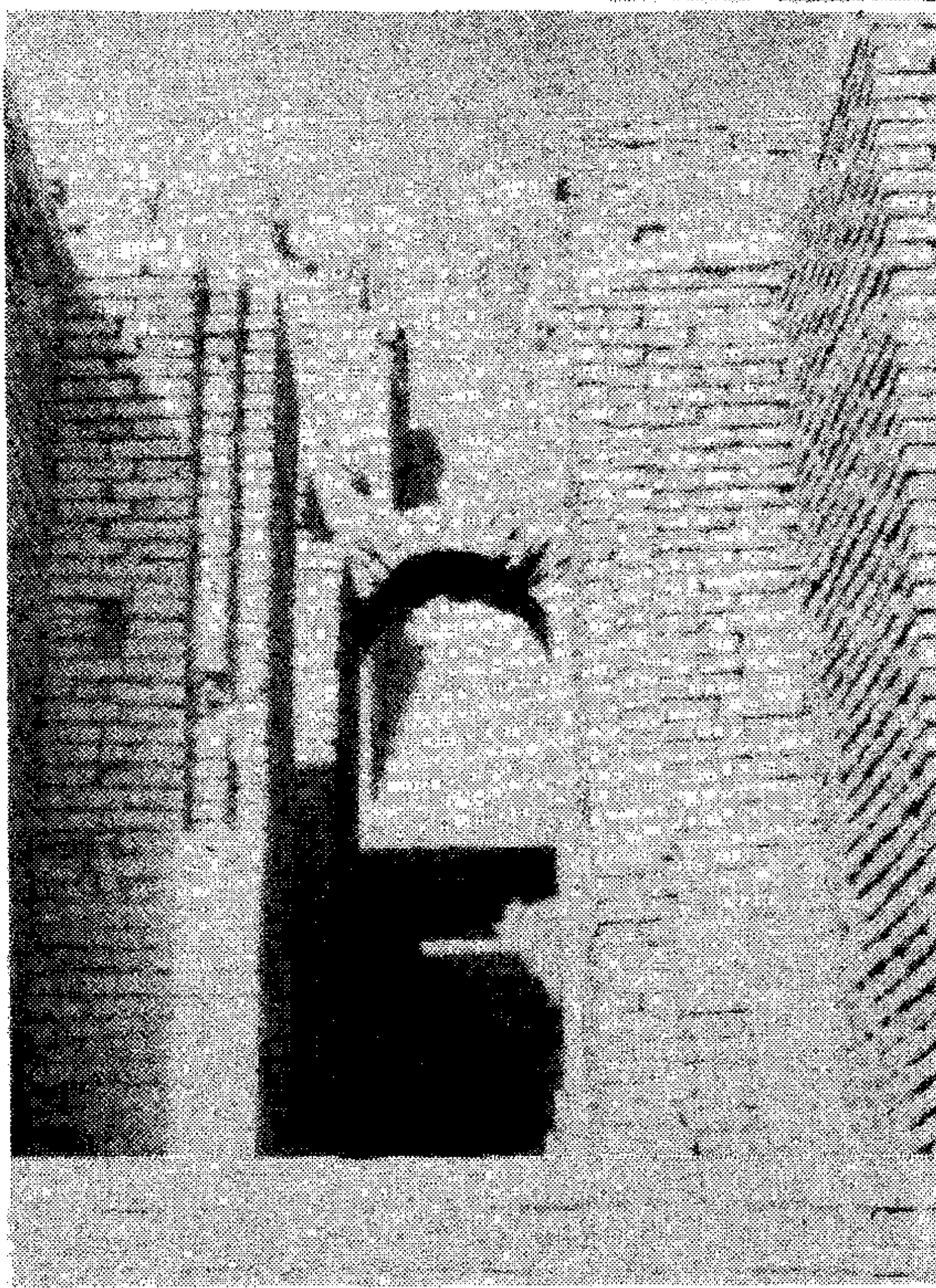


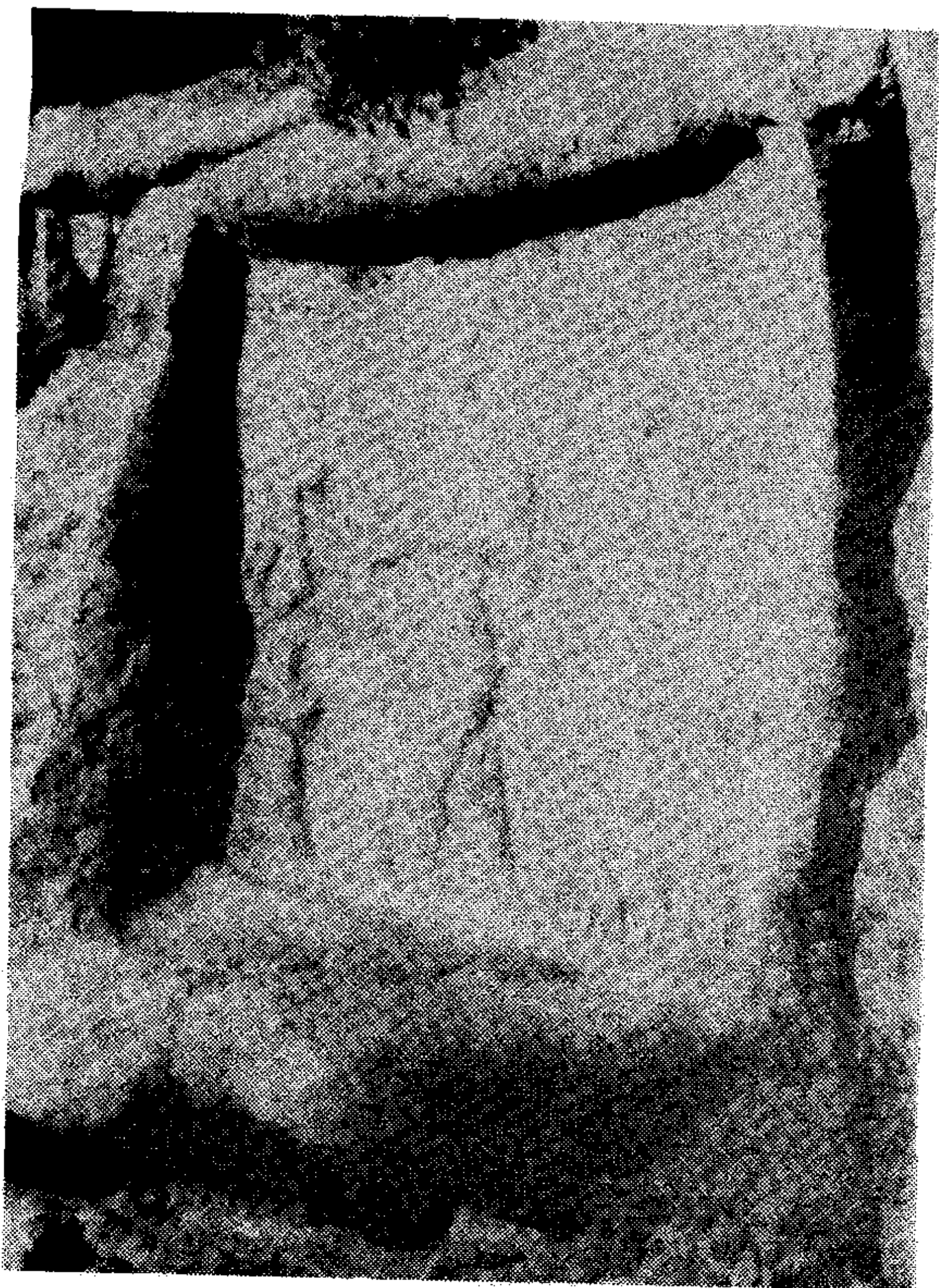
۱۱. چغازنبیل: بخشی از نمای جنوب‌شرقی

۱۲. طاقچه سطّاقی در جلوی ورودی
جنوب‌غربی به زیگورات چغازنبیل



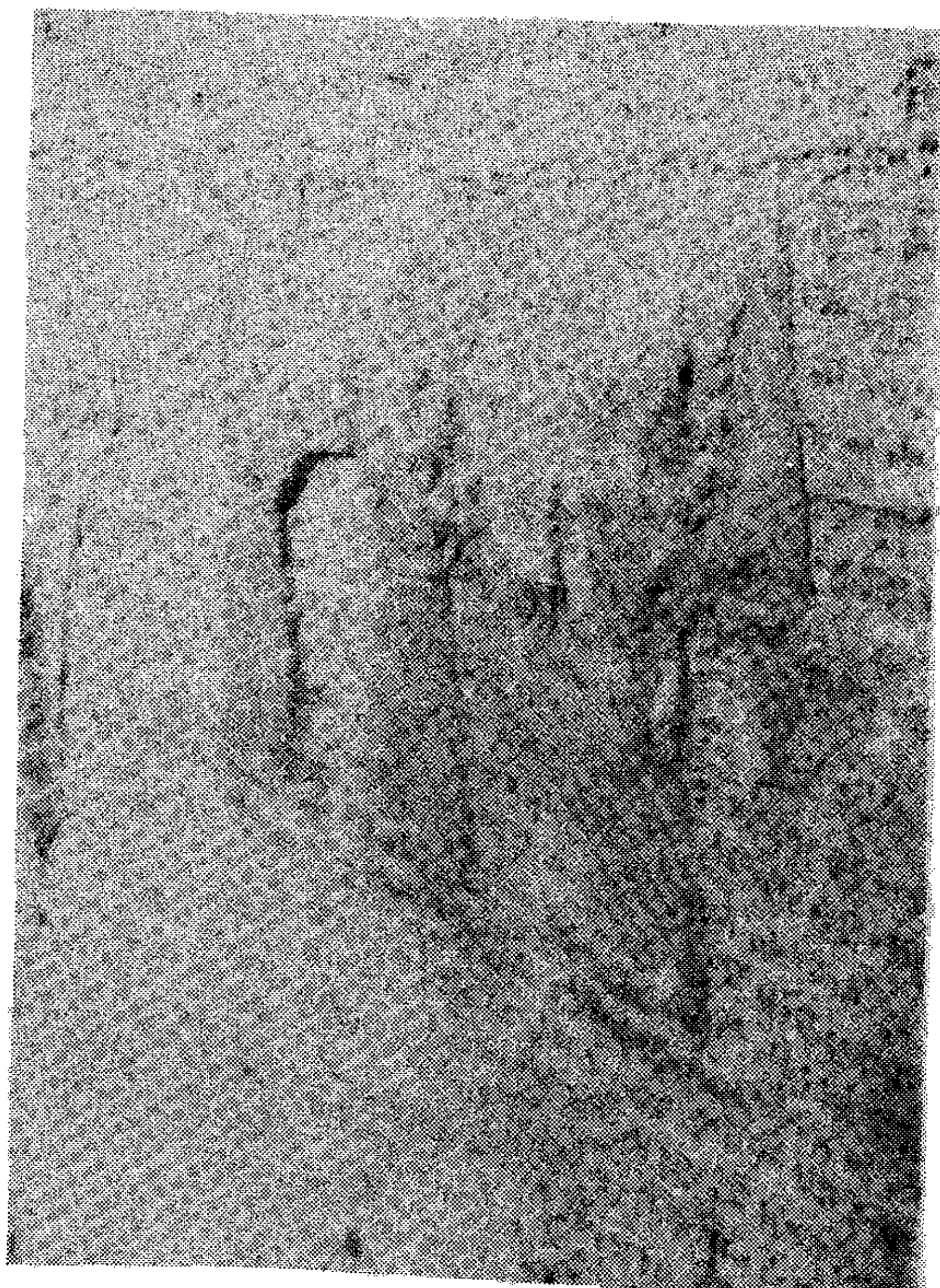
۱۳. چغازنبیل: ورودی جنوب‌غربی
به زیگورات

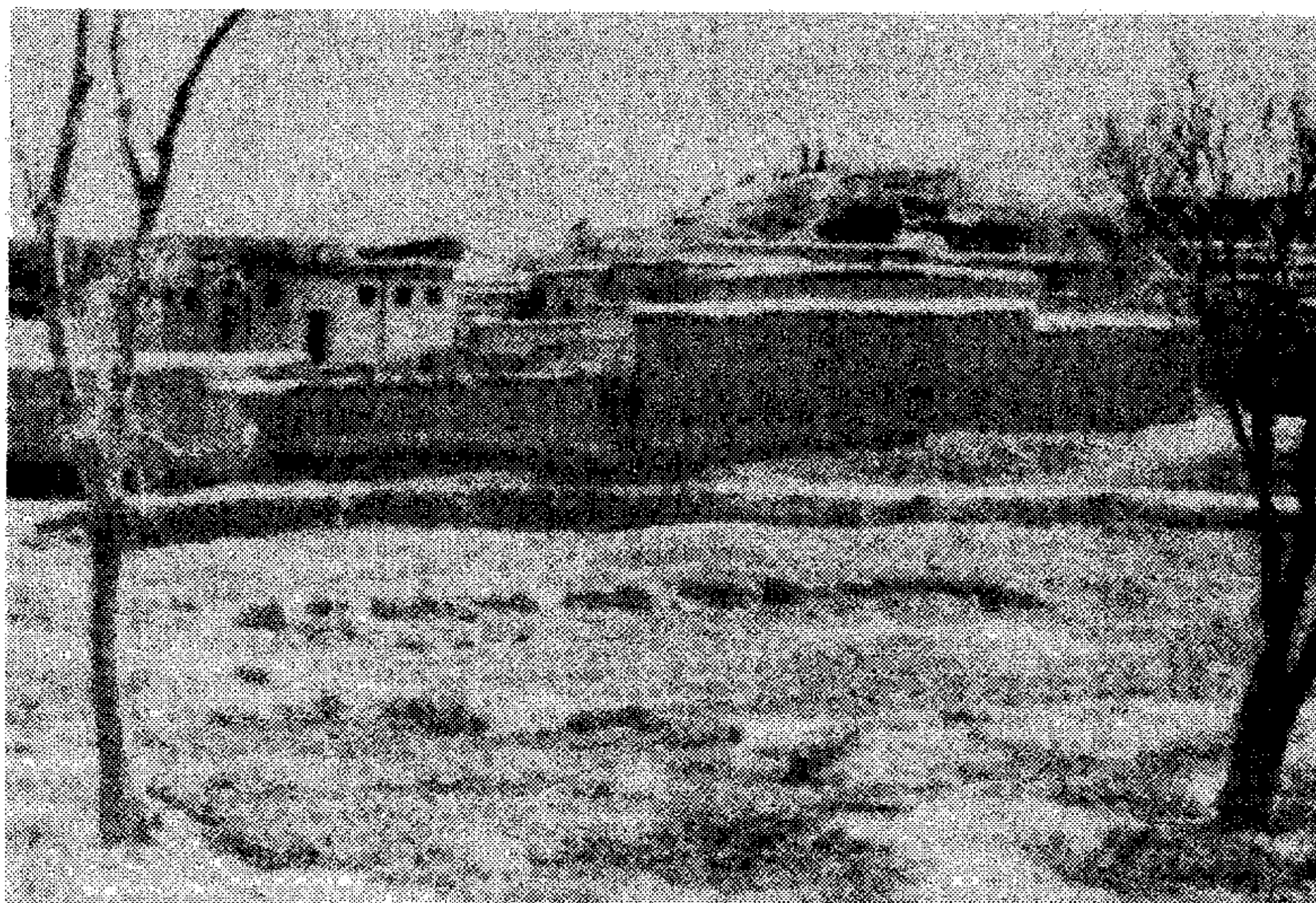




۱۴. نقش برجسته هانه در کوله
فرح (۷۱۰ ق م)

۱۵. سه نوازنده روی نقش برجسته
شاهزاده هانه در تنگه کوله فرح،
نزدیک اینه





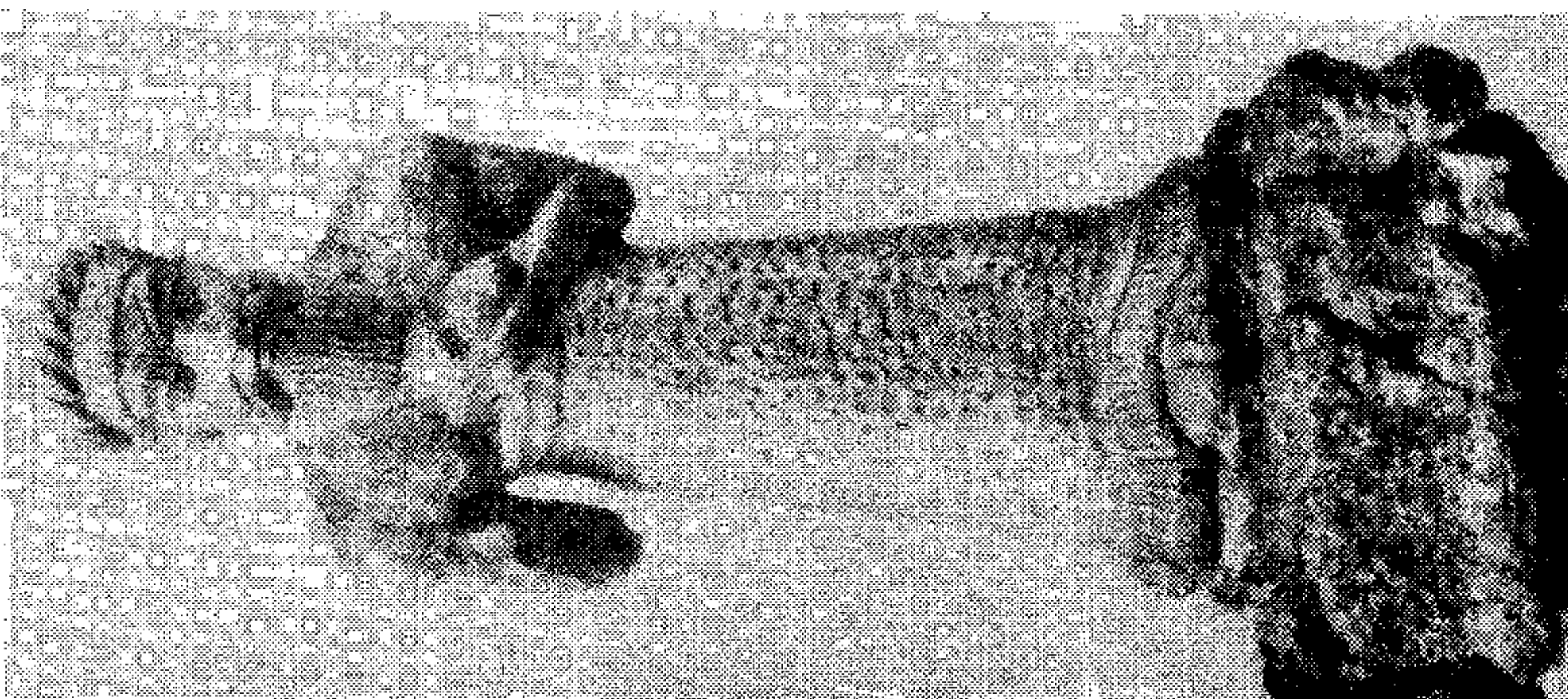
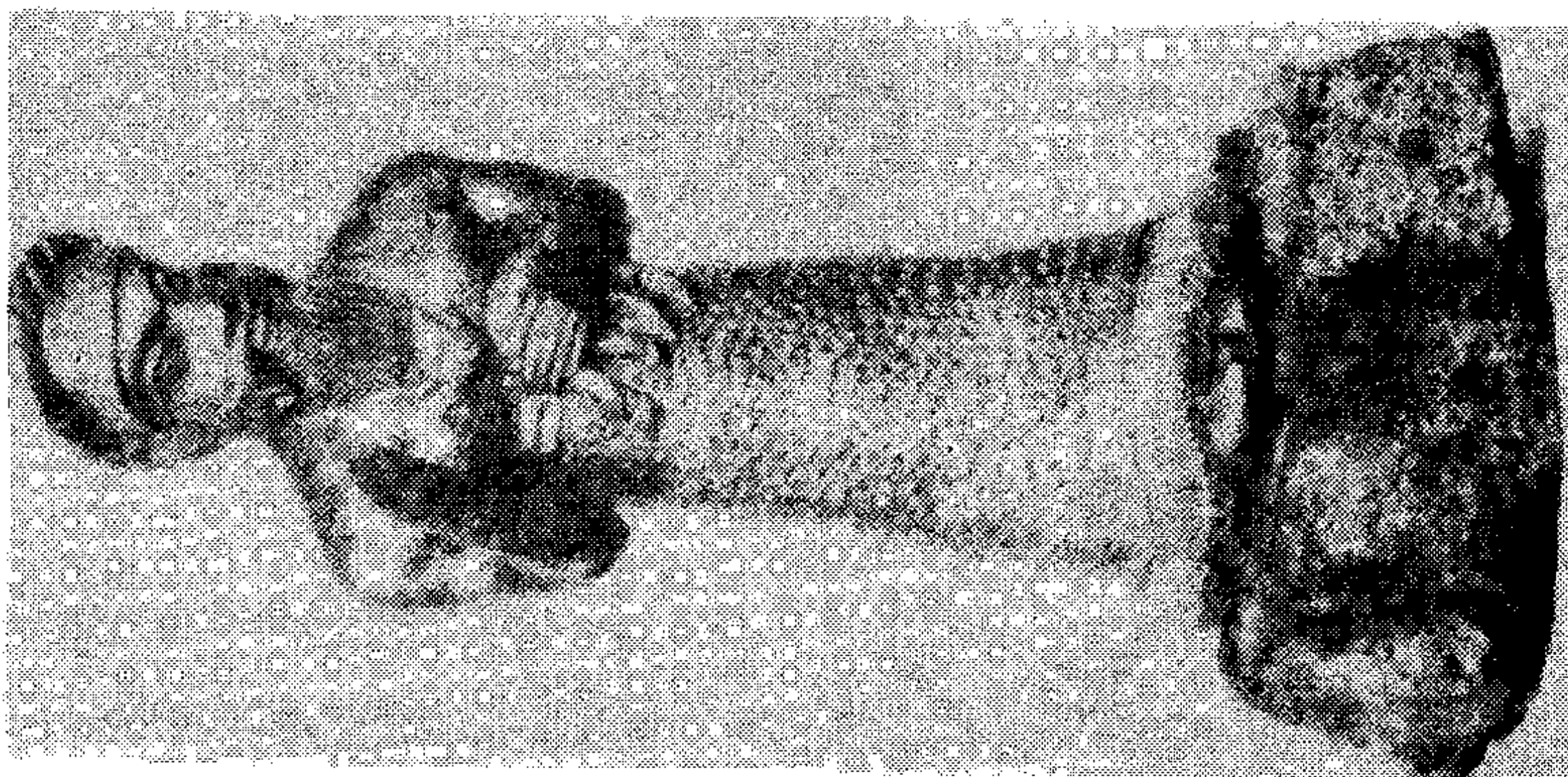
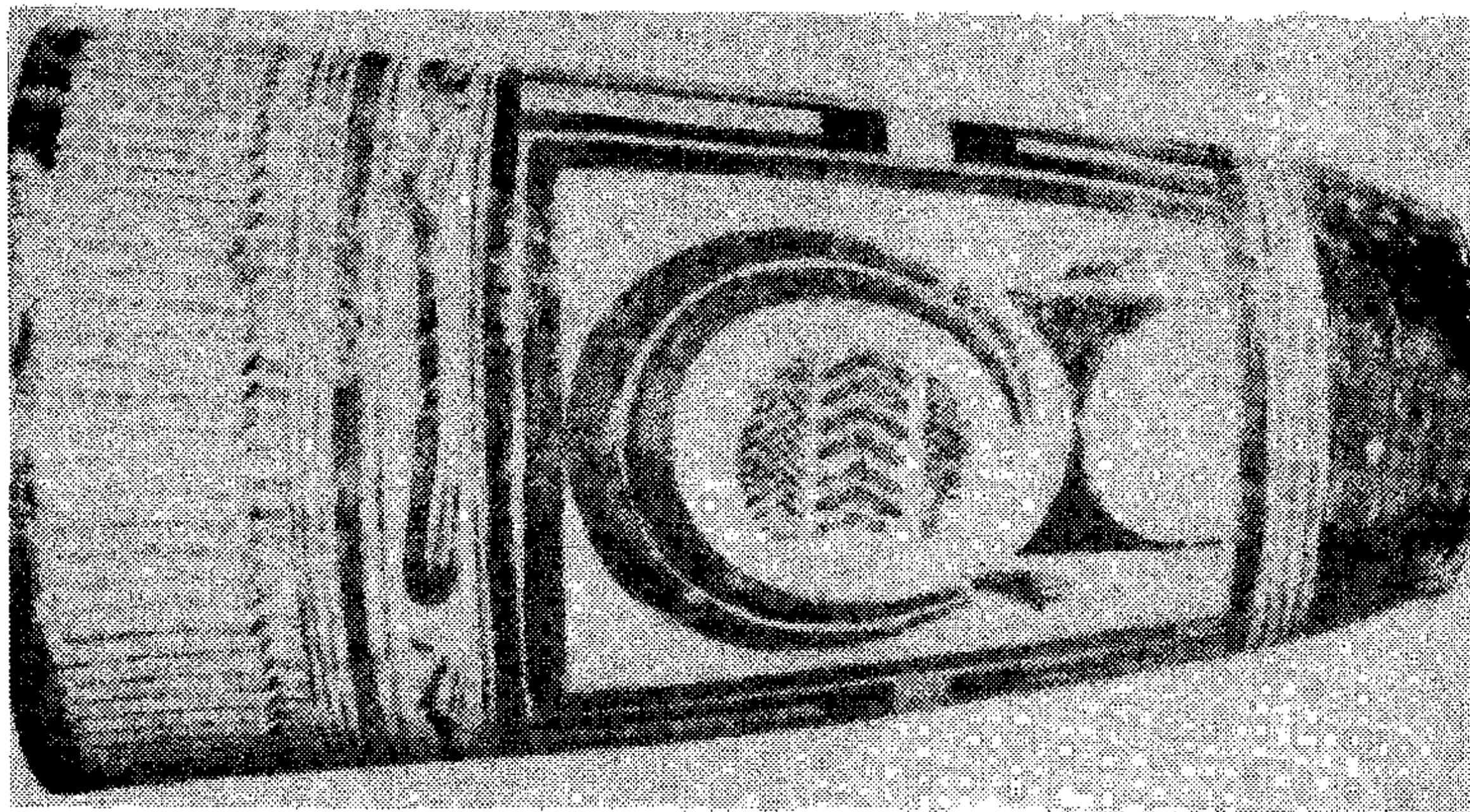
۱۶. تپه اینده (ملا میر)، زمانی یکی از استحکامات عیلامی بوده



۱۷. يك نقش برجسته عیلامی در کله-جه تل در جنوب اینده



۱۸. شاهزاده هانه با همسر و پسرش (يك نقش برجسته در تنگه شكافته سلمان)



۴۴ و ۴۵. مردانی که قربانیهای خود را از شوش حمل می کنند: مجسمه

سمت راست از نقره و سمت چپ طلا

۴۶. جام زرین سبك شوش، منقوش به بز کوهی، سگ تازی و پرندگان

۳۷. يك شاه عيلامی (درچپ) در برابر
 خدای خورشید (مجسمه سنگی به طول
 ۶۷ سانتیمتر)



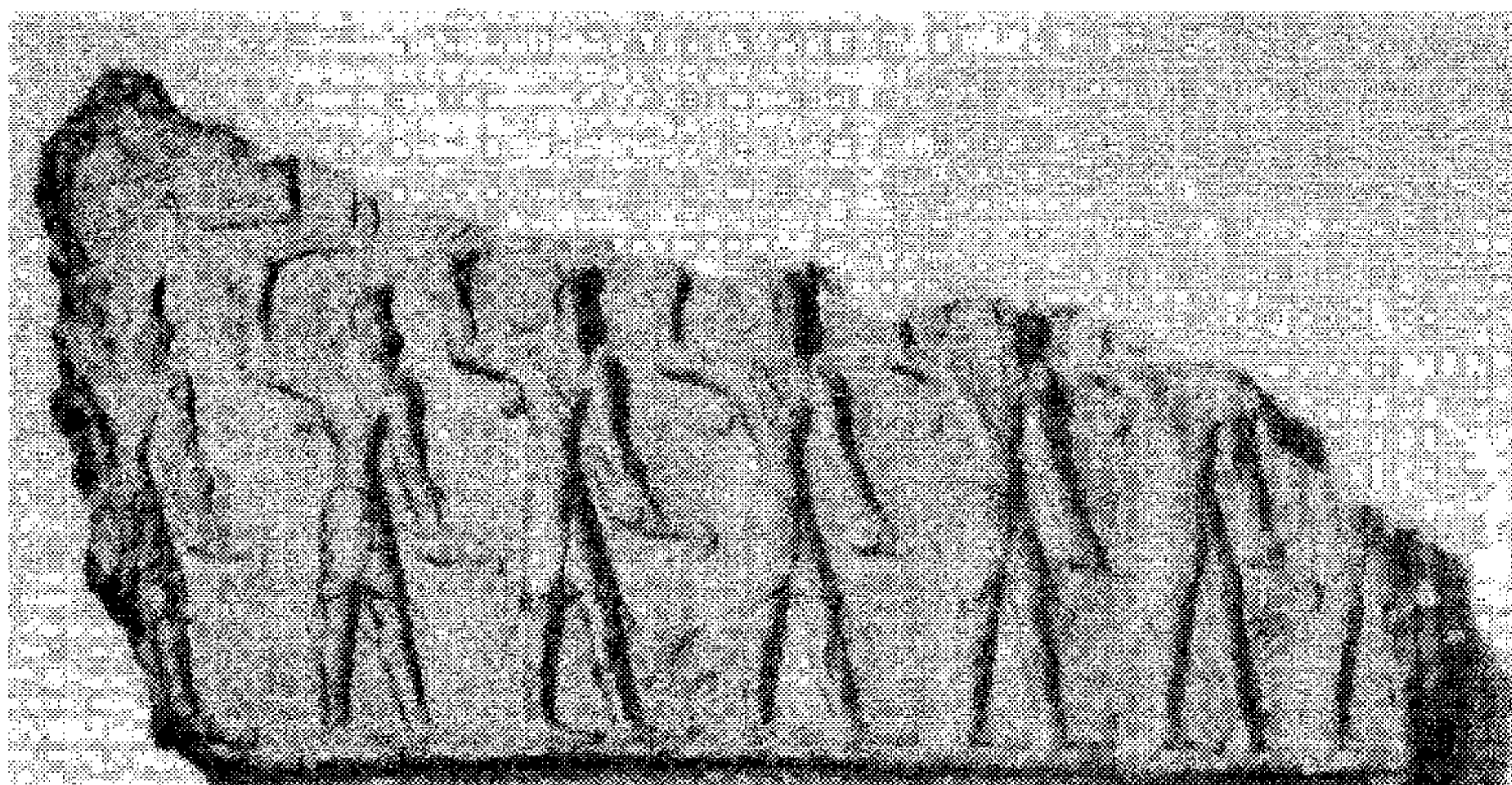
۳۸. شاه کوتیک-اینشوشیناک با ستون
 عمودی معبدش؛ در پشت سر او
 همسرش (۲۴۵۰ ق م)

۳۹. يك مجسمه برنزی ملكه ناپير-آسو،
همسر شاه اونتاش-ناپريشا (۱۲۵۰ ق م)

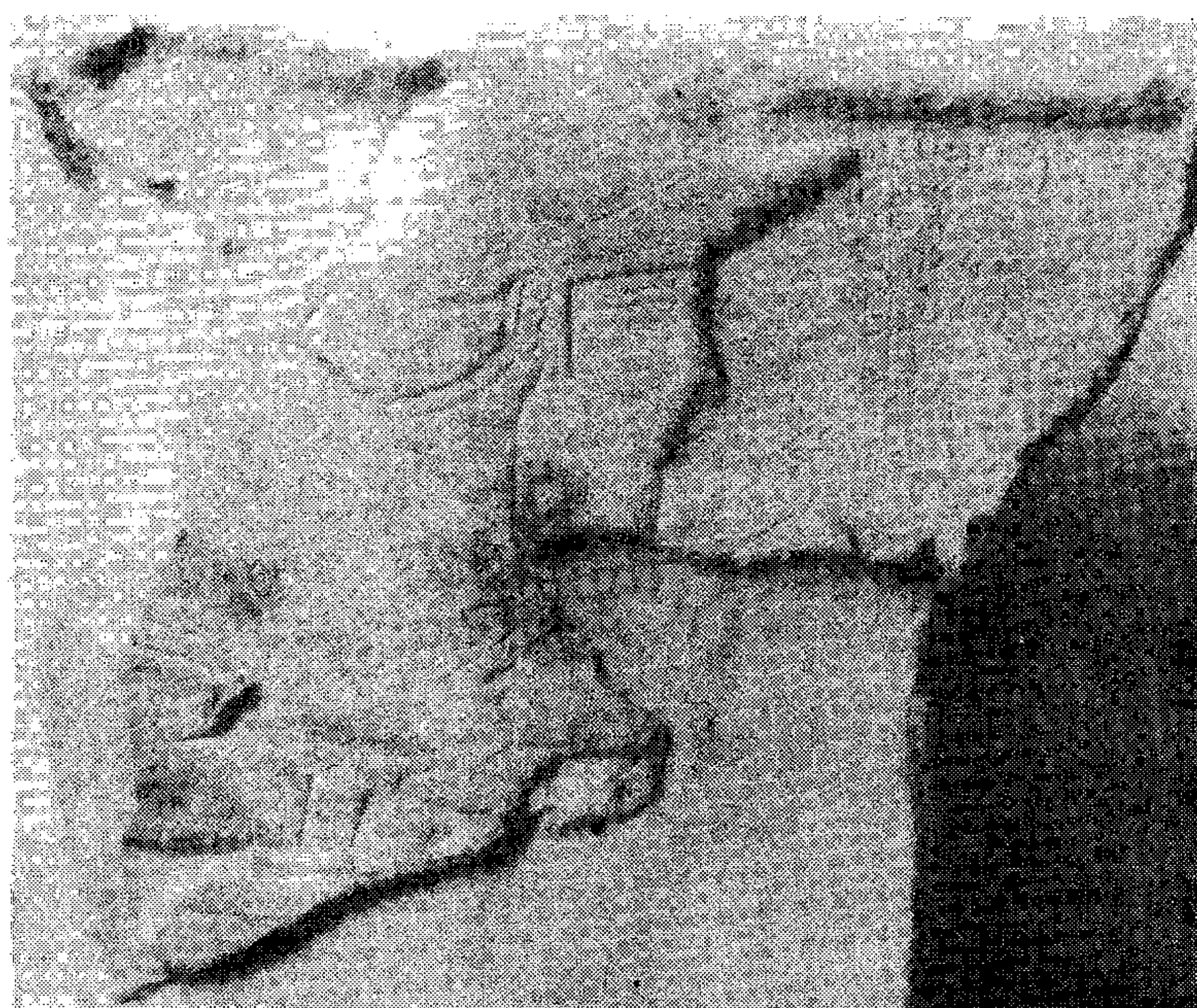


۳۰. «لوح سنگی مارگونه»ی شاه
اونتاش-ناپريشا





۳۱. يك كتيبه برنزی از جنگاوران عیلامی (قرن هشتم ق.م)



۳۲. كتيبه آخرین پادشاه عیلام، اتا-هامیتی-اینشوشیناك (۶۵۳-۶۴۸ ق.م)

زیرا که این قبیل حملات هم به همان اندازه حمله دشمنان عیلام به عیلامیان متعدد و دائمی بود. از این رو، فهرست شاهان سومری نیز به گونه‌ی ابهام‌آمیز به ما اطلاع می‌دهد که بعدها، احتمالاً میان سالهای ۲۶۰۰ و ۲۵۵۰، قلمرو پادشاهی اور «با اسلحه مورد حمله قرار گرفت و پادشاهی آن به اوان منتقل شد.»

در طول اولین هزاره تاریخ عیلام، بین ۲۵۰۰ تا ۱۵۰۰ قبل از میلاد، به‌طور کلی با سه خاندان فرمانروا سروکار داریم: شاهان اوان، شاهان سیماشکی^۳ و به اصطلاح «نایب‌الحکومه‌های بزرگ» که احتمالاً آنها هم از سیماشکی منشأ گرفته‌اند. تا کنون موقعیت اوان و موقعیت سیماشکی هیچ‌یک مطمئناً روشن نشده است. بر مبنای شواهد آنی منابع موجود، ممکن است اوان در جایی که امروز دزفول قرار دارد و سیماشکی در جایی که خرم‌آباد جدید واقع است، بوده باشد.

طبق این منابع، در اوایل یک سلطنت عیلامی قدرتمند اوانی وجود داشته است که توانسته در بین‌النهرین موقعیت برتری برای خود ایجاد کند. اما در حدود ۲۵۵۰ قبل از میلاد یکی از شاهان کیش موفق شد یوغ عیلام را بگسلد. پس از یک دوره سردرگمی احتمالی در عیلام، یک سلسله جدید با دوازده پادشاه به وجود آمد. ما فقط نام بنیانگذار آن «پلی»^۴ (مطمئن نیستم که نام درست خوانده شده باشد) و شش جانشین او را می‌دانیم (جداول گاهشماری را ببینید). این دوره تاریک تاریخ عیلام توسط یک سند یگانه روشن می‌شود، جزئی از یک سنگ‌نبشته از معبد الهه کیریریشا در لیان، در جزیره بوشهر در کناره خلیج فارس، که قبلاً در بخش دوم به آن اشاره کرده‌ایم (شکل ۱۹).

برای اولین بار زیرپایمان را هنگامی محکم احساس می‌کنیم که به

3. Simashki

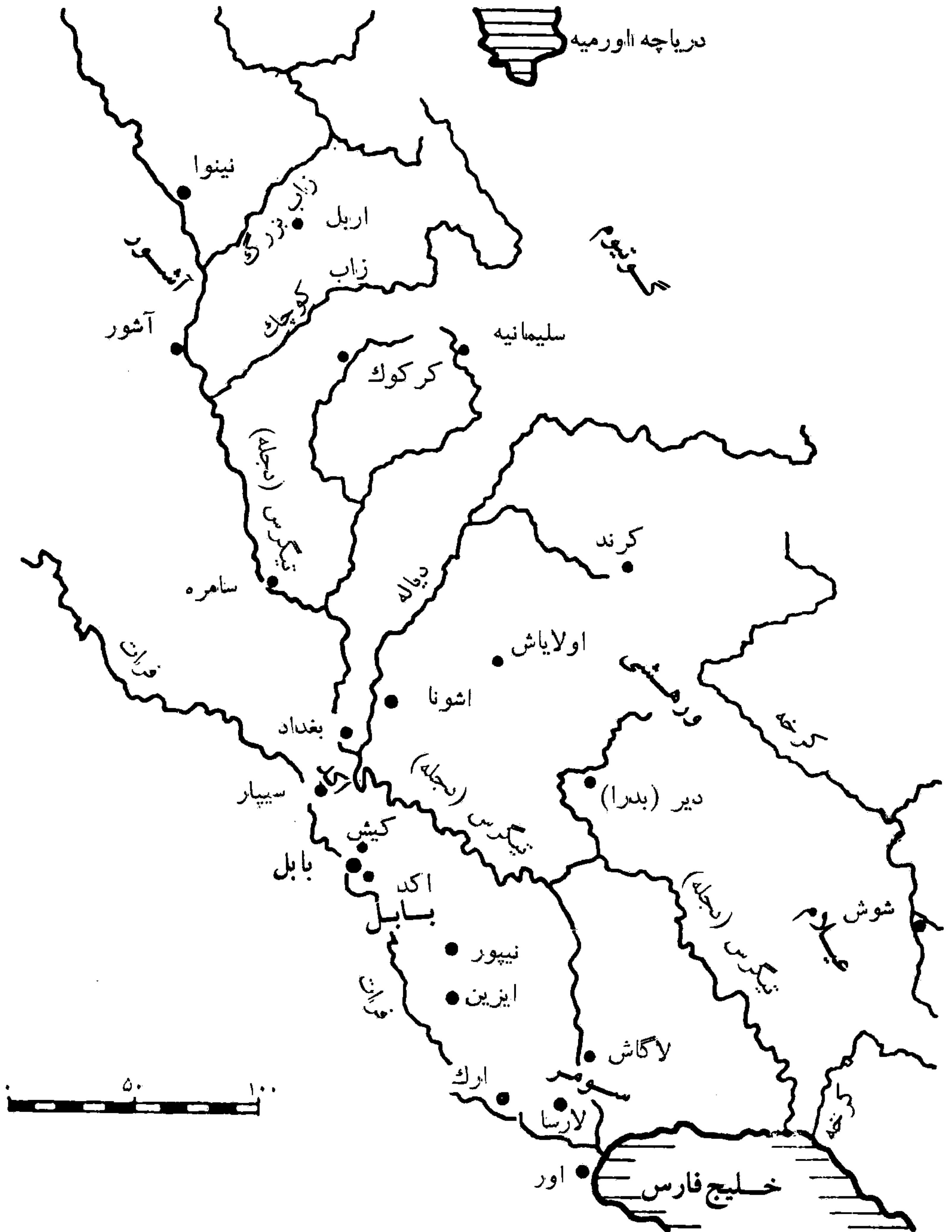
4. Peli

عصر «سارگن»^۵ کبیر آکادی در بین‌النهرین مرکزی می‌رسیم. سیاستهای دوررس او نه تنها او را قادر ساخت که ساکنان ناآرام کوهستانهای زاگرس را مطیع سازد، بلکه برای مدتی طولانی بین‌النهرین را از خطر حمله عیلام مصون دارد. از اینجا است که این لقب خودخواهانه را به خود می‌دهد: «شاه کیش، فاتح عیلام و ورهشی»^۶. ورهشی به احتمال قوی منطقه کوهستانی پشت کوه و سرزمین اطراف کرخه علیا در قسمت شمال غرب سوزیان است. ورهشی به انگیزه حفظ خود، مسلماً با عیلام روابط دوستانه‌ای داشته است، زیرا که هر حمله‌ای که مستبدین بین‌النهرین علیه عیلام طرح می‌کردند لزوماً از مسیر ورهشی می‌گذشت.

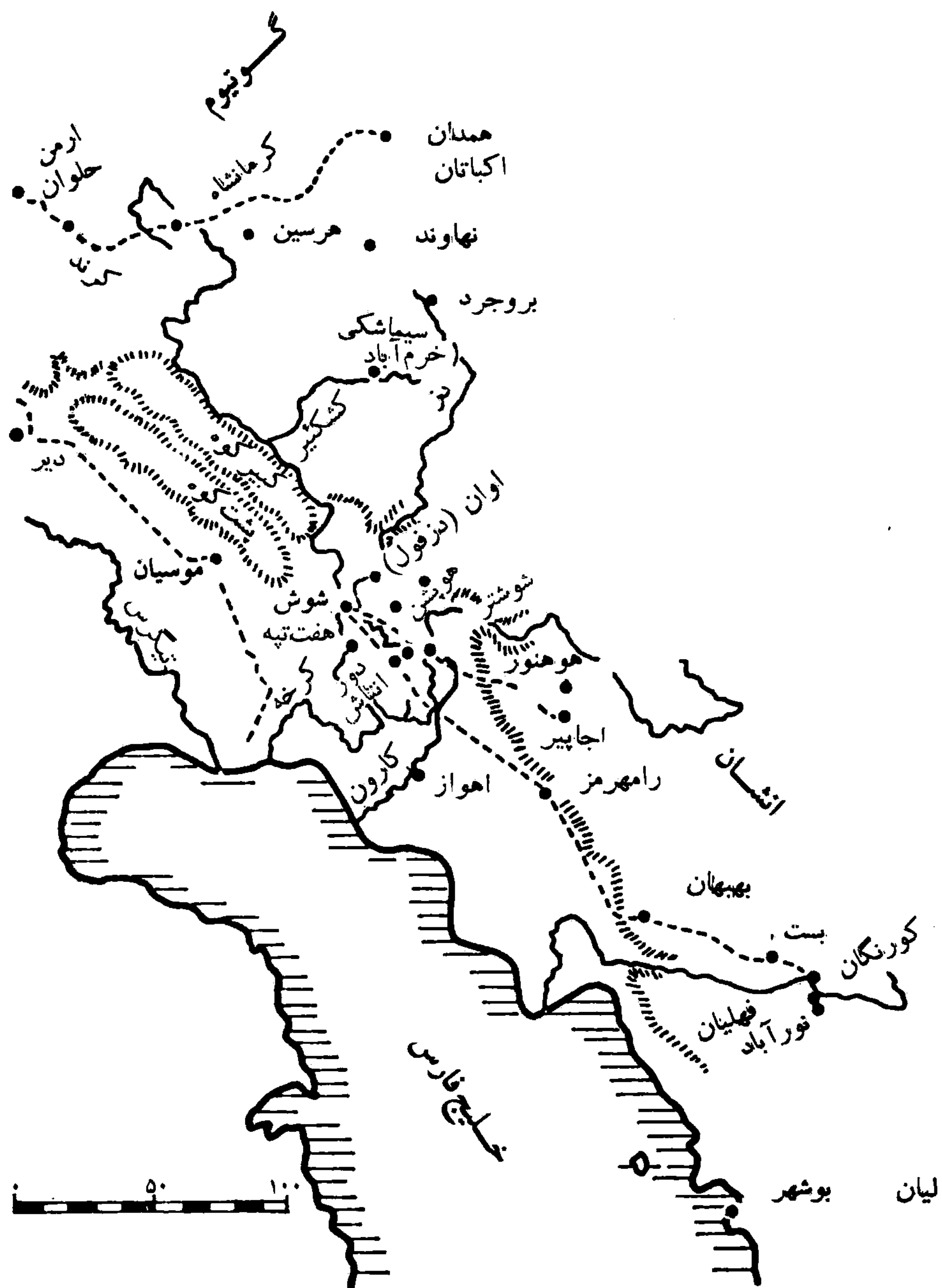
سارگن فقط وقتی جنگ با عیلام را شروع کرد که قلمرو خود را در شمال، غرب و جنوب توسعه داده و مستحکم کرده بود، یعنی فقط وقتی که پنجاه و هفت سال سلطنت او نزدیک به اتمام بود کمی قبل از ۲۳۲۵ قبل از میلاد. «متون پیشگویی» بعدی عیلامی کاملاً روشن می‌کند که این جنگ چقدر مشکل بوده است. یکی از این متون خبر می‌دهد که الهه ایشتار اجازه داده است نوری به سارگن «کسی که در حال رود به سرزمین ورهشی بود... در آن هنگام که راه خود را به جلو، به سوی تاریکی می‌گشود» بدرخشد. متون به طور مرتب تأیید می‌کنند که شاه «در تاریکی رسوخ کرده است». به این طریق، این متون به گونه‌ی نمادین پیشرفت پرزحمتی را که سارگن در جهت جنگلهای کوهستانی لرستان داشته است، شرح می‌دهند.

سارگن یکی از دو کتیبه که این لشکرکشی را گزارش می‌دهد، اولین زمان مطمئن آغاز تاریخ عیلام را نیز دربردارد؛ این کتیبه می‌گوید: در آن زمان، ۲۳۲۵ قبل از میلاد، شاه «لوه-ایشان»، هشتمین فرمانروای خاندان

۵. Sargon I ، به اکدی و آشوری شروکین، ۲۳۴۰-۲۳۰۵ ق.م.، شاه اکد (در بین‌النهرین) و نخستین شاه بزرگ از سامی‌ها، با لشکرکشی‌های خود امپراطوری پهناوری تأسیس کرد، که مشتمل بر همه بین‌النهرین بود و تا داخل سوریه و عیلام گسترش داشت [م.]



نقشه بین النهرین



نقشه عیلام

بلی اوانی، در عیلام فرمانروایی می‌کرد. به نظر می‌رسد که سارگن اجازه داده است تا این شاه به‌عنوان نماینده‌اش بر تخت عیلام بماند، چرا که سارگن، فرمانروای آکاد، مظفرانه وارد شوش شده بود و از شوش و اوان، مقادیر معتنابهی اموال غارت‌شده را به بین‌النهرین منتقل کرده بود. از نوشته‌ها چنین استنباط می‌شود. که لوه-ایششان چندی بعد مرده است. جانشین او به‌عنوان شاه اوان، پسرش «هیشب-راتب»^۷ بود. این نام ممکن است به معنای «روزی‌دهندگان پرآوازه» باشد، و اگر تفسیر من درست باشد، این عنوان به رب‌النوع مؤنث معینی اشاره می‌کند.

«ریموش» پسر سارگن تازه در آکاد به‌جای او نشسته بود (۲۳۰۷-۲۳۱۶) که شاه «هیشب-راتب» عیلامی و شاه «آبالگاماش»^۸ ورهشی ازین فرصت برای بهم‌پیوستن نیروهایشان به‌منظور برافکندن یوغ خاندان سارگن استفاده کردند. اما قبل از آنکه شاه راموش بتواند درباره طغیان این کوه-نشینان فکر کند، ابتدا ناچار بود تا طغیانهای درون بین‌النهرین را فرو نشاند. در ۲۳۱۲ قبل از میلاد، بعد از فتح دیر^۹ (بدره کنونی در عراق) ریموش راه خود را در همان مسیر سختی که پدرش یکبار در آن جنگیده بود، به کوهستانهای پشت‌کوه و به‌سوی دره کرخه گشود. متحدان شکست خوردند و از دره‌ها به‌سوی دشت شوش رانده شدند. جنگ دوم میان شوش و اوان بر رود کابنیت^{۱۰} که ممکن است با بالارود یکی از شاخه‌های رود دز یکی باشد، صورت گرفت.

سرنوشت شاه هیشب-راتب معلوم نیست، به نظر می‌رسد که بدون دردسر زیاد از جنگ خود را کنار کشیده باشد. اما از طرف دیگر کشورش توسط ریموش بسختی آسیب دید. اثبات این مدعا را هنوز هم می‌توان از نقوش ظروفی که در حفاریهای نیپور و اورا به‌دست آمده، دریافت، ظروفی

7. Hishep-ratep

8. Abalgamash

9. Dêr

10. Kabnit

که ریموش «پس از مقهور کردن عیلام و ورهشی به غنیمت گرفته بود»، به خدایانش وقف کرد؛ از همان غنیمتها، او «سی پوند طلا، سه هزار و ششصد پاوند مس و شش برده از هر دو جنس» را نیز به خدایش انلیل^{۱۱} هدیه کرد.

از همین دوره تسلط آکاد بر عیلام توسط ریموش است که اولین نشانه‌های قانون فدراسیون عیلام را که در ابتدا از آن یاد کردیم، پیدامی‌کنیم. ما با فردی به نام زینوبا^{۱۲}، برادر شاه عیلامی هیشبراتپ، که نایب السلطنه او هم بود، و با يك «فرماندار شوش» یعنی سوزیان روبرو می‌شویم که اپیر-موپی^{۱۳} نامیده می‌شود و احتمالاً یکی از پسران هیشبراتپ بوده است. این اولین نمونه حکومت سه نفری [مثلاً حاکمه] عیلام است که ازین پس مارا مرتباً مشغول خواهد داشت، و ویژه عیلام است. مقررات دقیق مربوط به این «مثلاً»^{۱۴} (ترویکا) و حق وراثت مربوط به آن در فامیل سلطنتی، بعدها با موشکافی بیشتر بررسی خواهد شد. اما در این مورد باید توجه داشت که وقتی نایب السلطنه زینوبا قبل از آنکه هرگز در ترویکا ارشدیتی پیدا کند مرد، مقام نایب السلطنگی‌اش به وسیله اپیر-موپی شاهزاده سوزیان اشغال شد. اما به نظر می‌رسد که او هم آنقدر نریست که به تاج و تخت برسد و جای او به وسیله فردی به نام «اشپوم»^{۱۵} اشغال شد. اما در واقع شاه عیلام در این زمان هلو^{۱۶} اهل اوان بود که درباره او هیچ اطلاع دیگری نداریم.

مهر اشپوم را که کاهنان برهنه را نشان می‌دهد، قبلاً در شکل ۲۷ دیده‌ایم. سلطنت او ممکن است با سلطنت «منیشتوسو»^{۱۷} در آکاد مقارن بوده باشد. این پادشاه دوم، برادرش ریموش را در ۲۳۰۶ ق.م. کشته و به جای او تا ۲۲۹۲ سلطنت کرد. به افتخار این فرمانروای جدید بین‌النهرین، اشپوم

11. Enlil

12. Zinuba

13. Epir-mupi

14. "Troika"

15. Eshpum

16. Helu

17. Manishtusu

مجسمه کوچکی از منیشتوسو در شوش، افراشت و آنرا به ناروتته، الهه پیروزی هدیه کرد و به این ترتیب شوش به پذیرش رسوم و روشهای زندگی آکادی و سامی پرداخت.

منیشتوسو حتی در فتح انشان و مناطق ساحلی عیلام هم موفق بود، يك شاخه از سپاه او از طریق زمین و از راه شوش به سوی خلیج فارس پیشروی کرد و شاخه دیگر، تحت فرمان خود او با کشتی خلیج را درنوردید. یکی از کتیبه‌های منیشتوسو گزارش می‌دهد: «من با هدایا و پیشکشها شاه انشان و شریهوم^{۱۸} را به سوی خدایم، خدای خورشید [شاماش]^{۱۹} رهبری کردم». به طور وضوح هدف اصلی این سفرهای پرمخاطره، دست یافتن به معادن نقره و سنگهای گرانبهای کوههای جنوبی ایران بوده است.

در طول سی و هفت سال حکومت «نارام سین^{۲۰}» (۲۲۹۱-۲۲۵۵) که به عنوان آخرین پادشاه دودمان سارگن بزرگ جانشین منیشتوسو شد، عیلام سرانجام در تاریخ ثبت می‌شود. نارام سین امپراطوری آکاد را در طول زاگرس، از آناتولی شرقی تا مکراب، در جنوب ایران گسترش داد؛ با این همه، در گزارش او ذکری از جنگ با عیلام نرفته است. در همین زمان در خود عیلام هم به جای هلوی اوانی، شاه «هیتا» آمده بود که با نارام سین در ۲۲۸۰ قبل از میلاد معاهده‌ای بست. معاهده‌ای که در ارتباط با مذهب عیلام در بخش دوم آنرا یاد کرده‌ام. این معاهده در عین حال اولین سند مهم تاریخ عیلام است؛ لوحه گلی که بر هر دو طرفش دو ستون نوشته حکاکی وجود دارد، در شوش یافت شده است و اکنون متأسفانه با کیفیت بسیار بدی در موزه لوور است.

قابل توجه‌ترین نکته در مورد این متن آن است که به زبان عیلامی نوشته شده در حالی که تمامی چیزهای دیگری که از دوران سارگونی تا زمان نارام سین

18. Sherihum

19. (Shamash)

20. Naram-Sin

مانده است، فقط به زبان آکادی است. متأسفانه قسمت اعظم کتیبه هنوزچندان روشن نیست، قسمتی در نتیجه آسیب وارده و «تکه» پاره بودن لوحه و بخشی به سبب اطلاعات ناقص ما از زبان عیلامی.

جی.سی. کامرون اولین کسی بود که این نظریه را پیش کشید که هم عهد نارام سین در این معاهده، شاه هیتا است، کسی که جز ظهورش در لیست شاهان عیلامی هیچ چیز دیگری از او نمی دانیم. ممکن است او به راه حل درست دست یافته باشد، زیرا بخشی از کتیبه که وضع بدی دارد، محتملاً چنین خوانده می شود: «من، هیتا، خواهم کوشید تا بدی (شیطان) را از آکاد دور سازم». به هر روی، این معاهده ثابت می کند که فرمانروای مقتدر بین النهرین به اتحاد با عیلام اهمیت می داده است. احتمالاً مقصود او مواظبت از گویتان های^{۲۱} ساکن کوهستانهایی است که مرز عیلام را در قسمت شمال می ساختند، بین آنچه امروز همدان و دریاچه اورمیه (دریاچه رضائیه) است. متن معاهده در معبد اینشوشیناک شوش، با تشریفات حفظ می شد و تا همین اواخر هم در میان خرابه ها مدفون بود.

معاهده با دعایی که پیش از این نقل کرده ایم شروع می شود: «بشنو ای الهه پینکیرو شما ای خدایان خوب آسمانها!» در دو ستون اول کتیبه بر رویهم سی و هفت الهه به عنوان ضامن معاهده با ذکر نام یاد شده و همگی مورد تصدیق واقع شده اند: «حتی شاهان هم نسبت به خدایان اظهار بندگی می کنند» و در ادامه می آید: «يك شاه بنده وفادار خدای (خورشید) ناهوته (که ناهیتی نوشته شده) است؛ يك شاه بنده اینشوشیناک است». این نقل قول قابل توجه بمثابة جلوه فروتنی در مقابل قدرتهای نور و تاریکی، مقابل خدایان، زندگی روی زمین و زندگی اخروی توجه ما را جلب می کند. ستون دوم با این جمله خاتمه می یابد: «من الهه شیاشوم، خدای (ماه) ناپیر و الهه

۲۱. Gutians ، ساکنان سرزمین گوتیوم (Gutium) واقع در کوهستان های شمال بابل. گوتیان در زمان نرمسین، یا فرمانروای دیگری از سلسله اکدی بابل، بر آن حمله کردند و يك قرن (۲۲۳۰-۲۱۲۰ ق.م.) به نام سلسله گوتی یا گوتیان فرمانروای بابل بودند [م.].

(پیروزی) ناروته را شاهد خود می گیرم».

در ستون سوم فرمانروای عیلامی عهد می کند: «دشمن نارام سین، دشمن من هم هست، دوست نارام سین، دوست من هم هست»، و پس از آن می خوانیم: «گروگانهای گرفته شده اند، رعایای من باید برای نجات گروگانها از متحدان نارام سین دفاع کنند.» این جمله را باید احتمالا بدان معنا گرفت که شاه هیتامجبور شده بود گروگانهای به آکاد بفرستد، و از این رو، در این کتیبه می خواهد که رعایای او از ارتش های متحده آکادی در مقابل حمله خارجی دفاع کنند تا گروگانهای عیلامی در بین النهرین مورد مخاطره واقع نشوند.

درسوی دیگر لوحه عباراتی دال بر قسم و پیمان و نفرین و لعنت شدید وجود دارد که قسمت اعظم آن هنوز نامفهوم است. امکان دارد معنای عبارات ستون یازدهم چنین باشد: «باشد که در اینجا صلح حفظ شود، حتی شاهان هم نسبت به خدایان اظهار عبودیت می کنند... بگذار اختلاف برافتد. باشد که مخالفان (دو متحد) نابود شوند. باشد که هیچ بدی دیگر در اینجا ظهور نکند. باشد که توسط رعایای ما دشمن تو (ای نارام سین) مغلوب شود، قدرت تو تثبیت شود. و همه مخالفتها برافتد. حتی شاهان هم نسبت به خدایان اظهار عبودیت می کنند.» و بالاخره در ستون دوازدهم، شاه عیلام اطمینان می دهد که: «به عنوان پشتیبان نارام سین من برای خدا اینشوشیناک قربانی کرده ام.» و او هرکسی را که ممکن است معاهده را از معبد بدزدد، نفرین می کند.

در هنگام عقد این معاهده، نارام سین بشخصه به شوش آمد. به این مناسبت، وزیر و کاهن غیگو مجسمه ای را برای بقای سرورشان به خدایان هدیه کردند. حتی ترهشی ها، متحدان عیلام، هم مجبور شدند از شاده آکاد تبعیت کنند. شاه هوپشم کی پی^۳ «به زنجیر کشیده شد». سرنوشت بهتری هم در انتظار دیگر فرمانروایان قسمت شمال غرب عیلام نبود: شاهزاده ارمن،

حلوان^{۲۳} کنونی و بخصوص ساتونی^{۲۴} شاه لولوبی^{۲۵}، جایی که در محل سکناي کردهای فعلی عراق و بین سرپل^{۲۶} در ایران و سلیمانیه در عراق قرار دارد. اما وقتی نارام سین کوشید که گوتیوم را براندازد، قدرت خود را اشتباه برآورد کرد، و به همین دلیل در اواخر دوران حکومتش از گوتیان هاشکست خورد.

تضعیف حکومت آکاد، به جانشین هیتا در عیلام دل داد تا سلطه استبدادی وارث نارام سین، یعنی «شار-کالی-شاری»^{۲۷} (۲۲۵۴-۲۲۳۰) را که در تمام طول حکومتش مجبور شد با گوتیانها متحد بماند، براندازد. به این ترتیب، «کوتیک-اینشوشیناک» آخرین پادشاه از دوازده پادشاه اوان، موفق شد استقلال عیلام را از بین النهرین بازپس بگیرد و دوره‌ای از شکوفایی ملی را آغاز کند. رستاخیز روح ملی در عیلام در اقدام کوتیک-اینشوشیناک منعکس است و آن کاربرد نوشتار تکستونی عیلامی در کتیبه‌هایش بر یادبودهای سنگی است (بخش دوم را ببینید) که در میان فرمانروایان عیلامی منحصر به فرد است. او خوشبختانه با تعداد زیادی کتیبه که هم به زبان عیلامی و هم به زبان آکادی از خود باقی گذاشته، نسلهای بعد را آگاه کرده است.

به نظر می‌رسد هنگامی که نارام سین هنوز در موقعیت برتری بوده، اولین مقامی که اشغال کرده، مقام «فرماندار سوزیان» بوده است. پدرش، شین پی-هیش-هوک، ممکن است برادر جواتر شاه هیتا و بالتیجه نایب-السلطنه بوده باشد. بالارفتن واقعی کوتیک-اینشوشیناک از زردبان قدرت

23. Hulwan

24. Satuni

۲۵. Lullubi ، نام قبایلی که به ظاهر بخش وسیعی از کوهها و کوهپایه‌های قسمت علیای دیاله تا دریاچه ارومیه (رضاییه) را اشغال کرده بودند. ریشه اکدی و عیلامی کلمه لولوبی (در زبان اورارتویی، لوتو=دشمن و بیگانه) نشان می‌دهد که این قبایل ظاهراً با عیلامیان قرابت داشته‌اند [م.]

۲۶. Sarpol ، منظور همان سرپل ذهاب است، محلی بر شاهراه میان کرمانشاه و بغداد، که به مناسبت پل دو دهنه‌ای بر رود حلوان بدین نام خوانده شده [م.]

27. Shar-kali-sharri

احتمالاً فقط در ۲۲۵۰ قبل از میلاد در زمان حکومت شار-کالی-شاری اتفاق افتاده است. از چهار کتیبه معلوم می‌شود که در این زمان عناوین «فرماندار سوزیان» و «نایب‌السلطنه سرزمین عیلام» را داشته است. با این همه، گرچه کوتیک اینشوشیناک در این زمان عملاً شاه نبوده، اما از طریق عملیات نظامی وسیع کوشش می‌کرده تا قدرت خود را تثبیت و تقویت کند.

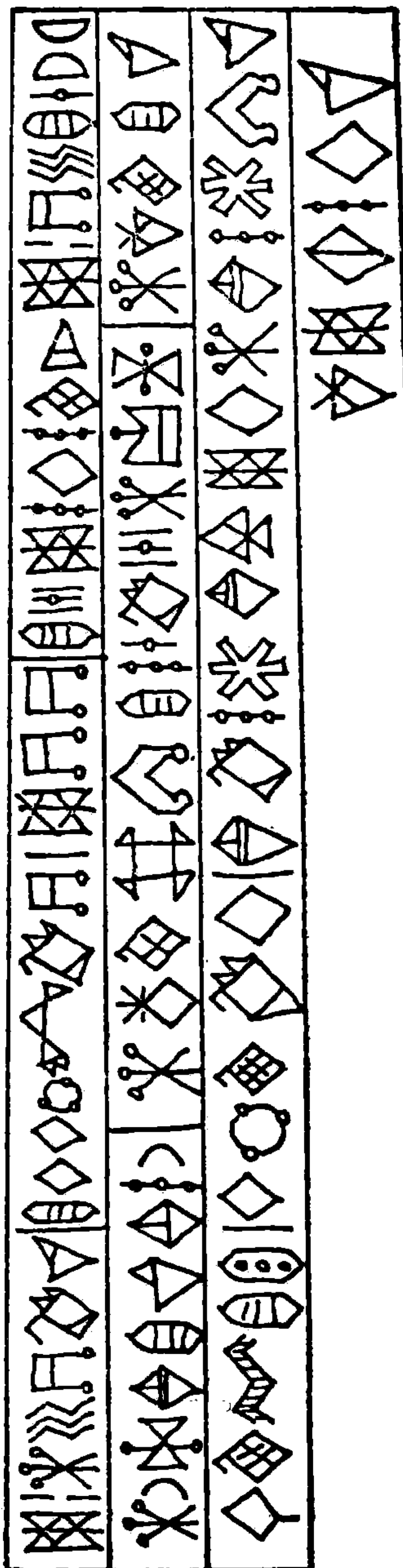
اولین سفر نظامی‌اش او را مستقیماً به قلمرو بین‌النهرین و دیالۀ علیا کشاند، جایی که حوزه قدرت کیماش و خورتی برعلیه شار-کالی-شاری شوریده بودند. قابل درک است که شاه آکاد برای فرونشاندن این شورش از نمایندگان عیلامی خود کمک خواسته باشد. اما این امر کوتیک-اینشوشیناک را راضی نکرد؛ او درعین حال «هوپسانا» (هوپشن) را هم فتح کرد، جایی که امروز آن را به نام ده‌نو در کنار لره یکی از شاخه‌های رود دز قرار دارد می‌شناسیم. (تصویر ۳). کتیبه‌ای به زبان آکادی روی یک مجسمه سنگ آهکی، که احتمالاً توسط کوتیک-اینشوشیناک از بین‌النهرین غارت شده است، شرحی درباره همین موفقیت نظامی «نایب‌السلطنه عیلام» به ما می‌دهد. در این کتیبه، بیشتر از هفتاد محل نام برده شده که «در یک حمله زیرپای او افتاده‌اند»- ادعایی که مطمئناً اغراق‌آمیز است، چرا که یکی از این محلها، یعنی گوتو نشانه‌ای از سرزمین گوتیوم در دورترین نقطه شمالی است و دیگری هوهنور^{۲۸} احتمالاً در نزدیکی باشت در کوههای بختیاری در شرق شوش قرار دارد. کتیبه با این ادعای خودخواهانه خاتمه می‌یابد که حتی شاه سیماشکی به میل خود آمده و «به پای» شاه اینشوشیناک «افتاده است»، یعنی خواستار حمایت و بخشایش او شده است. این آخرین جمله اکنون به معنای پیشگویانه و شومی دارد، زیرا سروری بر سرزمین عیلام پس از مرگ شاه اینشوشیناک، به خانواده سیماشکی منتقل شد.

نفر بعدی که به تخت عیلام جلوس کرد، طبعاً خود کوتیک-اینشوشیناک بود؛ در واقع در ۲۲۴۰ قبل از میلاد، او شاه عیلام، یعنی وارث هیتا شد. او

در دوتا از کتیبه‌هایش خود را به‌عنوان «شاه بزرگ اوان» و در يك کتیبه تكستونی عیلامی خود را «شاه سرزمین، برگزیده، فاتح» توصیف می‌کند. او همچنین ادعا می‌کند که خدا اینشوشیناک «به‌رحمت براو نظر کرده و چهارربع زمین را به او داده است.» آخرین بقایای دست‌نشانده بودن نسبت به آکاد و شاه آن، شار-کالی-شاری، اکنون با ادعای تسلط بر منطقه ایران-بین‌النهرین محو می‌شود.

کوتیک-اینشوشیناک معبد جدید و بزرگی را در شوش به «خدایش اینشوشیناک» اختصاص داد و قربانیهای مختلف و متعددی را که در بخش سوم شرح داده شد، به آن هدیه کرد. یکی از نقشهای برجسته معبد، شاه را درحالت زانورده نشان می‌دهد که درحال تقدیم شیئی به‌شکل میله مارپیچی از برنز و چوب سپیدار است، و همسرش پشت سر او ایستاده و هردو دست را بلند کرده است (تصویر ۲۸). علاوه‌براین، ساختمان يك کانال درسیداری^{۲۹} به او منسوب شده است؛ از مطالعه کتیبه مربوط به این قضیه، درمی‌یابیم که او «حکم عادلانه‌ای را در شهر خود برقرار کرده است». شاه مطمئن بود که توسط خدایان حمایت و محافظت می‌شود. اگر تفسیر من از نوشته مشکل عیلامی مندرج در نوشتار تكستونی به‌زبان محلی درست باشد، کوتیک باخلوص و شعف بسیار تأکید دارد براین که پاداش او به‌پاس انجام مراسم آیینی و قربانیهایی که به خدایان عرضه داشته، مقبولیت تام یافته: «الهگان مرا پیروز گردانند و به‌من دارایی و آبادی بخشیدند.»

طولانی‌ترین کتیبه او که به‌نوشتار تكستونی عیلامی است، به‌صورت کوتاه‌شده (شکل ۲۹) دراین متن عرضه شده است. این کتیبه روی سنگی در کنار يك نقش حکاکی‌شده مار پدیدآمده و ترجمه نوشتار کم‌ویش چنین است: من کوتیک-اینشوشیناک، شاه زمین و برگزیده هستم. من این مار را به‌مثابه يك تمثال وقف می‌کنم. شود آیا که سرزمین ما متعلق به خدا اینشوشیناک باشد! بود آیا که کاهن شفاعتگر فیض الهی را در سراسر ملک و بوم روا دارد! من به‌پاس این



شکل ۲۹

امر به آستان الهه شکرگزاری خواهم کرد. این کتیبه به عنوان پیشکش برای خدا بنا و وقف شده. این کتیبه به لطف الهی تقدیس شده. من مالك این سرزمینم. این سرزمین برای من به عنوان يك برگزیده الهی محفوظ مانده بود!

چنانچه به یادآوریم که تعداد نسبتاً زیاد کتیبه‌های محفوظ مانده. اینشوشیناک فقط جزئی است از آنچه که او در اصل بنیان گذاشته است، می‌توانیم تصویری از آنچه سازنده فرمانروایی با نفوذ و شخصیت و آمیخته به احساسات شدید ملی است، به دست آوریم. عیلام استقلال سیاسی را که برای مدتهای مدید سرکوب شده بود، در وجود کوتیک اینشوشیناک تشخص می‌بخشید.

این دوران برتری کوتیک اینشوشیناک بلافاصله در ۲۲۲۰ قبل از میلاد با سقوط خاندانش، سلسله سلطنتی اوان، دنبال شد. و همچنانکه گفته‌ایم، نوشتار ستونی عیلام همراه او و غرور ملی‌اش ناپدید شد. محتمل به نظر می‌رسد، که عیلام هم مثل همسایه‌اش آکاد، که روزی سرور آن بود، اما حالا دیگر چندان قدرتی نداشت، مقهور آشفتگی ناشی از طغیان گوتیان‌ها شد.

در يك فهرست نام شاهان که در شوش پیدا شده، پس از ۱۲ نفر شاهان اوان، سلسله‌ای به همان درازی از شاهان سیماشکی را ضبط شده می‌بینیم. طبق این فهرست، احتمال بسیار وجود دارد که این سلسله جدید از کوه‌های لرستان در شمال سوزیان سرچشمه گرفته و پایتختش در خرم‌آباد بوده است. این حقیقت که سلسله جدید سلطنتی عیلام هم دقیقاً دوازده شاه داشته، این زن را برمی‌انگیزد که فهرست مزبور احتمالاً به قصد طولانی شده است. لذا از این پس فقط آن گروه شاهان سیماشکی که در تاریخ از آنها ذکر رفته است و به تحقیق اندک‌اند، خواهیم پرداخت، چرا که ابهامی که پایان پادشاهی سلسله اوان را پوشانده، با ظهور سلسله سیماشکی نیز روشن نمی‌شود.

برتری گوتیان‌ها، در زمان سلطنت شاه تیریگان، در ۲۱۲۰ قبل از میلاد، به نحو رقت‌انگیزی به پایان رسید، و در تمامی طول دوران حکومتشان.

يك قرن تمام۔ نام عیلام فقط در کتیبه فرمانروای سومری گودآی لا^{۲۹} گاشی ظاهر می‌شود. این فرمانروا در یکی از مجسمه‌هایش فخر می‌کند که «با اسلحه شهر انشان در عیلام» را فتح کرده است و روی يك استوانه اظهار نظر او را می‌یابیم که: «عیلامی‌ها از عیلام آمدند و شوشی‌ها از شوش» - یعنی آمدند تا او را در بازسازی يك معبد یاری کنند. بر مبنای این سند به نظر می‌رسد که عیلام تحت سلطه شاهزادگان جنوب بین‌النهرین - لاگاش - بوده، در حالی که گوتیان‌ها در بابل شمالی برتری داشته‌اند. وقتی سلسله سومری اور سوم^{۳۰} در جنوب بین‌النهرین به قدرت رسید، همین حالت ضعف عیلام احساس می‌شود. این سلسله در ۲۱۱۴ قبل از میلاد به وسیله شاه اور ناموا^{۳۱} تأسیس شد و يك اتحادیه سومری «صلح سومری»^{۳۲} به وجود آمد که مسلماً مورد استقبال عیلامی‌ها بود اما برای بیان احساسات ملی عیلامی چندان کارآیی نداشت.

سلطه سومریان بر عیلام بیش از هر زمان، تحت حکومت طولانی «شولگی»^{۳۳} (۲۰۹۵-۲۰۴۸) آشکار بود. درست است که شولگی مجبور شد لشکرکشی‌های متعددی را علیه عیلامیان کوه‌نشین در انشان به انجام رساند، اما سوزیان از زمان پیروزی او بر شوش در ۲۰۷۸ قبل از میلاد و در تمام مدت ۲۸ سال حکومت او کاملاً تحت انقیاد درآمد و برای مدتهای مدید توسط حکمرانان خارجی اداره شده بود. شولگی به سادگی موفق شده بود کاهنان بومی را به سوی خود جلب کند، زیرا او «شاه بزرگ اور، سومروآکاد» در شوش معبدی ساخت و آن را وقف «سرور خود، خدا اینشوشیناک» کرد و هدایای مذهبی فراوانی را به آن اختصاص داد. این مواد برای نسلهای آینده محفوظ مانده است، زیرا فرمانروایان بعدی عیلام هنگام بازسازی معبد آنها را در پی‌ها بکار برده‌اند.

29. Gudea of Lagash

30. Ur III

31. Sukkal-makh

32. Amar-Su'ena

شولگی نزدیک به پایان ۴۸ سال فرمانرواییش، شیوه‌ای را برای حفاظت امپراطوری اور کشف کرد؛ شیوه‌ای که در طول سه نسل شاهزادگان سلسله اور به کار برده شد و در پایان هم عامل سقوط خاندانی بود که از آن سرچشمه گرفته بود. این شیوه شامل ایجاد «لژیون‌های بیگانه» عیلامی در قلمرو بین‌النهرین بود که وظیفه اصلی‌شان تقویت پادگان‌های سومری و در عین حال مقابله با کوه‌نشینان ناآرام کوه‌های زاگرس بود. این «لژیونرها»، طبق اسناد اداری باقیمانده، از شوش، از کوه‌های شرقی انشان، و از سیماشکی فرا خوانده می‌شدند. احتمالاً زندانیان جنگی عیلامی هم به این لژیون‌ها پذیرفته می‌شدند. عیلامی‌ها در گروه‌های پنج تا ۲۵ نفری کار می‌کردند و سهمیه غذای روزانه ایشان نان جو و آبجو بود. لژیون عیلامی تحت نظر يك نجیب‌زاده عالیمقام در خدمت شاهان اور سوم قرار داشت و این فرد عنوان حکمران بزرگ را داشت (به‌سومری «سوکال-ماخ»)^{۳۱}، و به‌مثابه گارد مرزی درمقابل عیلام و کوه‌نشینان شرقی به کار گرفته می‌شد. حکمران بزرگ به تدریج در این شغل چنان قدرتی به دست آورد که توانست يك سلسله جداگانه در اوگاش ایجاد کند. موقعیت او چنان اثری بر همسایگان عیلامیش گذاشت که همان عنوان سومری «سوکال-ماخ»، به سلسله‌ای داده شد که جانشین سلسله سیماشکی شد.

عیلام تحت نظام «لژیون بیگانه» عیلامی که زیر نظر شاهان اور سوم خدمت می‌کرد، برای مدت قابل توجهی از صلح پایداری برخوردار بود. جانشین شولگی، امارسوا^{۳۲} (۲۰۳۹-۲۰۴۷) بر شوشینا به همان نحوی سلطنت کرد که بر کشور خود کرده بود، جز آنکه هیچ نوع طرح معمارانه در شوش به عمل نیاورد. نخستین نشان این نوع طرحها در دوره حکومت جانشین او «شوسین»^{۳۳} (۲۰۳۸-۲۰۳۰) ظاهر می‌شود، وقتی که موقعیت شوش به يك شهر ایالتی تابع نزول کرده بود.

از سقوط خاندان اوان و برآمدن شاهزادگان سیماشکی تقریباً دو

قرن گذشته بود و حتی يك کتیبه هم ذکری از این شاهان عیلامی، دست- نشانندگان سومر، نکرده بود. اولین سند ازین نوع به ۲۰۳۳ قبل از میلاد برمی گردد، و آن هم متعلق به «گیرنامه»^{۳۴} است که از میان غبار و مه‌ای که تا آن زمان تاریخ عیلام را پوشانده بود، ظاهر می‌شود. این نام در لیست شاهان شوش هم یافت می‌شود، که در آن - عنوان اولین نفر از دوازده پادشاه سیماشکی را دارد؛ اما در عین حال این گزارش باید نادرست باشد. به نام «گیرنامه» در يك لوحه بی‌اهمیت سومری برمی‌خوریم: سفیری از جانب شاه گیرنامه به دربار «شو-سین» آمده است و در آنجا چند قوچ اخته به او پاداش داده‌اند.

شو-سین هم همچون پدر بزرگش شولگی، یکی از دخترانش را به ازدواج «شاهزاده انشان» درآورد. از متون موجود روشن نیست که مقصود شاه گیرنامه سیماشکی است یا یکی از دہست نشانندگان عیلامی‌اش در کوه‌های شرقی. در سال دوم حکومت شو-سین، ۲۰۳۷ قبل از میلاد، نماینده‌ای از جانب این شاهزاده انشان به پایتخت سومری اور، وارد شده بود. همراه او بود که شاهزاده خانم بادستی پراز جهاز، سفر درازش را به سوی کوه‌های بختیاری پیش گرفت. اسناد دربار اور ظروف متعدد روغن، کره، خامه، ماست، آجیو، و امثالهم را که کاروان به همراه می‌برده است، ضبط کرده. مطمئناً شاهزاده خانم هرگز نمی‌توانست تصور کند که برادرش «ایبی-سین» سی سال بعد همین راه را خواهد رفت، اما نه به عنوان فرمانروای اور و سرور عیلام، بلکه به عنوان زندانی شاه عیلام.

در ۲۰۲۹ قبل از میلاد ایبی-سین در اور جانشین پدرش شده بود، اما فقط چند سال بعد، شاه «لوراک-لوهان»^{۳۵} اهل سیماشکی، جانشین گیرنامه، از کوه‌ها به سوزیان حمله کرده بود و در يك حمله ناگهانی، شهرهای اوان (دزفول؟) ادامدون^{۳۶} (شوشتر؟) و شوش را آزاد کرده بود. اما شاه جوان

34. Girnamme

35. Lurak-luhan

36. Adamdun

سومری به مقابله برخاست و پس از آمادگیهای محتاطانه مذهبی، حمله آزادسازی به عیلام را آغاز کرد و شهرهایی را که از دست داده بود، باز گرفت. لوراک-لوهان سیماشکی اسیر و به اسارت به اور برده شد. اما پنج سال بعد، در ۲۰۱۷ ق.م. ایبی-سین دوباره مجبور شد علیه عیلامیان عصیانگر قدرت نمایی کند؛ به این ترتیب چهاردهمین سال سلطنتش چنین مشخص شده است، «سالی که ایبی-سین با لشکر عظیمی به هوهنور و سرتاسر سرزمین عیلام حمله برد و آنرا منقاد کرد.»

این لشکرکشی سال ۲۰۱۷ قبل از میلاد آخرین تلاشی بود که سلسله روبه زوال اور سوم برای مطیع نگاه داشتن سوزیان به انجام رساند. قدرت ایبی-سین بر اثر قحطی، حمله اموریت^{۳۷}های سامی غربی و سقوط متحدش- «ایشبیرا^{۳۸}» در فرات مرکزی تضعیف شده بود، و این موجب شد که شاه جدید سیماشکی، احتمالاً «هوتران-تمپت»، بتواند در يك حمله به سال ۲۰۰۶، قسمت جنوبی بین النهرین را تصرف کند. چنانکه از یکی از لوحه‌های سومری در می‌یابیم، ایبی-سین، پس از مقاومتی نومیدانه مجبور شد «از قصرش در اور برخیزد» و «به سرزمین عیلام برود، از کوه‌های سابوم^{۳۹}، در سینه سلسله جبال تا انتهای انشان» (یعنی در مسیر کبیرکوه، در سرتاسر - سوزیان و بعداً به طرف جاده ایزه/ اصفهان)؛ «مثل پرنده‌ای که از آشیانه‌اش پریده است. مثل غریبی (که هرگز) به خانه‌اش باز نمی‌گردد.»

در این زمان اور توسط سربازان عیلامی به «تپه‌هایی از خرابه و مکانهایی متروک» تبدیل شده بود. شاه سیماشکی، که ممکن است در سومر از کمک لژیون‌های خارجی عیلامی برخوردار شده باشد، آکروپولیس اور را تصرف کرده بود و مجسمه‌های خدای ماه سومری نانا و دیگر خدایان را همراه با ایبی-سین آخرین شاه اور سوم که در تبعید در گذشت، به انشان برده بود.

37. Amorite

38. Ishbierra

39. Sabun

این رویدادهای انقلابی تأثیر عمیقی در بین‌النهرین گذاشت و انعکاس آنها تا مدتهای مدید در مراثی و پیشگوییها احساس می‌شد.

این امور طبعاً مدتها پیش از استقلال کامل عیلام از بین‌النهرین، صورت گرفت و تحت حکومت شاهان سیماشکی تثبیت شد. حق‌ارشدیت اور سوم سریعاً توسط شاهزادگان توانا، ایشبی-ارا از ایسین و نپلانوم^{۴۰} از لارسا، یعنی کسانی که قصد داشتند حداقل سوزیان را دوباره به دست آورند، از آن گرفته شد. و بنابراین تعجب‌آور نیست که در ۱۹۹۳، یعنی فقط سیزده سال پس از سقوط اور سوم، ایشبی-ارا عیلام را درهم شکست. نکته مهم این است که در همین سال، ایشبی‌ارا، دختر خود را به نامزد «هومبان-شمیتی»، احتمالاً پسر هوتران-تمپت که در آن زمان نایب‌الحکومه (به سومری «سو کال») شوش بود، درآورد. بنابراین وراثت پادشاهی اور سوم در خط‌مشی بین‌النهرین نسبت به عیلام، خط‌مشی‌ای که میان درگیری‌های نظامی و ازدواج‌های سیاسی در نوسان بود، پافشاری می‌کردند. ایشبی-ارا قادر نبود تا ۱۹۸۵ یعنی تا ۲۱ سال بعد از فتح اور از سوی هوتران تمپت، کوچ‌نشینان عیلامی را از آنجا بیرون کند؛ و برقراری مجدد خدای ماه نانا که سرقت رفته بود، نیز فقط توسط پسر و جانشین او «شو-ایلیشو»^{۴۱} (۱۹۷۵-۱۹۴۸) امکان‌پذیر شد. این امر احتمالاً در زمان حکومت برادر و جانشین هوتران-تمپت، «کنیداتو»^{۴۲}، بین سالهای ۱۹۹۰ و ۱۹۷۰ اتفاق افتاد.

به جای کنیداتو این شخصیت بی‌اثر، خواهرزاده‌اش به عنوان شاه - سیماشکی بجای او نشست، فرمانروایی برجسته که در لیست شاهان تحت نام - اینداتو یکم نام برده می‌شود و نام کامل او «اینداتو-اینشوشیناک»^{۴۳} پسر پهبی^{۴۴} و «پسرخواهر» (به عیلامی «رو-هوشاک»^{۴۵}) هوتران-تمپت بوده

40. Naplanum

41. Shu-ilishu

42. Kindattu

43. Indattu-Inshushinak

44. Pepi

45. ruhu-shak

است. او قبلا فرماندار شوش و نایب السلطنه عیلام بوده و در آن زمان سیاست بازسازی وسیعی را در عیلام دنبال می کرده است؛ او ترتیبی داد که حصارهای مخروبه تعمیر شد، دیوار جدیدی برای شهر ساخته شد، و معبد اینشوشیناک دوباره از آجر ساخته شد. به این معبد بود که او يك سنگاب از سنگ آهك که به زبان آکادی حکاکی شده بود هدیه کرد که هنوز هم پابرجاست.

وقتی اینداتو-اینشوشیناک در ۱۹۷۰ ق.م. به تخت نشست، پسرش «تان-روهوراتر»^{۴۶} را به عنوان فرماندار شوش منصوب کرد؛ این سنتی از دیرباز تثبیت شده بود که بعدها بیشتر بررسی خواهیم کرد. در عین حال ازدواجی هم میان او و مکوبی^{۴۷}، دختر بیلا لاما^{۴۸} شاهزاده اشونونا در بابل ترتیب داده شد. این اولین موردی است که اینداتو-اینشوشیناک عنوان «شاه سیماشکی و عیلام» را برمیگزیند. از این امر می توان نتیجه گرفت که عیلام، در سراسر دوران اولیه فقط شامل سوزیان و کوهستانهای شرقی انشان بوده است. قسمت شمالی در سیماشکی ممکن است اول بار توسط شاهان سیماشکی به امپراطوری افزوده شده باشد. در ۱۹۴۵ ق.م. به جای اینداتو-اینشوشیناک پسرش تان-روهوراتر به سلطنت نشست که ازدواجش با مکوبی بابلی موجب تولد پسری شد که در ۱۹۲۵ به نام «اینداتو» دوم بجای پدر نشست. این پسر در همان زمانی که هنوز تحت سلطنت پدرش تان-روهوراتر فرماندار شوش بود، يك رشته فعالیت معماری را آغاز کرد. براساس کتیبه های موجود، او دیوارهای کهنه را که با قیر اندود شده و زمینهای معابد را احاطه کرده بود تعمیر نکرد، بلکه دیوارهای آجری را جانشین آنها ساخت.

فقط يك سند هست که در شوش کشف شده و به زمان واقعی سلطنت اینداتو دوم برمی گردد، يك نقش مهر جالب توجه (شکل ۳۰). اینداتو در سمت چپ روی تخت ساده ای نشسته است. کلاه و جامه گرانیزمتی بر سرتن دارد.

46. Tan-ruhurater

47. Mekubi

48. Bilalama

با دست راست يك شیء منحنی را به فردی عرضه می‌کند که بر اساس سنگ-نبشته آکادی روی کتیبه‌ها، به عنوان صدراعظم (به‌عیلامی «ته‌پیر») او «کوک-سیموت»^{۴۹} شناخته می‌شود. تصویر سوم، الهه‌ای در لباس مطبق، شاهد شادمان انتخاب صدراعظم است. شیء منحنی به وضوح نشانه مقام وزارت است.



شکل ۳۰

کسانی که سمت «ته‌پیر»^{۵۰} را به عهده داشتند، چنانکه در بخش بعد خواهیم دید، قاضی هم بودند. علاوه بر این وظایف، صدراعظم عیلام مسؤول «مرکز اسناد» یا «مکتب کاتبان» که در آن کارگزاران بلندمرتبه آینده ظرائف کتابت میخی را می‌آموختند، هم بود. در واقع، لوحه‌ای که شخص کوک‌سیموت نوشته هنوز وجود دارد؛ او در این لوحه رئیس مدرسه «توروکوزو»^{۵۱} را به دلیل سختگیری بی‌موردش در مورد منشیهای تازه‌کار سرزنش می‌کند. این لوحه چنین خوانده می‌شود: «از وزیر اعظم کوک-سیموت به توروکوزو: چرا کاتبان تازه‌کار را آزار می‌دهی؟ دستور من این نیست که آنها را اذیت کنی». لوحه آکادی که در آن فقط عبارت «شاگردان کاتب» (پوهو-ته‌پی)^{۵۲} به عیلامی است، يك سند بی‌نظیر تاریخی است که

49. Kuk-simut

50. teppir

51. Turukuzu

52. Puhu-teppi

به ما امکان می‌دهد تا به مرکز اسناد شوش در چهارهزار سال قبل نظری بیفکنیم، و دریابیم که حتی در آن زمان هم مدیران سختگیر مدرسه خشم خود را به سر شاگردان خود خالی می‌کرده‌اند. اما شاگردان هم بدون شك در میان خود يك فرزند روحانی هم داشته‌اند که پدرش پیش وزیراعظم رفته و درخواست کرده است که در مدرسه انضباط ملایمتری برقرار باشد.

شاهان بعدی عیلام، که آرشیوهای خانوادگی قابل اتکایی را وارث شدند و به ارث گذاشتند، اجازه دادند سلسله شاهان سیماشکی بدون آن که در مورد مرگ اینداتو دوم حرفی زده شود، محو گردد. به نظر می‌رسد که در این مرحله فقط کوههای لرستان در عیلام مستقل بوده‌اند. در شکل ۳۰، اینداتو فقط خود را به عنوان فرماندار («اسنی» به سومری) سوزیان اعلام می‌کند. و گونگونوم، پنجمین فرمانروای لارسا در سومر، مدعی دو پیروزی بر ایشان در ۱۹۳۰ ق.م. و ۱۲۹۸ ق.م. شده است. جزئیات سقوط پادشاهی سیماشکی در همان حد جزئیات سقوط خاندان پادشاهی اوان کشف‌نشده‌ای است. فقط اسامی دو پادشاه آخری سیماشکی روشن است: «اینداتو-ناپیر» و «اینداتو-تمپت». در همان زمانی که «هامورابی» کبیر (درواقع خامورابی) بابلی سرگرم مبارزه نومیده‌ای برای تثبیت قدرت و حکومت خود در بین‌النهرین بود، عیلام دور از طوفان سیاست جهان آن‌روز، در آرامش زندگی می‌کرد.

مقام شاه سیماشکی در حدود ۱۸۹۰ ق.م. از سوی يك سلسله پر قدرت جدید اشغال شد. بنیانگذار آن، فردی بنام «اپارت»^{۵۳}، ظاهراً مرد خود-ساخته‌ای بود که به جای به ارث بردن حکومت عیلام، این حکومت را با زور به دست آورده بود؛ منابع موجود در مورد اصل او به نحو ظن‌انگیزی خاموش‌اند. اسناد داخلی مربوط به خاندان حاکم جدید، اپارتی، تقریباً بدون استثنا دربرگیرنده حدود ۹۰۰ لوحه گلی است که به زبان آکادی نوشته شده: اکثریت این لوحه‌ها از نظر کلی متون قانونی است، و دیگر لوحه‌ها، متون

اداری، و تقریباً اغلب قریب باتفاق آنها متعلق به شوش است و حدود یکدوجین یا چیزی در این حد، به نظر می‌رسد که از «هوهنور»^{۵۴} آمده باشد. فقط یکی از اپارتی‌ها در يك متن عیلامی یاد شده و تا به امروز فقط يك کشف باستانشناسی مربوط به سیصد سال حکومت این فرمانروایان بزرگ-بین ۱۸۰۰- تا ۱۵۰۰ ق.م. از زیر خاک درآمده است. با این همه، هرچند که این متون محدود به نظر می‌رسد، دو امر مهم را روشن می‌کند: قانون اساسی و حقوق مدنی. در بخش پنجم کتاب به دومی خواهیم پرداخت، اما در اینجا به اولی می‌پردازیم.

آشنایی با قانون اساسی عیلام برای درك تاریخ آن حیاتی است و اصول این قانون در لوحه‌های قانونی که قبلاً ذکر کردیم، روشن شده است. با وجود این، پیچیدگی‌های آن فقط با بررسی دقیق پیمانهای رسمی که در منابع وجود دارد، روشن می‌شود. آنگاه برای افراد آزموده روشن می‌شود که توزیع خیره‌کننده قدرت فائقه‌یی که در این لوحه‌ها منعکس شده، به هیچ وجه مختص زمان اپارتی نبوده است. بلکه بالعکس، این نظام تحت حکومت شاهان اوان و سیماشکی وجود داشته و در تمام طول دوران بعدی تا سقوط امپراطوری در ۶۴۰ ق.م. به قوت خود باقی مانده است.

از ابتدای کار درمی‌یابیم که فدراسیون عیلام به وسیله يك قدرت فائقه (Sovereign) اداره می‌شد که بر یکدسته شاهزادگان دست‌نشانده، حکومت داشت. در دوران استقلال عیلام این قدرت فائقه لقب شاه (به عیلامی «زونکیر»)^{۵۵} را داشت که معمولاً «شاه انشان و شوش» خوانده می‌شد. در دوران اولیه بابلی، این عنوان در قاعده سومری به صورت «سو کال-ماخ» ظاهر می‌شود که به معنای نایب السلطنه بزرگ است. بعد از شاه، عیلام (و طبعاً متحدش ورهشی) توسط يك «ولیعهد» Vicerog اداره می‌شد. این فرد طبق قانون فدرال، برادر جوانتر شاه و جانشین او بود، و به این ترتیب قانون اساسی عیلام بر اساس حقوق برادران یا برادر سالاری^{۵۶} بنیان گذاشته شده بود: وراث

54. Huhnur

55. zunkir

56. fratriarchy

تخت و تاج پسران شاه نبودند، بلکه برادران او بودند. ولیعهد‌ها بندرت کتیبه‌ای از خود به جای گذاشته‌اند و بنابراین عنوان عیلامی آنها نامعلوم مانده است. در دوران «نایب‌الحکومه‌های بزرگ» از این افراد در متون رسمی یا عنوان «نایب‌الحکومه‌های عیلام و سیماشکی» نیمی به سومری و نیمی به آکادی نام برده شده. ولیعهد‌ها احتمالاً در پایگاه اصلی خاندانشان، مهد قدرتشان، می‌زیسته‌اند، اما مطمئناً نه در شوش. در آغاز، این پایگاه اوان بود و تحت حکومت نایب‌الحکومه‌ها، سیماشکی و در اواخر احتمالاً انشان، جنوب شرقی سوزیان بود.

مقام سوم در قانون اساسی به حکمران سوزیان «شاهزاده شوش» اختصاص داده شده بود. عنوان سومری او «سوکال» «نایب‌الحکومه»‌ها، به آکادی شاروم «شاه» (شوش) بود و به عیلامی، تحت عنوان «ضابط سرزمین»، یا «فرماندار» (هل-منیک^{۵۷}) شناخته می‌شد.

به عنوان يك اصل کلی شاهزاده سوزیان پسر ارشد شاه شاهان (قدرت فائقه) بود.

پدر، نزدیکترین برادر، و پسر ارشد، این سه نفر به عیلام حکومت می‌کردند. این تثلیث (تریوکا) که اول بار توسط جی.جی. کامرون کشف شد، از يك طرف برپایه حق وراثت در عیلام دوران اولیه و از طرف دیگر به دلیل لزوم اتحاد میان ایالات فدرال به وجود آمد و قدرت فائقه در سرزمین عیلام علی‌رغم تقسیم میان سه نفر بسیار فعال بود، زیرا ولیعهد - وارث تخت و تاج - به جای آنکه وقتش را در پایتخت هدر دهد، به نظر می‌رسد که سفرهای منظمی به داخله هر يك از ایالات انجام می‌داده است، عملی که اتحاد آنها را قوت بسیار می‌بخشید. از طرف دیگر، پدر و پسر، هر دو در شوش، پایتخت، می‌ماندند. نمی‌توان تصور نکرد که نزدیکی بسیار پدر و پسر ممکن است به اختلاف‌های خطرناکی میانشان انجامیده باشد. آیا در عیلام شاهانی نبوده‌اند که پسران خود را کشته باشند؟

ظاهراً چنین نبوده است. درواقع، به نظر می‌رسد که فرمانروا به پسرش در سوزیان آزادی عمل زیادی می‌داده است، برای نمونه، فرمانی که توسط پدر به‌عنوان فرمانروای کل صادر می‌شد، فقط وقتی در سوزیان ارزش قانونی می‌یافت که مورد تأیید پسرش، یعنی شاهزاده شوش قرار می‌گرفت. کتیبه‌ها چنین تأیید می‌کند که پدر و پسر در مسایل ساختمانی پایتخت مثل دو دوست باهم همکاری می‌کرده‌اند. متون رسمی نشان‌دهنده وفاداری خانوادگی قابل‌توجهی نه‌تنها در خانواده سلطنتی بلکه میان مردم عادی در مواقع قحطی و خشکسالی است. و بالاخره نباید فراموش کرد که پسر شاه، به‌عنوان حکمران شوش، چیزی جز يك وارث اتفاقی تخت‌وتاج نبود، زیرا برادران شاه وارث اولیه بودند. این امر ممکن است در از بین بردن اختلاف میان پدر و پسر نقش تعیین‌کننده‌ای داشته باشد، اختلافی که اگر وضع جز این بود، حتی در کشوری باعواطف فامیلی نزدیک مثل عیلام هم غیرقابل اجتناب می‌شد.

حق وراثت میان سه فرمانروا دقیقاً چگونه عمل می‌کرد؟ قانون اساسی ایجاب می‌کرد که مرگ پادشاه باید موجب برتخت نشستن برادر جوانترش، ولیعهد، شود حق وراثت برادر، میان مردم عادی عیلام هم از دورانهای اولیه امری معمول بود؛ ادعاهای پیشینی برادر و مادر بصورتی تحسین‌انگیز درهم آمیخته شده بود. اما در طول هزاره دوم، حقوق وراثت مادری توسط مردم عادی بتدریج بنفع حقوق پسران که در نهایت قبول عام یافت، کنار گذاشته شد. اما در خاندان سلطنتی چنین نبود: آنجا، حق وراثت برادر تا سقوط امپراطوری بقوت خود باقی می‌ماند، گرچه در اواخر تاحدودی سست شده بود.

پس از به‌تخت نشستن ولیعهد، این شاهزاده شوش، برادر ارشد شاه فقید نبود که ولیعهد می‌شد، بلکه برادر جوانتر شاه جدید و ولیعهد قبلی بود که این سمت را اشغال می‌کرد. به این ترتیب، شاهزاده شوش تحت حکومت هردو عموی خود به حکومت ادامه می‌داد. در دوران بین ۱۸۵۰ تا ۱۵۰۰ ق.م.

حداقل ۵ مورد هست که در آن، يك شاهزاده شوش تحت حکومت نایب-الحکومه کبیر حکومت کرده است، و این نشانه ارتباط نزدیک میان اعضای مختلف خانواده سلطنتی است. وقتی پادشاه می‌مرد، طبعاً پسرش تمایلی به احراز مقام سلطنت احساس می‌کرد. و مطمئناً این نوع حالتها در درون خانواده‌های سلطنتی ناشناخته نبوده است. اما هیچ اشاره‌ای در اسناد باقی مانده به آنها نشده است و تصور کلی بر این می‌ماند که نسبت به حق وراثت عمو از طرف پسران شاه تعرض مهمی وجود نداشته است.

در عوض، ولیعهد قبلی، که جدیداً به مقام پادشاهی ارتقاء یافته بود، در مقابل هر وسوسه‌ای برای برداشتن پسر برادرش از مقام شاهزادگی شوش و نشانیدن پسر خودش به جای او پرهیز می‌کرد. درست است که در سه مورد یکی از شاهان اپارتی به عنوان نایب‌الحکومه کبیر همراه با دو شاهزاده شوش و در يك مورد با سه شاهزاده که پشت سرهم جانشین یکدیگر شده‌اند حکومت کرده است، اما نادرست است اگر از این امر نتیجه بگیریم که نایب‌الحکومه کبیر یکی از شاهزادگان را بزور جانشین دیگری کرده است. بیشتر احتمال دارد که این مقام به دلیل مرگ شاهزاده قبلی بی‌متصدی مانده باشد، زیرا روشن است که در خاندانهای سلطنتی عیلام میزان مرگ‌ومیر به‌طور غیرعادی بالا بوده است.

بیشتر از هر عامل دیگری، این عامل بود که کاربرد دقیق قوانین وراثت را در موقع خالی‌شدن تخت و تاج غیرممکن می‌کرد. فقط یکبار اتفاق افتاد که سه برادر پشت سرهم به عنوان پادشاه بر عیلام حکومت کردند، و آن‌هم تا قرن هفتم قبل از میلادی اتفاق نیفتاد. معمولاً فقط در يك نسل دو برادر یافت می‌شد که به حکومت برسند، و بنابراین این امری کاملاً معمول بود که در صورت نبود يك برادر، پسر عمو می‌بایست به نمایندگی او این مسند را اشغال کند. فقط وقتی که نسل برادرها و پسرعموها تمام می‌شد، شاهزاده شوش می‌توانست به ولیعهدی برسد و فقط در آن زمان بود که شاه موجود می‌توانست پسر خود را به عنوان شاهزاده شوش برگزیند. اما چنانکه خواهیم

دید، اغلب اوقات شاه پسرى نداشت و در نتیجه مجبور مى شد مسند را به پسران برادرش بسپارد.

میزان مرگ و میر بالا در میان خاندانهای حکومتگر عیلام، به احتمال زیاد معلول ازدواج با محارم بوده است، عملی که نتیجه دو ویژگی خاص وراثت عیلام بود: سنت ازدواج با زن برادر متوفی^{۵۸} و ازدواج بین محارم. پس از مرگ پادشاه، برادرش به جای او مى نشست و با بیوه او ازدواج مى کرد؛ این بیوه در عین حال از نظر سنتی خواهر هردو نفر بود. ازدواج بین محارم مدت ها مسلم فرض مى شد و توسط یکی دو متن هم به صورت غیر مستقیم تأیید شد؛ اولین اشاره مستقیم وقتی ظاهر مى شود که «خواهر» (شوتو) تثبیت واژه ای که يك عبارت غریب نبشته شده در یکی از کتیبه های شاهزاده هانه به تاریخ ۷۱۰ ق.م. را روشن مى کند؛ در این عبارت او از شاهزاده خانم هوهین^{۵۹} به عنوان «خواهر و زوجه دوست داشتنی خود» نام مى برد. نتیجه این نوع روابط زیان آور ژنتیکی اجتناب ناپذیر بود و به ازهم پاشیدگی دایمی قوانین وراثت مى انجامید؛ در عمل پسر غالباً جانشین پدر مى شد، چرا که حکمران متوفی اغلب یا از سوی برادر و پسرعموهای خود حمایت نمى شد یا آنکه اصلاً برادری نداشت.

قانون اساسی عیلام با نشانه هایی چون ازدواجهای داخلی، ازدواج با محارم. حکومت سه نفره مشخص مى شد که به نوبه خود در تاریخ جهان بی نظیر است.

تا آنجا که به سومین سلسله حاکم در سالهای ۲۵۰۰ تا ۱۵۰۰ ق.م. مربوط مى شود، من خود را محدود به منفرد کردن اتفاقات مهم تاریخ عیلام خواهم کرد.

بنیانگذار این سلسله اپارت بود - که قبلاً به او اشاره شد. اسناد موجود در مورد او حقایق کمی را به دست مى دهند، مهمترین این نکات

58. Levirate

59. Huhin

عنوانی است که او به خود تخصیص داده است: «شاه انشان و شوش»: که در آن زمان نوعی بدعت بود و به نظر عیلامی‌ها به عنوان دعوتی به سلاح‌برگرفتن تلقی می‌شد. از نظر جغرافیایی این عنوان شامل تمامی عیلام از نظر قانون اساسی ضامن استقلال کشور به مثابه يك قلمرو پادشاهی بود.

به قدرت رسیدن اپارت که از ۱۸۹۰ ق.م. آغاز می‌شود، به نظر می‌رسد تدریجی صورت گرفته و همراه با اشکال بوده باشد؛ ظاهراً در فاصله کمی بعد از به سلطنت رسیدن نیز مرده است. در لوحه‌ای که از زمان حکومت او مانده، بر عنوان سلطنتی او تکیه شده است، او هرگز تحت عنوان «فرماندار» یا حتی «نایب‌الحکومه کبیر» به خود اشاره نمی‌کند. مهمتر از این، لوحه یادشده تنها لوحه‌ای است که از سال اول سلطنتش برجای مانده است؛ بنابر قاعده تقویم سومری، «سالی که اپارت شاه شد» پیش از نام او علامت الوهیت آمده است. این اولین و تنها موردی است که يك فرمانروای عیلامی مقام الوهیت می‌یابد؛ گرچه این امر در سومر بسیار معمول بود و در بابل هم ناشناخته نبود. علامت نامریی «دینگیر»^{۶۰} (واژه سومری «الوهیت») روی لوحه نامشخصی که دریافت حیوانات قربانی را از گله سلطنتی شوش ثبت کرده، به ما می‌گوید که ظهور اپارت حادثه‌ای کاملاً غیرعادی تأثیرگذار بوده است: این امر با یکی از پیشگویی‌هایی که درباره اپارت شده بود و خبر آن به بابل هم رسیده بود، تأیید می‌شود. به هر روی، این جنبه الوهیت دادن بلافاصله پس از پذیرفته شدن، به کناری گذاشته می‌شد: چرا که شاهان عیلام که خود را ابزار و خدمتگزار خدایان و از این رو برخوردار از پشتیبانی خاص آنان می‌دانستند، هرگز خود را همتای خدایان تصور نمی‌کردند.

طبق سنت، اپارت پسر خود «سیلهاها»^{۶۱} را به عنوان شاهزاده شوش منصوب کرد. از این دوران سنگ استوانه تراشیده شده‌ای (شکل ۳۱) مانده است که «کوک-تانرا»^{۶۲} وزیر اعظم سیلهاها، به پادشاه اسپارت هدیه کرده

60. dingir

61. Silhaha

62. Kuk-tanra

است. کولک‌تانرا که در سمت چپ تصویر دیده می‌شود، به وسیله اله‌های به طرف فرمانروای نشسته هدایت می‌شود، احتمالاً برای آنکه اقتضابش به سمت وزارت عظمای سیل‌ها تأیید شود. حتی در این صحنه هم نشانه‌ای از قدرت عجیبی را که اپارت بر معاصرانش داشته است، حس می‌کنیم، زیرا که در این تصویر با حالتی تقریباً شبیه خدایان ظاهر می‌شود. با وجود این، سیل‌ها که می‌باید پس از مرگ اپارت حکومتی طولانی داشته باشد، چنان شهرت پدر را از بین برده‌است که تاریخ او و نه پدرش اپارت را به عنوان بنیانگذار این سلسله می‌شناسند.



شکل ۳۱

شخصیت سومی هم در سال‌های اولیه حکمروایی این سلسله برجسته است: دختر اپارت نام او دانسته نشده، اما به عنوان «خواهر سیل‌ها» موقعیت جدۀ این سلسله را یافته است. اپارتی بعدی وارث واقعی تخت و تاج تلقی نمی‌شدند، مگر آنکه بتوانند نسب خود را به خواهر سیل‌ها «مادر بزرگوار»^{۶۳} برسانند. ادعای مشروع وراثت تخت و تاج، که از طرف مادری به ارث برده شده بود و با حق وراثت برادری هم همراه بود، در عیلام اولیه معمولاً به مثابه میراث سنت مادرسالاری قدیم پذیرفته می‌شد.

سیل‌ها در لحظه جلوس خود را به عنوان «نایب‌الحکومه بزرگ، پدر-شاه انشان و شوش» توصیف کرد. این نامگذاری ممکن است خودستایی

63. amma hashuk ("gracious mother")

تلقی شود، اما این اولین بار است که عنوان «نایب‌الحکومه بزرگ» در عیلام به کار گرفته می‌شود و مبین نوعی استقلال از بین‌النهرین است. در این زمان احتمالاً شاه «اپیل-سین»^{۶۴} (۱۸۱۲-۱۸۳۰ ق.م.) در بابل سلطنت می‌کرد. روشن است که سیلهاها قادر نبود استقلالی را که پدرش از شاه «سایوم»^{۶۵} بابلی گرفته بود، به‌طور کامل حفظ کند، حکمرانان بعدی عنوان متکبرانه «شاه انشان و شوش» را کنار می‌گذارند، و فقط در زمان تجدید دوران «کلاسیک» عیلام در قرن سیزدهم و دوازدهم قبل از میلاد است که این عنوان دوباره به کار رفت و از زمان «اوتناش-ناپیریشا»^{۶۶} به بعد (حدود ۱۲۷۵ ق.م.) این عنوان، لقب پذیرفته‌شده سلطنتی شد.

وقتی سیلهاها بر تخت نشست، «پسرخواهرش» «اتاهوشو»^{۶۷} را به عنوان نایب‌الحکومه شوش منصوب کرد - احتمالاً به دلیل آنکه خود او پسر نداشت، اما در واقع عامل اصلی انتخاب این نام ازسوی او، این حقیقت بود که اتاهوشو پسر ارشد خواهر سیلهاها «مادر بزرگوار»، بود. این خواهرزاده بلافاصله سیاست ابداع وسیعی را در شوش به کار گرفت. مثل پدر بزرگش اپارت و عمویش سیلهاها، معبد اینشوشیناک را توسعه داد و لقب مخصوص «خادم محبوب» را بر خود گذارد. این او بود که معبد خدای ماه را که بنای آن با فعالیت مشترک اپارت و سیلهاها شروع شده بود، به اتمام رساند؛ یکی از کتیبه‌های آکادی اتاهوشو می‌گوید که او در مقام «چوپان مردم شوش» و برای ایمنی زندگی آنان، معبدی را وقف «اله بزرگ نینگال» (پینکیر) کرده است. همچنین او در يك زیارتگاه، بزرگداشتی برای الهه پیروزی عیلام، ناروتته و همتای آکادی او آنونیتوم برپا داشت.

در قسمت غرب شوش، در آن طرف اولای، اتاهوشو قصر محصورى ساخت که آن را با يك پل به پایتخت متصل کرد. آخرین شاهد بر فعالیت‌های

64. Apil-sin

65. Sabium

66. Untash-napirisha

67. Attahushu

متعدد و گوناگون او به عنوان شاهزاده شوش را می توان «ستون سنگی راستگردانی» دانست که در بازار شوش برپا کرد تا به مثابه فهرست قیمت رسمی بازار عمل کند. کتیبه آن شامل دعایی به درگاه خدای خورشید ناهوتته است تا قیمت های عادلانه را در جهان برقرار کند. اتاهوشو در واقع بدعتی را پایه گذاشته است، زیرا «جدول بزرگ» در ستون بعدی در ارتباط با محصول گندم نام برده می شود؛ احتمالاً قیمت های بالا برای ذرت در نظر گرفته شده که روی گندم نوشته شده بود.

به نظر می رسد که اتاهوشو قبل از عموی خود مرده است، زیرا وقتی سیلهاها مرد، این «سیرکتوه»^{۶۸} یکم برادر جواتر اتاهوشو بود که به تخت نشست. او به نوبه خود برادر جواترش «سیموت-وارتاش»^{۶۹} را به عنوان ولیعهد منصوب کرد. هردوی آنها خود را خواهرزادگان سیلهاها می نامیدند، همچنانکه اتاهوشو چنین کرده بود.

در اوایل کار سیرکتوه دوم بی آنکه برخورداری از ولیعهد یا شاهزاده شوش باشد، سلطنت کرد و از این امر می توان پی برد که او پسری نداشته است. راه حل نهایی او برای این مساله، راه حلی مبهوت کننده و از نظر بدعت گذاری راه حلی عیلامی بود. او آن خواهر معروف سیلهاها «مادر بزرگوار» را به عنوان شاهزاده شوش انتخاب کرد. به عبارت دیگر مادر خودش را. این اولین باری است که يك ملکه عیلامی رسماً حکومت می کند، و بعد از مرگ او است که این مقام به خواهرزاده سیرکتوه، «سایو-پالار-هوهپک»^{۷۰} داده می شود.

حکومت سه گانه سیرکتوه یکم (نایب الحکومه بزرگ)، برادرش سیموت-وارتاش (ولیعهد) و پسر خواهرش سایو-پالار-هوهپک (شاهزاده شوش)، همزمان با دوران پاگرفتن قدرت اولین سلسله سلطنتی بابل تحت حکومت شاه هامورابی (۱۷۵۰-۱۷۹۲) است. اطلاعات کمی که در اسناد

68. Sirkthuh

69. Simut-wartash

70. Siwe-palar-huhpak

موجود است، نشان می‌دهد که سیرکتوه می‌کوشیده است جلوی قدرت استبدادی بابل را از طریق حمله بگیرد. يك لوحه (که در ۱۷۹۰ ق.م. نوشته شده، اما در ۱۹۵۷ در شوشارا، نزدیک رانیای امروز در قسمت کردنشین عراق کشف شده) ثابت می‌کند که سیرکتوه در آن زمان هنوز هم مستقل بوده است، زیرا هنوز هم لقب سلطنتی را به کار می‌برده. منابع به دست آمده از ناحیه ماری^{۷۱} نشان می‌دهد که پادشاه عیلام با شاه اشنونا در بابل، در نزدیکی بغداد متحد شده بود؛ خود سیرکتوه هم يك لشکر را به اشنونا برد. دو متحد شهر رازما را محاصره کردند، اما هامورابی آنان را مجبور کرد محاصره را بشکنند. ممکن است سیرکتوه در این موقعیت کشته شده باشد، زیرا نوشته لوحه ماری گویای آن است که در طول جنگ نامه‌هایی به دست آمده که طبق آنها «نایب-الحکومه شوش و عیلام» کشته شده بود.

در ۱۷۷۰ ق.م. برادر جواتر سیرکتوه، سیموتو ارتاش، ولیعهدش، جانشین او شد؛ خواهرزاده‌اش سایو-پالار-هوهپک سمت ولیعهدی یافت و برادرزاده دیگرش «کودوزولوش^{۷۱}» یکم بجای شاهزاده شوش نشست. اما حکومت سیموت و ارتاش کوتاه بود و پس از مرگ او در ۱۷۶۸ خواهرزاده‌اش سایو-پالار-هوهپک طبق قانون اساسی بجای او بر تخت نشست. در همین حال در دیگر سرزمینهای خاور نزدیک تعادل ظریف قوا میان چندین ایالت بنحو روزافزونی بنفع بابل هامورابی برقرار می‌شد. شاه ناحیه ماری، «زیمریلیم»^{۷۲}، باتوجه به قدرت گرفتن هامورابی، به مخالفان او پیوست و اتحادی از يك گروه متحدان ناجور در مقابل هامورابی تشکیل شد که در آن احتمالاً سایو-پالار هوهپک نقش عمده‌ای داشته است. شاه اشنونا که در آن زمان يك متحد قدیم عیلام بود به ملکه ناوار در کوههای گوتیوم کردستان ایران پیوست (این ملکه ده هزار مرد در اختیار متحدان گذاشت) و همچنین شاه مالکیوم (در دشت فرات، جنوب تقاطع آن با دیاله) و شاه سوباریانس^{۷۳} آشور

71. Kuduzulush

72. Zimrilim

73. Subarians

هم به آنان پیوسته بودند.

به هر صورت، در نتیجه یکدسته عملیات نظامی وسیع، هامورابی نسبت به مخالفانش موضع بالا را داشت و اولین پیروزی او که در واقع يك پیروزی تعیین کننده در ارتباط با عیلام بود، در ۱۷۶۴ ق.م.، قبل از آن که زیمرلیم متحدان را جمع کند، به دست آمد. هامورابی با افتخار گزارش می کند که او «لشکر عیلام را که در مرز ورهشی گرده آمده بود، همراه با سوباریانس، گوتیان ها، اشنونا و مالگیوم، که با میزبانان همراه شده بودند، درهم شکسته است». در این حالت عیلام خود را از زندگی سیاسی بین النهرین کنار کشید. اما این امر درست است که در کتیبه ای از سایو-پالار-هوهپک - تنها متن عیلامی مربوط به هزاره میان ۲۲۵۰ و ۱۲۸۰ ق.م. - که در آن نایب الحکومه بزرگ خود را به عنوان «حکمران عیلام» یاد می کند، این انقیاد عیلام انکار می شود. عنوان سلطنتی حذف شده است و او احتمالاً به طور عمدی از به کار بردن عبارت «نایب الحکومه بزرگ» تحت تأثیر عاطفه غرور ملی پرهیز می کند. این لوحه عیلامی از جهت دیگری هم مهم است، زیرا اصطلاحاتی که در آن به کار برده شده، برای مدت ششصد سال دیگر استفاده نمی شود و زمانی هم که به کار برده می شود، بنحو بارزی کمترین تغییری از نظر زبانشناسی در آن راه نمی یابد. تاریخ دانان از عادات محافظه کارانه عیلامی همواره شگفت زده اند؛ بعضی از پژوهشگران در اصالت این کتیبه تردید دارند، اما من نمی توانم با نظرات آنان موافق باشم. من این کتیبه را به دلیل ارزش بسیار زیاد اجتماعی و تاریخی اش، با دقتی که مشکلات زبانی و نوشتاری اجازه می دهد، ترجمه می کنم. در کتیبه چنین می خوانیم: «ای خدا این شوشیناک، ای خدای پایتخت (شوش). من سایو پالار هوهپک ام وسعت دهنده امپراطوری، فرمانروای عیلام، خواهرزاده سیرکتوه به خاطر زندگی خودم، به خاطر زندگی مادر بزرگوارم، خویشاوندان بزرگترم و جواترها، من [...]»، امکان دارد کلمات افتاده چنین خوانده شود: «این معبد را وقف کرده ام» و ادامه می یابد «ای خدا این شوشیناک، خدای بزرگ، من، سایو پالار هوهپک ترا در قربانی ها

یاد کرده‌ام - نیاز مرا برآور! سراسر شب و روز مردم انشان و شوش را برای جلب رضایت تو به خدمت گماشته‌ام» پس از يك عبارت نیمه‌مخدوش و ناخوانا، متن به این نحو ادامه می‌یابد: «باشد که آتش، دشمنان را در کام فرو برد، باشد متحدان (آنها) بر تیرها حلق‌آویز شوند، سوخته و مطرود زیر پای من به زنجیر بسته افتاده باشند»

اگر آنچنان که به نظر می‌رسد، این کتیبه تا زمان انقیاد در سال ۱۷۶۴، نوشته نشده باشد، عنوان «وسعت‌دهنده امپراطوری» که سایو-پالار-هوهپک به خود می‌دهد، بی‌معنا به نظر می‌رسد. با وجود این، قابل فهم است که نایب-الحکومه کبیر کوشیده است شکست خود را در بین‌النهرین با فتوحاتی در سرزمینهای بلند ایران جبران کند. این فرضیه با گزارش مربوط به قرن دوازدهم قبل از میلاد که مؤید آن است که بنا به نظر عیلامیان بعدی سایو-پالار-هوهپک در میان فرمانروایان بزرگ امپراطوری قرار می‌گرفته، تایید می‌شود. برادر سایو-پالار-هوهپک، کودوزولوش^{۷۴} به احتمال زیاد، در ۱۷۴۵ ق.م. به جای او نشست. پس از مدتی فرمانروایی مطلق، او خواهر-زاده‌اش «کوتر-ناهوته»^{۷۵} را به عنوان شاهزاده شوش برگزید.

این کوترناهوته یکم بود که در ۱۷۳۰ ق.م. به سمت نایب‌الحکومه کبیر رسید و اولین اقدامش این بود که برادرش «لیلا-ایرتاش»^{۷۶} را به عنوان ولیعهد و پسر ارشدش «تمت-آگون»^{۷۷} را به سمت شاهزاده شوش منصوب کرد. کوترناهوته یکم نه تنها بر شاهان بعدی عیلام بلکه بر شاهان آسور نیز تأثیر گذاشت. در زمان حکومت «سامسوالونا»^{۷۸} (۱۷۵۰-۱۷۱۲ ق.م.) جانشین هامورابی قدرت بابل چنان آشکارا تحلیل رفته بود که کوترناهوته عاقبت توانست انتقام شکست عمویش سایو-پالار-هوهپک را از هامورابی

74. Kuduzulush

75. Kuter-Nahhunte

76. Lila-irtash

77. Temt-agun

78. Samsuiluna

بگیرد. ممکن است وقتی ایشوخ^{۷۹} در ۱۷۱۱ ق.م. به جای پدر بر تخت بابل نشست، فرصت لازم را به دست آورده باشد.

هزار سال بعد، آشور بانیپال حمله وحشتناکی را که عیلامی‌ها به بین‌النهرین کرده بودند، گزارش کرد: «کوتر-ناهوتته عیلامی، بدون توجه به سوگندش به خدایان بزرگ، و با اعتماد بی‌جهت به قدرت خود بر زیارتگاههای آکاد دست گشود و آکاد را با خاک یکسان کرد.» در همان زمان کوتر-ناهوتته مجسمه «ناناجا»، الهه پیروزی و باروری بین‌النهرین را به شوش برد. شاه آشوری اضافه می‌کند: «ناناجا که برای هزاروششصد و پنجاه سال خشمگین مانده بود، که ما را ترك گفته و در عیلام مانده بود، مکانی که شایسته او نبود، با بازگشت خود به خانه‌اش، به من قوت قلب بخشید.»؛ این باید يك خطای کتابت باشد، زیرا فاصله میان این گزارش در ۶۴۶ ق.م. و حمله کوتر-ناهوتته مطمئناً نمی‌توانسته بیشتر از ۱۰۷۵ سال باشد. و به این ترتیب، آشور بانیپال الهه را به بین‌النهرین برگرداند.

این پیروزی بر بابلی‌ها در نظر آن شکوه‌مندترین شاه عیلام، «شیلهاک-اینشوشیناک» پرافتخار جلوه کرد. او در نوشته‌ای در يك ستون به ما می‌گوید که در پی آن است که عظمت و افتخار کوترناهوتته و پسر او و شاهزاده شوش تمت‌آگون را تجدید کند، زیرا که ایشان ۳۰ شهر را در بین‌النهرین فتح کرده بودند. کوتر-ناهوتته به عنوان «مالک و سرور» آکاد تصرف آن را به انجام رسانده و فرمانروایان محلی را به دست فراموشی سپرده بود. به این ترتیب او یکبار دیگر قلب بابلی‌ها را با «وحشت و نگرانی از مردم عیلام» آکنده کرد. خاطره این پیروزی بزرگ ممکن است موجب شده باشد که شاه «شوتروک-ناهوتته»^{۸۰} (۱۱۵۵-۱۱۸۵ ق.م.) پسر ارشدش را به یاد جد بزرگش نام‌گذاری کرده باشد و مطمئناً کوتر-ناهوتته، فاتح کاسیت‌ها و بابل، انتظارات پدر را برآورده است.

79. Abieshukh

80. Shutruk-nahhunte

شاه شیلهاك ایشوشیناك، فرمانروایی بلندپرواز ملهم از گذشته‌ها، بود که يك کتیبه مقدس متعلق به کوترنهوتته یکم را نیز برای آیندگان حفظ کرد؛ این کتیبه وقتی کشف شد که او پایتخت را دوباره در شوش برقرار کرد، و کتیبه را مرمت کرده و به شوش بازگرداند. کتیبه آکادی گویای آن است که کوترنهوتته یکم و پسرش تمت آگون، شاهزاده شوش توجه خاصی به مجسمه خدا ایشوشیناك معطوف داشته و برای آن، و به خاطر زندگی خودشان، يك معبد و يك مسیر سنگفرش را وقف کرده‌اند (که طبق رسم عیلام به صورت مورب به دروازه معبد منتهی شده است).

يك لوحه آکادی متعلق به تمت آگون یکم، شاهزاده شوش در آنجا کشف شده است که براساس آن، او معبدی را به افتخار الهه ایشمکراب بنیان گذاشته است. این متن یکی از متون متعددی است که عواطف قوی خانوادگی او را نشان می‌دهد، زیرا تمت آگون معبد خود را مخصوصاً به مناسبت این افراد ساخت: پدرش نایب الحکومه کبیر کوترنهوتته، عمویش ولیعهد لیل-ایرتاش، خودش، برادر جوانترش «تمت-هیشا-هانش»^{۸۱} و بالاخره «مادر بزرگوار»ش «ولکیشا»^{۸۲}. زنان خاندان سلطنتی با آن که حق حکومت را به ارث می‌بردند، مجبور بودند کاربردهای عملی آنرا به افراد مذکر فامیل به سپارند، به استثنای مورد یگانه خواهر شیلهاها.

نایب الحکومه‌های کبیر بعدی سلسله‌ای را تشکیل دادند که دوازده نسل را در بر می‌گرفت، اما به دلیل فقدان منابع، اغلب اوقات فقط نامی از آنان باقی است. من در جدول گاهشماری ضمیمه، سلسله ایبارتی را با تاریخهای احتمالی حکومت و روابط فامیلی‌شان تا آنجا که معلوم بوده، نشان داده‌ام.

در طول تاریخ، آونگ قدرت به‌طور متناوب میان عیلام و همسایگان بی‌مدارایش در بین‌النهرین در نوسان بوده است، گاه این و گاه آن قدرت گرفته‌اند. در نیمه اول هزاره دوم، بین‌النهرین کم‌ویش بر سریر قدرت بوده است و این امر بانفوذ آکاد در شوش ازورای کاربرد تقریباً همیشگی زبان

بلی در متون تایید می‌شود. اما يك قدرت جدید، یعنی کاسیت‌ها بتدریج راه خود را به‌صحنه سیاست خاور نزدیک باز کرد. اولین سلسله معروف پس از شکست هیتی‌ها منقرض شد و آن هنگامی بود که «آگون» دوم شاه کاسیت‌ها بابل را در ۱۵۹۳ اشغال کرد و به این ترتیب به برتری بابل بر عیلام پایان بخشید. مسأله این است که آیا استبداد کاسیت‌ها جای قدرت بابل را در عیلام گرفته است یا نه؟ لوحه‌هایی هست - متأسفانه بی‌تاریخ - که گواهی بر حضور کاسیت‌ها در عیلام است. نامهایی مانند «آنی-کیلاندی»^{۸۱} در هوهنور یا «روشوپیا»^{۸۲}، «بیرگالزو»^{۸۳} و امثالهم در شوش، نامهای کاسیتی است. حتی امروز هم نام رودخانه «کاشقان» در لرستان شمالی یادآور کاشو (کاسیت) است. به‌طور طبیعی هیچ سندی به‌وضوح نمی‌گوید^{۸۴}، کاسیت‌ها ناقوس مرگ سلسله اپارتی را در عیلام به‌صدا درآورده‌اند؛ و در ۱۵۰۰ ق.م. منابع یکباره تمام می‌شود.

ابهامی که درباره عیلام وجود دارد، فقط با پیروزی شاه کاسیت «کورینگالزو»^{۸۴} دوم که در بابل حکمروایی می‌کرد (۱۳۲۴-۱۳۴۵) برطرف می‌شود. در ۱۵۰ سال پیش از آن در عیلام چه اتفاقی افتاده است؟ هیچ اطلاعی نداریم. انقراض سلسله اپارتی را همان پرده ابهامی فراگرفته است که انقراض سلسله قبلای اوان و سیماشکی. باوجود این، احساس مداومی نسبت به وجود يك «عصر تاریکی» کاسیتی در عیلام وجود دارد که هر نوع تلاش برای بیان احساسات وطن پرستی را سرکوب می‌کرده است، احساساتی که تا زمان سلسله جدید پاهیر-ایششان در ۱۳۳۰ ق.م. و دوران جدید و بزرگ تاریخ کلاسیک عیلام هرگز تجدید حیات نیافت. این دوران در بخش ششم بررسی خواهد شد.

82. Pushupia

83. Birgalzu

84. Kurigalzu

بخش پنجم

قانون

بررسی قانون عیلام در این مرحله پس از تاریخ سلسله اییارتی امری ضمیمی است، زیرا تقریباً تمامی منابع مربوط به عیلام، به این تاریخ برمی گردد؛ غیر از حدود ۵۰۰ سند قانونی مربوط به زمان نایب الحکومه های کبیر، فقط ۷ سند دیگر تا امروز کشف شده است و آنها هم مربوط به دوران بعدی عیلام است. بسختی می توان گفت فقط تصادف در امر حفاری، این حالت را پیش آورده باشد. منابع عیلامی این امر را محتملتر می کند که در این دوران یعنی زمانی که سوزیان تحت نفوذ آکاد قرار گرفت - بوده است که اسناد مکتوب رویدادهای اتفاقات قضایی برای بار اول در عیلام نگهداری شد. نظام قانونی عیلام ابتدا صرفاً «شفاهی» بود، تنفیذ شفاهی قانون که قرنهای سابقه داشت، با همان اعتبار شیوه های مکتوبی که از بابل آورده شده بود، به اجرا درمی آمد. منحصر بفرد بودن نظام قانونی عیلام در کنش و واکنش متقابل این دو شیوه است.

به هر تقدیر، لوحه های آکادی تقریباً همه مربوط به موارد مالی است. فقط اینجا و آنجا است که شعاع نوری روشنگر جزئیات قانون جزای جنایی عیلام است، آن هم به صورت مجازاتهای که در انتظار کسانی است که عهد خود را نقض کرده باشند.

گزارش يك مورد خاص، که تاریخش به اواخر دوران ایبارتی می‌رسد، به ما امکان می‌دهد تا تصویری از قانون مدنی عیلام به دست آوریم. این گزارش به این ترتیب است:

دوبرادر در محضر وزیر اعظم و يك قاضی حاضر شده‌اند و خواستار آن‌اند که فردی بنام بلی^۱، پسر عمو خوانده متوفی ایشان، قطعه زمینی را به ایشان برگرداند و اما بلی چنین از خود دفاع می‌کند:

پدر مدعیان، دامقیا^۲، پدر مرا به عنوان برادر خوانده‌اش پذیرفته بود، طبق «روشهای عدالت» که بوسیله خدا اینشوشیناک و الهه ایشمکاراب وضع شده، که تأیید می‌کند برادر خواندگی باید مثل برادری و پسر خواندگی مثل فرزندی تلقی شود، من زمینی را که پدرم از امقیا دریافت کرده است، به ارث برده‌ام.

این محاکمه که در ۱۵۷۰ ق.م. انجام شد، به نظر می‌رسد در سرتاسر شوش هیجان وسیعی را موجب شده است، نه تنها وزیر اعظم (ته‌پیر^۳) شاهزاده شوش و قاضی، بلکه فرماندار شهر، رئیس پلیس، و تعداد زیادی از ساکنان شوش در محاکمه شرکت کردند. سیاهه‌ای از آنچه دامقیا و برادر خونی‌اش از پدر خود به ارث برده بودند و از آنچه این دوبرادر مابین خود مشترک داشتند، به قید قسم به نایب‌الحکومه کبیر «تاتا»^۴ و تمیت آگون دوم، نایب-الحکومه شوش، تهیه شد. «لوحه‌های مربوط به تقسیم این میراث نزد وزیر اعظم و قاضی آورده شد، و ایشان و بسیاری از ساکنان شوش آنها را بررسی کردند و در محاکمه این دو مدعی قضاوت کردند.» به بلی اجازه داده شد تا قطعه زمینی را که پدرش از دامقیا به عنوان برادر خوانده به ارث برده بود، حفظ کند و به این ترتیب درخواست دو مدعی رد شد. رأی هیئت منصفه با فهرستی از شهود که بر رویهم ۲۳ نفرند، ادامه می‌یابد. فهرست با نام

1. Bêli

2. Damgiya

3. teppir

4. Tata

«اتکالشو»، فرماندار شهر و بعد از او نام اینشوشیناک کاشید، رئیس پلیس، شروع می‌شود و با نام خدا اینشوشیناک، الهه ایشمکراب و منشی دادگاه تمام می‌شود. متن بادستور به‌دو مدعی برای بازگشت مسالمت‌جویانه به خانه والدینشان، خاتمه می‌یابد.

لوحة گلی اثر يك مهر بزرگ را دارد که خدایی را با تاجی شاخدار درحالی که روی يك چهارپایه تشریفاتی ایستاده و دستهایش را بلند کرده‌است، نشان می‌دهد. کتیبه آکادی روی مهر گویای آن است که مردی که در مهر هست احتمالاً وزیراعظم شاهزاده شوش - محل کار خود در مرکز شوش را ترك کرده تا لوحه را معتبر سازد. نفرین خدایان هومبان و اینشوشیناک دامن کسی که رأی را معتبر نشمارد، خواهد گرفت، چه مدعی باشد چه متهم. «باشد که به فرمان خدایان اینشوشیناک و ناهوته گرز الهه ایشمکراب برسر آن کس که این سند را نابود کند، فرود آید.»

بگذارید بعضی از جنبه‌های این محاکمه را مشروحتر بررسی کنیم. در این متن به اصطلاح «روشهای عدالت» خدایان اینشوشیناک و ایشمکراب یاد می‌شود، حال آنکه در دیگر متون فقط اینشوشیناک است که به عنوان بنیانگذار این «روشهای عدالت» یا راهنماها یاد می‌شود و هیچ موجود آسمانی دیگری به عنوان واضع قانون نام برده نمی‌شود. در میان مردم عبارت «روشهای عدالت» بسادگی به این مفهوم بود که قوانین به وسیله کاهنان وضع شده؛ چنانکه در این عبارت غیرمعمول دیده می‌شود «روش عدالت که به وسیله معبد اینشوشیناک وضع شده» اما عیلام قدیم نه تنها این «قانون مذهبی» معابد را داشت، بلکه قانون مدنی هم داشت. فرمانروایان آن دوران، واضعین این قانون بودند. اما تلاش برای تفکیک دقیق قانون مذهبی و مدنی در عیلام کار پیوده‌ای است. درست است که عیلامیان بعضی فرمانها را صادر شده از جانب خدایان تلقی می‌کردند، بخصوص از خدا اینشوشیناک (حداقل در شوش) با همکاری بندرت الهه ایشمکراب (ایشنیکراب بعدی). اما این مسایل قانونی به هیچ وجه فقط مربوط به قوانین مذهبی نبود، بلکه «روشهای عدالت» الهی

همچنین به مسایل دنیوی نظیر مسایل مربوط به پدرخواندگی یا برادر-خواندگی، تعیین وراثت، فروش اموال، خرمن‌چینی، قروض، اعمال مجازاتها و غیره نیز می‌پرداخت. آن‌دسته از «روشهای عدالت» که توسط خدایان وضع شده بود، همچون کارکرد حکمران زمان تلقی می‌شد؛ تحت حکومت نایب-الحکومه‌های کبیر این به معنای برتری دوگانه شخص نایب‌الحکومه کبیر و شاهزاده شوش بود.

طبعاً، فرمانروایان عیلام فقط برسر آن نبودند که قوانین موجود را به نام خود حفظ کنند، بلکه خواستار افزودن قوانین جدیدی به آن نیز بودند. این امر مطمئناً در مورد اتاهوشو، شاهزاده شوش در ۱۸۱۰ و نایب‌الحکومه کبیر «پالا-ایششان»^۵ و شاهزاده شوش او در حدود ۱۵۶۰ ق.م. صادق است. ما نمی‌دانیم قانون عیلام در این زمان کاملاً تدوین شده است، یا نه؛ گرچه غیرمتحمل به نظر می‌رسد، اما ظاهراً بخشهای خاصی از نظام قانونی منظم شده است و يك لوحه که بسیار قطعه‌قطعه است، در شوش یافت شده که مربوط به قانون اموال در عیلام است.

احتمالاً آن‌دسته از «روشهای عدالت» که ادعا می‌شود جنبه تنفیذ الهی دارد، جزئی از نظام قضایی عیلام بسیار قدیم است، نظامی که با دیگر قوانین مربوط به سنت و قوانین تدوین‌شده اتفاقی، گسترش یافته است. اما هرگز میان قوانین مذهبی و عرفی تمایزی وجود نداشته است، بالعکس عیلامیان همه قوانین، حتی قوانین عرفی را از ریشه الهی می‌دانستند. فرمانروا و الهه به صورت گروهی کار می‌کردند، این موضوع را می‌توان از ورای يك کتیبه عیلامی متأخر با این مضمون دریافت: «قانونی که خدا اینشوشیناک و شاه شوتروک ناهوته دوم برقرار کرده‌اند...»

در طول دورانهایی که بین‌النهرین از نظر سیاسی بر عیلام تفوق داشت، امکان دارد که قانون خارجی هم معتبر بوده باشد، حداقل در سوزیان؛ در لوحه‌های متعددی که متعلق به ۱۶۷۰ تا ۱۶۵۰ ق.م. است، «روشهای عدالت»

بابل ذکر شده است و متحمل به نظر می‌رسد که قانون معروف هامورابی حتی اگر برای تکمیل قانون عرف موجود هم بوده باشد، در عیلام پذیرفته شده است؛ يك مجسمه عیلامی از بازالت (تصویر ۲۷) که يك نایب الحکومه ناشناس عیلامی را در مقابل تخت خدای خورشید ناهوتته مجسم می‌کند، بیشتر تقلیدی از مجسمه هامورابی به نظر می‌رسد.

یکی از جنبه‌های مهم قانون عیلام ارتباط نزدیک آن با جنبه‌های سرارآمیز و ماوراءالطبیعه است. پیش از این، تلقی عیلامی این قدرت را تحت عنوان «کیتن» در بخش سوم روشن کرده‌ایم؛ در حالی که «کیتن» خدا هومبان حفاظت آسمانی شاه را تأمین می‌کرد، «کیتن» اینشوشیناک در امور قانونی مؤثر بود، بویژه در شوش. در هوهنور در انشان، خدای محلی، روهوراتر، جانشین اینشوشیناک می‌شد. در لوحه شوش به‌شکننده پیمان اخطار می‌شود که قدرت محافظت‌کننده «کیتن» اینشوشیناک را از دست خواهد داد و این یعنی خارج کردن مقصر از حیطه قانون. متن، نه‌چندان غیرمعمول، به‌طور موجز اضافه می‌کند «او خواهد مرد». تهدید به‌طرز از قانون معمولاً به‌صورت زیر بیان می‌شود: «او از حوزه قضاوت خدا و شاه بیرون رانده می‌شود.» این تهدید به‌روشنترین شکل آن، در متن مربوط به دوران معاصر هامورابی (۱۷۵۰-۱۷۹۲) دیده می‌شود: «(شکننده پیمان) از عدل سیلهاها، سیرکتوه، سایو-پالارهوپیک (نایب الحکومه کبیر آن زمان) و کودوزولوش (شاهزاده شوش آن زمان) محروم می‌شود. خدا اینشوشیناک، شاه شوش (اورا خواهد کشت)». جالب است که این متن از دواپیارتی نیز که دیگر حتی زنده نبودند، یعنی سیلهاها و سیرکتوه یاد می‌کند» این نشان‌دهنده آن است که فرمانروایان فوت‌شده دارای قدرت نفیرین بوده‌اند و دلیل دیگری است بر اعتقاد عیلامیان به‌زندگی پس از مرگ. هومبان و ناهوتته در مواردی همراه اینشوشیناک به عنوان خدای کیفر عقوبت ظاهر می‌شوند؛ بسیاری از این موارد از روی لوحه مربوط به محاکمه روشن می‌شود. همه این تهدیدها اتحاد غیرقابل تفکیک قانون عرف و الهی را نشان می‌دهد.

اما کلمه عیلامی «کیتن» فقط به معنای مجرد «قدرت اسرار آمیز محافظت الهی» نبود، بلکه معنای تجسم «شیء مقدس و تحریم شده» را هم داشت. مجازات: «او قدرت محافظت کننده خدا اینشوشیناک را از دست داده است، لفظاً چنین است: «او کیتن اینشوشیناک را لمس کرده است». احتمالاً توضیح این فرمان آن است که عهد شکن در تماس باشیء مقدس و تحریم شده خدایان قرار داده می شد و عاقبت به فرض اینکه این اتفاق موجب مرگ بر اثر فشار روحی نمی شد، به اعدام او می انجامید. در این مورد احتمالاً باید از فرمانهای تهدید آمیز نیز یاد کنم: «باید از کنار مجسمه خدا بگذرد» که مفهوم ضمنی آن چنین است: «و از این امر جان بدر نخواهد برد». شیء مقدس و تحریم شده اینشوشیناک احتمالاً عقابی با بالهای گشوده بوده است.

باتعمیم معنای شیء مقدس و تحریم شده، «کیتن» می توانست در عین حال شامل صحن معبد هم بشود که شیء در آن قرار داشت و لزوماً جایگاهی مؤثر بود. معاهده ای وجود دارد که به ما می گوید، طرفین معاهده ای که اختلاف داشتند، «در شوش در «کیتن» خدا اینشوشیناک» باهم صلح کردند. این مطلب ما را به این پرسش وامی دارد که محاکمات عیلامی در «کجا» انجام می شده است.

منابع در این مورد چندان گویا نیستند، اما این نکته را روشن می کند که اکثریت محاکمات عیلامی در باغ معبد خدای خورشید ناهوته صورت می گرفته است. در کنار اینشوشیناک که قانونگذار است، ناهوته خدای عیلامی اجرای قانون است، او بویژه مسئول تجارت است؛ نرخ بهره را تعیین کرده، معیار اوزان را معین نموده و وارد مذاکرات سرمایه گذاری در شرکتهای تجاری با انسانهای فانی شده است.

باغ مقدس ناهوته بر آکروپولیس روی تپه ای مصنوعی در گوشه شمال غرب شوش قرار داشت. يك لوحه گویای آن است که يك مدعی علیه و طرف او برای قضاوت «بالا می روند»؛ پس از مصالحه به طرف دعوا اجازه داده می شود که دوباره از آن پایین آید. از آنجا که اغلب گفته می شود

محاكمات در «کیتن اینشوشیناک» انجام می‌گرفته است، می‌توانیم فرض کنیم که یا علامت و شیء مقدس او برای محاکمه به باغ ناهوتته آورده می‌شده یا به‌طور دائم در آنجا قرار داشته است.

در محاکمه‌ای که ذکر کریم، ممکن است به‌یاد داشته باشید، ریاست جلسه را قاضی به‌عهده نداشت، بلکه برعهده وزیر اعظم بود و به‌احتمال قوی وزیر اعظم تمپت آگون شاهزاده شوش که این مقام را تحت حکومت پدرش «تاتا» (۱۶۰۰-۱۵۸۰ ق.م.) و عمویش «اتا-مرا-هالکی»^۶ (۱۵۷۰-۱۵۸۰) داشت، هرگز خودش به‌مقام نایب‌الحکومه کبیر نرسید. متن مربوط به هوهنور هم از یک «ته‌پیر» (وزیر اعظم) یاد می‌کند که ریاست یک محاکمه را به‌عهده داشته است؛ این فرد فقط می‌تواند وزیر اعظم شاهزاده وقت هوهنور بوده باشد. در عیلام، ریاست جلسات دادگاههای استیناف به‌عهده وزرای اعظم شاهزادگان استانهای مختلف بود که به‌کمک یک قاضی این وظیفه را به‌انجام می‌رساندند. در دادگاههای بدوی، این قاضیان بودند که رأی می‌دادند و وزرای اعظم فقط در موارد استیناف («هشلوت»^۷ به‌عیلامی) قضاوت می‌کردند. اما همیشه امکان داشت - چنانکه همیشه در شرق معمول بوده است - که از ورای قضات و وزرای اعظم مستقیماً به شاهزادگان متوسل شد: از راه نفوذ یا احتمالاً رشوه. همان‌طور که در یک متن ذکر شده: «(فلان وبهمان) راجع به کالایی که نزد من به‌رهن گاشته بودند، به «تمپت-راپتاش»^۸ متوسل شدند و او رئیس پلیس را به سراغ من فرستاده است که او هم من را در خانه‌ام حبس کرده است». این متن مربوط به زمان تمپت-راپتاش شاهزاده شوش تحت حکومت نایب‌الحکومه کبیر «کوتر-سیلهاها» در ۱۶۳۰ ق.م. است.

قابل توجه است که دعاوی مدنی در عیلام فقط به قضات کشوری

6. Atta-merra-halki

7. hashlut

8. Tempt-raptash

داده می‌شده و کاهنان هرگز در دادگاه سستی بالاتر از شهود نداشته‌اند. محاکمه یادشده که در باغ مقدس خدای خورشید انجام شد، استثنایی بوده است، زیرا علاوه بر وزیر اعظم و قاضی، فرماندار شهر و رئیس پلیس هم در آن شرکت داشته‌اند. و این محاکمه در عین حال غیرعادی هم هست، چرا که فهرست نام شهود هم با اسم این دو مقام برجسته شهر شروع می‌شود. زیرا قوانین عدالت عیلام قدیم ایجاب می‌کرد که فهرست نام شهود باید همیشه با نام ناهوته و اینشوشیناک به همین ترتیب، که بندرت برعکس می‌شد، شروع شود. از آنجا که این دو به عنوان فرمانروایان آسمانی جهان نور و تاریکی تصور می‌شدند، همیشه در متون، در آخر فهرست، نامشان ذکر می‌شد. در هوهنور، جایگاه اینشوشیناک به طور منطقی از سوی خدای محلی روهوراتر، اشغال می‌شد.

شهود در قانون عیلام نقش بسیار مهمی داشتند. تعداد آنها، که گاه به چهل نفر می‌رسد، قابل توجه است. فقط بنا به گزارشهای يك لوحه، شهادت ناهوته و اینشوشیناک بدون وجود شهود فانی، به تنهایی کافی است. در غیر این صورت، به نظر می‌رسد که حداقل شهود دو نفر انسان فانی به علاوه خدایان بوده است. اغلب متون بین پنج تا بیست شاهد را یاد می‌کنند.

متون مربوط به شوش و هوهنور شامل شرح مجازاتهایی با ویژگیهای کاملاً متفاوت در حدی است که اطلاع مختصری از «قانون جزای» عیلام را به دست می‌دهد. مجازاتهای معمول در عیلام و بسیار معمول در بابل: «الف». تهدید به نسقهای شدید و «ب». مجازات خاص که هدف از آن لعنت عهدشکن بود. هرکس که مرتکب نقض عهد (شهادت دروغ) شود، دست و زبانش بریده خواهد شد. «علاوه بر این، فرد خاطی مجبور بود جریمه‌ای بین نیم‌پوند نقره و حدود هشت سنگ (۱۰۰ پاوندی) ذرت تا حدود ۶۰ پاوند نقره هم بپردازد؛ و این تازه همه مجازات نبود. کسی که به دروغ شهادت داده بود، حتی اگر به فرمانروا هم سوگند خورده بود، «کیتن» خدا اینشوشیناک را از دست می‌داد و به این ترتیب آرامش و زندگی خود را در يك آن از دست می‌داد.

شکستن سوگندی که به فرمانروا خورده شده بود، نه تنها موجب عقوبت‌های مدنی می‌شد، بلکه عواقب وخیم مذهبی هم داشت. همچنانکه پ. کوشاکر^۹ می‌گوید: «بندرت می‌توان طرح روشنی از اتحاد قوانین الهی و مدنی به دست داد.»

آنجا که مسایل مربوط به فرزندخواندگی، وراثت، و هدایا، مطرح بود، مجازات معمول علاوه بر لعنت خدا و فرمانروا - مرگ به شیوه غرق کردن در آب بود. قانون جزایی درباره کسی که به دروغ شهادت می‌دهد، می‌گوید: «او باید در آب برود، باشد که خدای رودخانه، شازی، جمجمه او را در امواج گرداب بشکند. باشد که گرز خدا و شاه بر سر او فرود آید. باشد که ز قلمرو خدا و شاه بیرون رود.»

يك متن جالب مربوط به هوهنور وجود دارد که شامل نمونه‌ای از حکم بربنای قسم و بربنای ثبوت بیگناهی از طریق آب است؛ ده زن شهادت می‌دهند که يك زن دیگر، متهم، از مردی هدیه‌ای دریافت کرده، که و آن را انکار کرده است. دادگاه به متهم دستور می‌دهد که خود را به قضاوت الهی در رودخانه بسپارد. اگر در رود کارون غرق شود، مدعی برنده دعواست و اگر زنده بماند، مدعی باید هدیه را اجرت‌المثل کند. اما حتی در این حالت هم به دلیل انکار قبلی‌اش مجازات نمی‌شود. متأسفانه به ما گفته نمی‌شود که آیا آن زن، آنی‌انیلونگو^{۱۰}، قضاوت الهی را پذیرفت یا نه و اگر پذیرفت آیا بصورت تأسف‌آوری در رود غرق شد یا نه، اما قابل توجه است که حتی ده شاهد متهم برای اثبات ادعای او در محضر قانون کافی نبوده است. به نظر می‌رسد که در مسایل مالی توجه عیلامیان به زنان، با همه اهمیت آن، محو شده است.

و سرانجام موقعیت قانونی زنان هنوز مسأله‌ای است پیش‌روی که باید توضیح داده شود.

منابع به ما نشان می‌دهد که زنان عیلامی در دوران اولیه بابل تاحد

زیادی به مساوات با مردان دست یافته بودند، برخلاف وضعیتشان در دوران قبل، هزاره چهارم و سوم، زمانی که پسرها به جای دخترها مورد لطف بودند. از آنجا که يك نظام پدرسالاری قانونی مورد قبول قرار گرفت و موجب شد که حق وراثت صرفاً به اطفال خانواده واگذار شود، موقعیت زنان عیلامی هم بهبود یافت و از آن زمان به بعد، دخترها و پسرها حق وراثت مساوی یافتند. در تقسیم ماترك، زن و مرد هر دو سهم مساوی دارند، و گاه وارث فقط زن است. زنان اجازه داشتند به عنوان شاهد در دادگاه ظاهر شوند و قبلاً هم ایشان را در نقش مدعی و متهم هر دو دیده ایم. لوحه های گلی قراردادها اثر ناخن آنها را در کنار اثر انگشت طرف معامله مردشان دربردارد.

مورد زیر نمونه شخصی از وضعیت زنان عیلامی است:

يك دختر شوهر کرده تمامی املاك پدرش را در موقع مرگ به ارث برد. شوهر این دختر به دلیل آنکه این املاك ملك مشترکشان نبود و در نتیجه بر آن کنترلی نداشت، اعتراض کرد؛ اما زن اعتراض او را رد کرد، و به صورت نوشته و به قید قسم ادعای خود را اعتبار بخشید: «تو شوهر منی، تو پسر منی، تو وارث منی، و دختر من تو را دوست خواهد داشت و به تو احترام خواهد گذاشت». شوهرش با این تعهد راضی شد و عاقلانه از دنبال کردن تلاشهایش برای آنکه املاك به او منتقل شود، پرهیز کرد. شهادت به قید قسم زنش او را صاحب حقی کرده بود که بندرت امکان داشت در دادگاه به او چنین حقی داده شود.

يك لوحه دیگر مربوط به این امور وجود دارد که می گوید، پدری مزرعه ای را به دختر خود داده بود؛ این دختر آنرا برای دخترش به ارث گذاشت و دختر هم به دخترش به ارث داد، که این آخری آنرا فروخت. از اینجا معلوم می شود که در امور مربوط به اموال شخصی در سلسله انات حق وراثت وجود داشته است، نظیر حق وراثت خاندان سلطنتی عیلام که در افراد ذکور جریان داشت. اما مرد عیلامی، چنانکه از لوحه ها عیان می شود، معمولاً به بهبود وضع زن توجه داشت و اغلب به خویشاوندان زن الویت می داد.

در یکی ازین لوحه‌ها، پدری که در حال مرگ است، اموالش را به نسبت مساوی به فرزندانش می‌بخشد، اما دخترش را «قبل» از پسرش نام در يك متن دیگر، شوهری باغی را به زنش می‌بخشد و نکته‌ای را اضافه می‌کند که بویژه زن می‌تواند حتی اگر از او جدا شود، بازهم باغ را نگاه دارد. همین نوع احساس در عیلامی دیگری هست که در بستر مرگ، تمام اموالش را به زنش می‌بخشد تا برای بقیه دوران عمرش از آن لذت ببرد. او در موقع مرگش فقط آن عده از پسرانش را وارث اموال خود می‌کند که با مارشان بامحبت و توجه رفتار کرده باشند. توجه والدین به دختران از يك وصیت‌نامه دیگر هم دریافت می‌شود؛ در این مورد، وصیت‌کننده تمام اموالش را باوجود آنکه پسران متعدد و دو زن دارد (به نظر می‌رسد که تعدد زوجات وجود داشته است) به دخترش می‌بخشد. «تاوقتی که زنده هستم، او (دختر) از من مراقبت خواهد کرد و وقتی مردم، او برای مردگان قربانی خواهد داد.» آن خویشاوندانی که این وصایا را ندیده می‌گرفتند، باید به وسیله خدای رودخانه، شازی، نابود می‌شدند؛ دست و زبان‌شان را از دست داده، چهارپیوند نقره جریمه می‌شدند و «کیتن» خدا اینشوشیناک را از دست می‌دادند. کل شانزده نفر شاهد وصیت‌نامه شامل چهار زن است.

من آخرین سند مربوط به این امر را که به زمان نایب‌الحکومه کبیر اتا-مراحالکی (۱۵۸۰-۱۵۷۰ ق.م.) برمی‌گردد و در آن يك مرد همه اموالش را به زنش می‌بخشد، یاد می‌کنم. او مطلب را چنین توضیح می‌دهد: «چون زن از او مراقبت و به خاطر او کار کرده است...» مرد به این تنها راضی نیست، بلکه احتیاط برای آسودگی آتی همسر همراهش را هم از دست نمی‌دهد: پسرها فقط به شرطی ارث می‌برند که پیش مادرشان بمانند و به او توجه کنند. همه این متون، گرچه به زبان خشك قانون نوشته شده، موقعیت والای اجتماعی و اداری زنان عیلام را تایید می‌کند. تحت این شرایط نسبتاً غیرعادی است که وضعیتی فراهم می‌آید تا روزی يك زن عیلامی به حکومت سوزیان برسد: خواهر معروف سیلهاها و جدۀ نایب‌الحکومه‌های کبیر.

بخش ششم دوران کلاسیک

(۱۳۰۰ تا ۱۱۰۰ ق.م.)

آخرین و وحشتناکترین رویداد «دوران تاریک» کاسیت‌ها در عیلام، فتح شوش به دست کوریگالزو^۱ دوم بود که میان ۱۳۴۵ تا ۱۳۲۴ قبل از میلاد در بابل حکومت می‌کرد. یک شرح وقایع تاریخی بابلی به ما می‌گوید که «هورپاتیل»^۲، «شاه آن زمان عیلام»، که از جهات دیگر کاملاً ناشناخته است، به مقابله شاه کاسیت‌ها برخاست. اما هورپاتیل شکست خورد؛ کوریگالزو، در یک مبارزه سرنوشت‌ساز بر تمامی سوزیان دست یافت، پیروزی‌ای که در پایتخت، شوش، آن را جشن گرفت، جایی که مجسمه خود را به یک معبد بخشید، با کتیبه‌ای این‌چنین: «کوریگالزو، شاه ملتها، حکمران مطلق شوش و عیلام، نابودکننده ورهشی».

حمله، مثل اغلب اوقات گذشته از بابل شروع شد، در طول کوه‌های شمال شرق، کبیرکوه و به دشت عیلام ختم شد و مثل همیشه این ورهشی، متحد عیلام بود که ضربه اول حمله را تحمل کرد. در ۱۳۳۰ ق.م. کوریگالزو، بادیست پراز غارت، به بین‌الهرین بازگشت. اما اقبال او به سرعت برگشت. یک سلسله جدید در عیلام پا گرفته بود؛ بنیانگذار آن ازورای منابع بعدی،

1. Kurigalzu

2. Hurpatila

فردی معین به نام «ایگه-هالکی»^۳ شناخته شده. طبعاً همانطور که در شروع کار سلسله ایپارتی اتفاق افتاده بود، سلسله ایگه-هالکی‌ها فقط با جشنین شدن پسر ارشد بنیانگذار آن به جای پدر پا گرفت؛ او «پاهیر-ایششان» یکم بور که از ۱۳۳۰ تا ۱۳۱۰ ق.م. حکومت کرد. تنها اطلاع موجود در مورد او مربوط به ستون یادبودی است که صدوپنجاه سال بعد به وسیله شاه شوتروک ناخوته به شوش آورده و در آنجا کتیبه‌ای بر آن کنده شد. متأسفانه کتیبه در هیچ نقطه‌ای سالم نیست و علاوه بر این، تقریباً غیرقابل فهم است. اگر من متن را درست فهمیده باشم، پاهیر-ایششان به عنوان شاهزاده‌ای که «آرامش عیلام را تأمین کرده است»، وصف می‌شود. این متن گویای آن است که پاهیر-ایششان مثل نایب‌الحکومه‌های کبیر سایو-پالار-هوهیک و پالا-ایششان قبل از او، اموال غارت شده‌ای را با خود آورد که درباره آن هنوز هیچ نمی‌دانیم؛ او اموال را در آیهیتک، جایی که شوتروک ناخوته ستون یادبود را یافته بود، پنهان کرد. این به معنای آن است که آیهیتک پایتخت سلسله جدید الگیره‌الکیده‌ها بوده است؛ من اضافه می‌کنم که این محل در دل کوه‌های انشان، در مرز شرقی شوش، یا به بیان دقیقتر، نزدیک اصفهان فعلی، بوده است.

به پیروی از قوانین جانشین، «آتاو-کیتاه» برادر جواتر پاهیر-ایششان جانشین او شد، که ممکن است دوران حکومتش بین ۱۳۰۰-۱۳۱۰ ق.م. بوده باشد. او هم اموالی را غارت کرد، اما براساس متن کتیبه، آن را در آیهیتک پنهان نکرد، بلکه در شوش، در معبد اینشوشیناک مخفی کرد. و در واقع باستان‌شناسان فرانسوی در آنجا دو گرز یافتند که بوسیله آثار-کیتاه وقف شده بود. روی یکی از آنها، او خود را به عنوان «شاه انشان و شوش» یاد می‌کند، «این اول بار بعد از سلسله ایپارت وسیله‌ها در پانصد سال قبل است که این عنوان سلطنتی خاص عیلامی دوباره به کار برده می‌شود. از این پس، این عنوان در مورد تقریباً «تمامی فرمانروایان دوران کلاسیک عیلام» عنوان

رسمی» و همیشگی است».

در ۱۳۰۰ ق.م. «هومبان نومنا» پسر آتار کیتاه به جای او نشست. در نظر آیندگان او یکی از شاهان بزرگ ایگه‌هالکیدهاست؛ اگرچه سیل‌های معروف جدۀ او بوده است. عجیب است که تنها متن عیلامی مربوط به هومبان-نومنا در شوش یافت نشده، بلکه در لیان به دست آمده است؛ مرکز قدرت ایگه‌هالکیدها دیگر در شمال سوزیان نبود، چنانکه در دوران سلسله‌های قبلی بود، بلکه به شرق و جنوب انتقال یافته بود.

هومبان نومنا برای «اله‌های بزرگ» معبدی در لیان بنا کرده بود و در کتیبه مربوط به آن، نه تنها هومبان و کیریریشا را یاد می‌کند، بلکه «خدایان بخشنده لیان» را هم نام می‌برد. او ادامه می‌دهد: «من هومبان نومنا، پسر «آتاکیتاه»، وسعت بخشندۀ پادشاهی‌ام هستم، سلطان عیلام، فرمانروای عیلام، حکمران عیلام، شاه انشان و شوش.» جمله بعدی می‌گوید: «خدا هومبان من را به خاطر مادرم دوست داشت و تقاضای من را برآورد.» آیا این هومبان همتای دیگر ایپارتی اولیه نیست؟ اگر چنین باشد، «مادر بزرگوار» خواهر سیل‌هاها در این مورد یکی از خواهران شاهان پاهیر-ایششان و آتار-کیتاه خواهد بود. به هر تقدیر، هومبان-نومنا مدعی آن است که مادرش مورد لطف خاص خدا هومبان بوده است.

بعد از آن می‌خوانیم که: «زندگی سالمی به من عطا شده بود. خدا اینشوشیناک سلطنت را برای من حفظ کرد.» آنگاه نویسنده کتیبه به وقف آن در لیان می‌پردازد و دوزن را به نام یاد می‌کند. اولین زن «میشیمروه» احتمالاً «مادر بزرگوار» او بوده است و دومی همسر او، «بخاطر زندگی خودم و بخاطر زندگی میشیمروه و زندگی ریشاپلا من در خرابه‌های معبد قبلی، معبد بزرگی را بنیان گذاشته‌ام و آن را وقف خدا هومبان، الهه کیریریشا و خدایان بخشنده کرده‌ام.» آنگاه با گستاخی درخواست زیر را اضافه می‌کند: «باشد که هومبان، کیریریشا و خدایان بخشنده به من زندگی ابدی بخشند، من برای تخت و تاج دعا کرده‌ام، باشد که آنان من را سلامت

به آن برسانند.» حکومت طولانی و باثبات هومبان-نومنا به روشنی سنگ بنای صلح و ثروت عیلام را گذاشت. هیچ نوع جنگی با کاسیت‌ها در بابل رخ نمی‌دهد؛ کشور شکوفان می‌شود، ثروت به خزانه سلطنتی سرازیر می‌شود و به‌پسر خود، «اونباش-ناپیریشا»، شاه بعدی اجازه می‌دهد که يك برنامه بی‌نظیر توسعه معماری را آغاز کند.

اونباش-ناپیریشا در ۱۲۷۵ ق.م. به تخت نشست. نام او به معنای «اون من را «تاش» کمک کرد خرای بزرگ «ناپی-ریشا» است. این خدا هومبان است و به همین دلیل نام او به صورت اوتتاش-هومبان خوانده می‌شد. اما نام مقدس هومبان به وضوح در اوایل هزاره دوم به گونه نامی تقدیس شده درآمد بود و از آن پس تقریباً همیشه به صورت کلمه سومری «دینگیر-گال»^۴ (ناپیریشا به عیلامی) به معنای «خدای بزرگ» بیان می‌شد. در نتیجه، حتی شك شده است که آیا «خدای بزرگ» به هومبان برمی‌گشته یا نه - اما این تصور باید غلط باشد. این تقدیس نام در دورانهای بعدی برداشته شده و نه تنها نام هومبان-اوتتاش («خدا هومبان به من کمک کرد») در قرن هفتم قبل از میلاد به صورت نوشته کامل دیده می‌شود، بلکه اسامی خاص متعددی را در این دوران می‌یابیم که در آنها هومبان با «دینگیر-گال» (ناپیریشا به عیلامی) متناوباً و به جای هم به کار برده می‌شود. بنابراین هومبان «خدای بزرگ» عیلامی‌ها بوده است.

ابهامی که در نام اوتتاش ناپیریشا وجود دارد. تصویری از ترس آمیخته به احترام مردم عیلام نسبت به هومبان به عنوان خدای برتر خود، به دست می‌دهد، در واقع، چنانکه دیدیم، کیتن هومبان به مثابه امتیاز ویژه شاهان شمرده می‌شد. علاوه بر این اوتتاش-ناپیریشا بدون شك يك فرد عمیقاً مذهبی بوده است. این صرفاً يك اتفاق نبود که او را مسئول ساختن مؤثرترین تجلی هنر مذهبی عیلام، زیگورات در چغازنبیل (که بخصوص در بخش سوم یادشده) کرد.

اوتتاش-نایریشا به احتمال زیاد معاصر شاه آشوری «شلمنصر»^۵ دوم (۱۲۷۴ تا ۱۲۴۵) بوده و تحت حکومت او عیلام ایگه‌هالکیده‌ها از عصری عیلامی برخوردار شده است. در حکومت او قدرتی عظیم و خردی خیراندیشانه حس می‌شود. درست است که صدسال بعد، سیلهاک اینشوشیناک ظاهراً عیلامی‌ترین دوران عیلام را به وجود آورد، اما به نظر می‌رسد که اوتتاش-نایریشا به عنوان يك فرد حاکم نسبت به او برتری داشته است. یقین است که عیلام تحت حکومت او بیشتر از هر دوران دیگری شکوفا شد. او دوران عیلامی حکومتش را در درجه اول به طرحهای ساختمانی در درون مرزهای کشورش و پرداختن به مذهب اختصاص داد. به نظر می‌رسد که او فقط یکبار به حیطه سیاستهای خارجی پرداخته است. در طول حکومت او، چهار پادشاه کاسیتی در همسایگی اما دشمن بین‌النهرین، جانشین یکدیگر شدند، در حالی که اوتتاش-نایریشا به آرامی شاهد سقوط مداوم بابل بود. با وجود این، وقتی موقعیت مناسب به نظر رسید، او حمله غافلگیرانه‌ای را به عمل آورد.

ما از این حمله با در دست داشتن يك تکه از مجسمه يك خدای هوای بابل، ایمریا، که در شوش یافت شده است، آگاه می‌شویم. این مجسمه به وسیله اوتتاش-نایریشا غارت شده و کتیبه‌ای به آکادی بر آن نوشته شده بود. جمله آغازین خط سوم که بسیار تعیین‌کننده است، ازین رفته: محلی برای يك علامت وجود دارد و پس از آن این کلمات هست [...] «لی-یا-اش»، برای مدتهای مدید این کلمات به صورت «کاشتی-لیاش»^۶ خوانده می‌شد که به این معنا خواهد بود که مجسمه در اصل متعلق به شاه کاسیت «کاشتی-لیاش» چهارم (۱۲۴۲-۱۲۳۴) بوده است. اما اریکا راینر^۷ کلمه بسیار قابل قبولتری را پیشنهاد کرده است «[توپ]-لیاش»^۸، که دقیقاً در فضای موجود جامی گیرد، چون توپ يك علامت منفرد است. توپ لیاش نامی کاسیتی برای قلمرو اشنونا

5. Shalmanser

6. Kashti-liash

7. Erica Reiner

8. [Tup]-liash

است (در طرف شمال بغداد)؛ اگر، چنانکه محتمل هم هست، اوتتاش ناپیریشا مجسمه را از آنجا غارت کرده باشد، می باید باپشتیبانی ورهشی راه خود را در طول بین النهرین گشوده باشد و از دیر (Dêr) - بدرای فعلی - گذشته باشد، و به این ترتیب اشنونا را ویران کرده باشد. ایمریا، که در مجسمه متجسم شده بود، در واقع خدایی بود که اشنونا را محافظت می کرد. اگرچه قرائت قبلی [کاشتی] لیاش را باید اکنون غلط فرض کرد، ناممکن نیست که اوتتاش - ناپیریشا در حقیقت به همین شاه حمله برده باشد؛ در زمان حکومت همین پادشاه بود که قدرت بابل بنحو بارزی تضعیف شد.

اوتتاش - ناپیریشا عامل تجدید حیات روحیه ملی عیلام در نتیجه آزاد شدن آن از سلطه بابل بود؛ با وجود این، او به بهره گیری از فرهنگ بین النهرین ادامه داد. این امر نه تنها به وسیله کتیبه مجسمه غارت شده گفته شده یا دیگر کتیبه های آکادی اوتتاش - ناپیریشا، بلکه با وجود تعداد زیادی از خدایان بابلی در مجموعه خدایان عیلامی با امتیاز مساوی، هم تایید می شود. این پادشاه برای این خدایان خارجی هم مثل خدایان عیلامی معابد و زیارتگاه هایی را وقف کرد.

در زمان حکومت اوتتاش - ناپیریشا، هنر عیلامی، بویژه در معماری و کنده کاری به اوج خود رسید. ما در بخش هشتم به این امر با جزئیات بیشتری خواهیم پرداخت؛ در اینجا فقط خود را به آن دستاوردهایی از معماری او محدود خواهیم کرد که شخصیت او را به عنوان يك فرمانروا روشن می کند. زیگورات عظیم چغازنبیل نه تنها در يك حریم مقدس بزرگ، «سیانکوک»^۹، بلکه همچنین در شهری بنا شد که به وسیله پادشاه جدید طراحی شده بود. این شهر به نام او خوانده می شد: «ال - اوتتاش» یا «دور - اوتتاش»، مشتق از کلمه آکادی «الو» «شهر» یا «دورو» «ارک»، و در مقیاسی بزرگ طراحی شده بود. زیگورات با پنج پله به وسیله يك دیوار داخلی احاطه شده بود؛ نقشه ها معابدی را برای یست و دو خدا، میان این دیوار و دیوار بیرونی،

پیش‌بینی می‌کرد که فقط سیزده معبد ساخته شد؛ طرح اوتتاش-نایریشا قبل از وفات او تمام نشد، و باکمال تعجب جانشینان او هم هرگز چیزی بر آن نیفزودند.

قصر سلطنتی و خود ارگ (شهر) در فاصلهٔ میان دیوار دوم، دیوار میانی، و یک دیوار خارجی، دیوار سوم (تصویر ۹) قرار می‌گرفت؛ این دیوار سوم بیشتر از چهارهزار متر طول داشت. اوتتاش-نایریشا بنای خود را با تفریهایی که بر تعداد بیشماری از آجرها تکرار شده بود، و اغلب به عیلامی و گاه به آکادی بود، حفظ کرده بود: «آن‌کس که تجاوز کند [؟] دیوارهای حریم مقدس، آنکه در آنها رخنه‌ای ایجاد کند، آجرهای کتیبه‌دار را بدزدد، تیرهای درها را بسوزاند، و دروازه‌ها را به‌روی دشمنان باز کند، باشد که گرز مجازات هومبان، اینشوشیناک و کیریریشا بر او فرود آید، باشد که او در زیر خورشید عقبه‌ای نداشته باشد.»

در چند جمله، پادشاه، اصول ساختمان و وقف آن به خدایان را خلاصه می‌کند: «پس از آنکه مصالح ساختمانی را به‌دست آوردم، من در اینجا شهر اوتتاش و حریم مقدس را برپا کردم. آن‌را در یک دیوار داخلی و یک دیوار خارجی محصور کردم، من معبد بلندی ساختم، که شبیه آنچه شاهان پیشین ساخته‌اند، نبود و آن‌را به خدا هومبان و خدا اینشوشیناک، حافظان حریم مقدس وقف کردم. باشد که ساختمان و زحمت (کار) من موقوفهٔ ایشان شود. باشد که لطف و عدل هومبان و اینشوشیناک در اینجا برقرار بماند.»

پادشاه برای آبرسانی به شهر جدیدش می‌بایست با مشکلات بزرگی مواجه شده باشد؛ درست است که رود دز فقط یک کیلومتر و نیم با آن فاصله داشته است، اما بستر رودخانه حدود شصت متر از شهر پایین‌تر بوده است. چشمه‌ها، همچنانکه باستان‌شناسان فرانسوی با نومییدی کشف کردند، فقط آب کمی داشته است و آن‌هم در عمق چهارده‌متری. معمای اینکه شاه مشکل را چگونه حل کرده است، به‌وسیلهٔ رومان گیرشمن^{۱۰} بنحو شگفت‌انگیزی

حل شد: اوتتاش-ناپیریشا آب خوب کرخه را در طول کانالی به طول پنجاه کیلومتر به طرف شهر منحرف کرد. بسیار دورتر از شوش، کانال از بدنه اصلی رودخانه جدا و تا حدود سی و پنج کیلومتر به سوی جنوب به جایی در نزدیکی هفت تپه امروزی کشیده می شد و در آنجا به طرف شرق می پیچید و مستقیماً به چغازنبیل می رفت. قسمت مهمی از این کانال با نام نادرست «کانال داریوش» در هفت تپه موجود است، و بی هیچ مشکلی در نظام آبیاری کشت نیشکر فعلی نیز به کار رفته است. بستر کانال اوتتاش-ناپیریشا حدود یک متری و کناره آن حدود ۷ متر عرض داشت. نیروی کاری که در قرن سیزدهم قبل از میلاد به این منظور مورد استفاده قرار گرفته است، چه نیرویی می تواند بوده باشد؟ طبعاً کانال قبل از رسیدن به شهر برای آبیاری مزارع سر راه به کار می رفته است. اما مشکل دومی هم در برابر متخصصان سلطنتی آبیاری وجود داشت و آن اینکه شهر هنوز چندمتری بالاتر از سطح کانال بود. از این رو، آنان یک حوضچه آبگیر بزرگ ساختند که هنوز به صورتی بی عیب وجود دارد. جرزهای آجرهای دیواره مخزن بدقت با قیر آب بندی شده و ۹ آبراه در ته مخزن، آن را به مخزن کوچکتری در درون دیوارهای شهر مربوط می کرد؛ برای پر کردن این مخزن، کارشناسان عیلامی از قانون ظروف مرتبط استفاده شایانی کرده بودند.

اوتتاش-ناپیریشا اتمام این پروژه بزرگ را در يك کتیبه بابلی شرح داده که ترجمه و تفسیر کامل آن به وسیله ماگی روتن^{۱۱} صورت گرفته: «من، اوتتاش-ناپیریشا، پسر هومبان نومن، شاه شوش و انشان، آرزوی قلبی ام را برآورده و کانالی ساختم، «مایه شهرت من» است، با استفاده از قدرت سلطنتم، برای زندگی و برای راحتی ام، در طول روزها و سالها، و آن را به خدایان هومبان و اینشوشیناک، محافظان حریم مقدس، وقف کرده ام.»

با این همه، به نظر می رسد که «شهر اوتتاش» هرگز چیزی بیش از يك شهر مقدس نبوده است، که شاه و درباریان او گاهگاه به دیدار آن می رفته اند؛ شوش در مقام پایتخت سلطنت عیلام، بی رقیب مانده، و از عملیات معماری

پدشاه هم متمتع شده است. روشن است که او در شوش هم يك زيگورات دیگر بايك معبد بلند ساخته است. در این زیارتگاه بود که او مجسمه سنگ آهنی خود را وقف کرد، که قسمتهایی از کتیبه عیلامی آن با توجه به شناخت فعلی ما، از نظر تفسیرپذیری بسیار گنگ و نامفهوم است. شروع کتیبه به حد کافی روشن است: «خدایان هومبان و اینشوشیناک دوست داشتند.» بعد يك جمله می‌آید که به نظر می‌رسد مربوط به ساکنان شوش باشد. متن نوشته پس این گونه ادامه می‌یابد: «در معبد بلندی که آنان من را به آن راهنمایی و همراهی کردند، من شمارا پذیرفتم و خود را برکشیدم». این ممکن است بدان معنا باشد که مجسمه پادشاه به وسیله يك گروه تشریفاتی مردم شوش به بالاترین اطاق معبد زیگورات برده و در آنجا قرار داده شده باشد. در آنجا، پدشاه یا شخصاً در حین عبادت، یا در هیأت مجسمه‌اش، در اوقات دیگر، پیامهای خدایان هومبان و اینشوشیناک، خدایان برتر را که یا به دیدار معبد بلند می‌آمدند، یا تصور می‌شد، ساکن دایمی آن‌اند، دریافت می‌داشته.

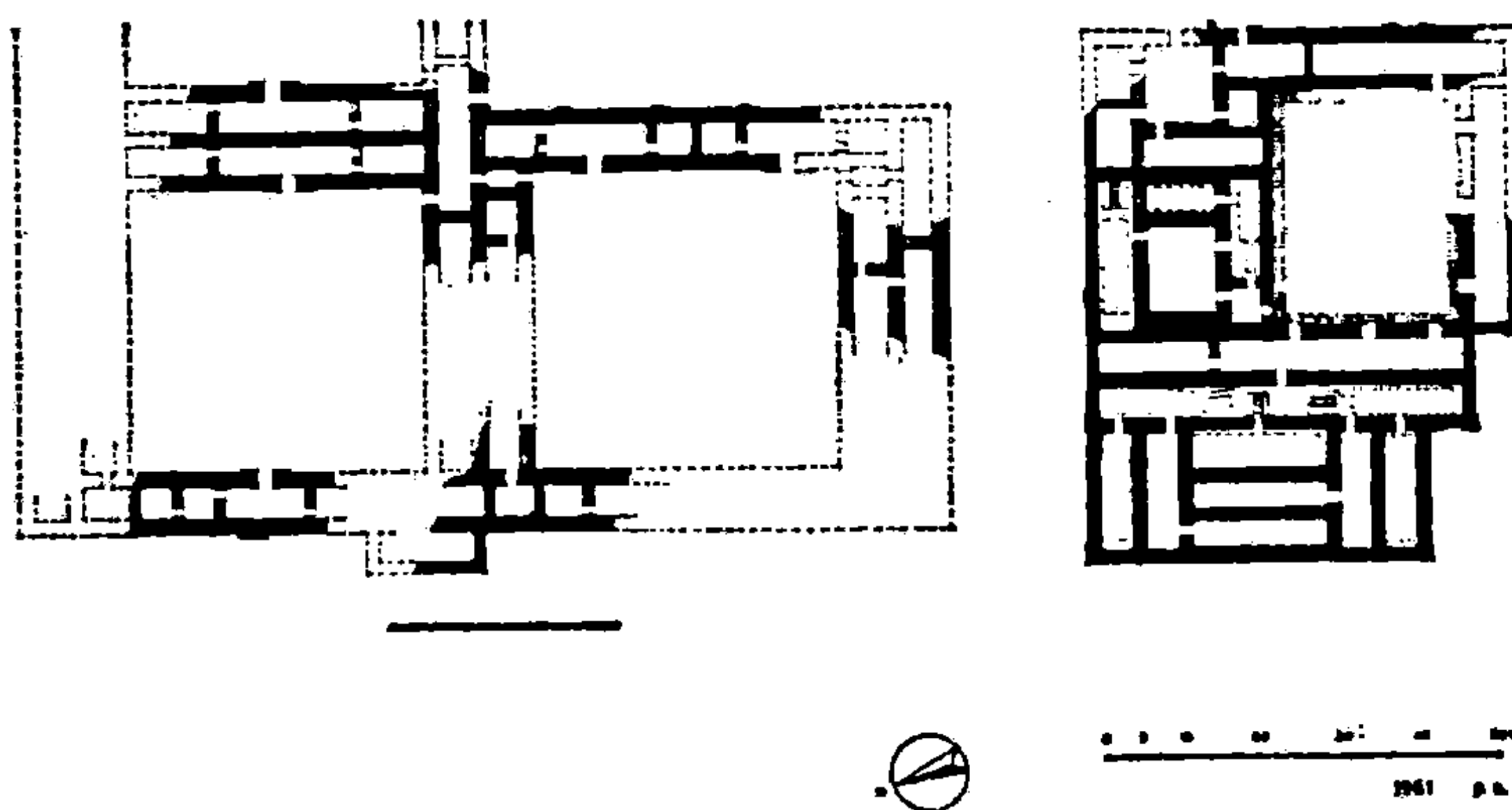
باعث تأسف است که اوتتاش-ناپیریشا در کتیبه‌های خود جزئیات بیشتری را راجع به فامیلش در اختیار نمی‌گذارد؛ فقط درباره همسر او از طریق مجسمه برنزی‌اش (تصویر ۲۹) اطلاع داریم و متأسفانه سر مجسمه مفقود است. هیأت ملکه توأم باوقار سلطنتی است: بادهای برهم نهاده، دعای کند. يك لباس پراز برودری دوزی شانه و سینه او را پوشانده و دامنش که کپلهایش را پوشانده تا روی زمین کشیده می‌شود. يك کتیبه عیلامی نام او را به ما می‌دهد: «من ناپیر-اسو^{۱۱} هستم، همسر اوتتاش-ناپیریشا»، و این اظهار نظر بلیقت دوبار تکرار شده است. «ناپیر-اسو» ممکن است به معنای «نظیر ماه» باشد؛ اظهار نظر در مورد هویت با تقریب به هر مردی که مجسمه را بدزدد، آن را ذوب کند، کتیبه ملکه را دستکاری کند، یا نام او را محو کند، ادامه می‌یابد. «باشد که گرز عقوبت هومبان، اینشوشیناک، و کیریریشا بر سر او

11. Maggie Rutten

12. Napir-asu

فرود آید! در زیر آسمان (خورشید) نام او باقی نماند و عقبه‌ای نداشته باشد. من دعا می‌کنم: باشد که الهه بزرگ من این بلارا براو نازل کند.» به‌ما گفته نمی‌شود که این الهه کیست، احتمالاً پینیکیر یا ناروتته است. کتیبه با فهرست نام که ناپیر-اسو هرروز عرضه می‌کرده، خاتمه می‌یابد.

مجسمه در شوش پیدا شد، اما نشانه‌های دیگر مربوط به ملکه در «شهر اوتتاش» (چغازنبیل) به‌دست آمده است. بازمانده قصرها، میان دیوارهای میانی و خارجی از زیرخاک بیرون آورده شده است. طرح پی‌های آنها را که توسط پ. اوبرسون^{۱۳} رسم شده، می‌توان در کنار هم در شکل ۳۲



شکل ۳۲

دید؛ قصر طرف چپ، به‌طول ۱۱۶ متر و عرض ۵۸ متر، طبق نظر روشنگر گیرشمن، حرم خانه اوتتاش-ناپیریشا بوده است. احتمال دارد که ناپیر-اسو کدبانوی این ساختمان وسیع بوده باشد. ساختمان طرف راست احتمالاً محل زندگی پادشاه بوده است؛ حفاریهای انجام‌شده، اشیاء نفیسی از عاج را در یکی از اتاقها نمایان کرده است. زیرا طاقهای طرف غرب حیاط، یک‌رشته پلکان کاملاً مخفی‌شده، ۶ متر پایین رفته و به‌سردابهایی منتهی می‌شد. در یکی از این سردابها يك اسکلت، که روی مدفنی از آجر قرار داشت و نیز باقیمانده دو لاشه سوخته کشف شد. در سرداب مجاور، کومه‌ای خاکستر به‌صورت

پشته‌های دوتایی، چهارتایی و پنج‌تایی کشف شد. تا امروز این تنها شاهی ست براین که سوزاندن اجساد در عیلام مورد عمل بوده است. محتمل است که بازمانده اجساد فانی شاه اوتتاش-ناپیریشا، ملکه او ناپیر-اسو، و دیگر فراد فامیلش به این سردابها سپرده می‌شده و درعین حال احتمال دارد این نوع تدفین مخصوص فامیل سلطنتی بوده باشد.

پس از اوتتاش-ناپیریشا که پسر نداشت، برادرزاده‌اش «اون‌پاتار-ناپیریشا»^{۱۴} در ۱۲۴۰ ق.م. به تخت نشست. پدرش «پاهییر-ایششان» دوم، برادر اوتتاش-ناپیریشا، ممکن است ولیعهد بوده باشد. ما درباره اون‌پاتار-ناپیریشا هیچ چیز جز اسمش نمی‌دانیم؛ دوران حکومت او کوتاه بود و در ۱۲۳۵ برادر جواتترش، «کیتن-هوتران»، جانشین او شد. نام کامل او «کیتن-هوتران-او-تاش»^{۱۵} بود، یعنی «حمایت اسرارآمیز خدا هوتران مرا باری کرد».

به نظر می‌رسد کیتن-هوتران یکی از آن فرمانروایانی باشد که علاقه‌اش بیشتر به شکوه نظامی بوده است تا ساختن بناهای مقدس یا تهیه کسبه‌ها. به عبارت دیگر، جزئیات زندگی خصوصی او همانقدر مبهم و ناقص است که جزئیات زندگی اون‌پاتار-ناپیریشا؛ از او فقط در دو فهرست بعدی شاهان با عنوان شاه عیلام نام برده می‌شود. تنها اطلاع ما درباره فعالیت‌های نظامی‌اش، در منابع مربوط به بین‌النهرین، سرزمینی که او تأثیری همیشگی بر آن گذاشت، یافت می‌شود. متأسفانه این شاه جنگجو رقیبی معارض داشت که همتای جنگجوی او بود: «توکولتی-نینورتا»^{۱۶} اول شاه آشور و پسر شلمنصر اول. او مدت سی و هفت سال حکومت کرد، از ۱۲۴۲ تا ۱۲۰۶ ق.م. و در طول این مدت موفق شد نفوذش را تا حدود بابل در جنوب بگسترده. در همین قلمرو بود که کیتن-هوتران در دو مورد با او روبرو شد.

14. Unpatar-napirisha

15. Kiten-Hutran-u-tash

16. Tukulti-Ninurta

شاه عیلامی اصولاً در پی آن بود که کنترل کشور مرزی میان عیلام و بابل، دیر (Dêr) اولی‌آش (سرحدات مرزی امروزی در پیرامون بدرا و ماندالی، در عراق) به‌چنگ آورد. پس از مرگ شاه کاسیت‌ها، کاشتی-لیاش چهارم در ۱۲۳۱ ق.م، شاه آشوری یکی از اقمار خود، الیلنادین-شومی^{۱۷}، را به‌عنوان جانشین او بر تخت بابل نشاند. در ۱۲۲۶ ق.م، کیتن-هوتران از فرصت استفاده کرد و حمله‌ای ناگهانی به بین‌النهرین را سامان داد. سپاه عیلام از دجله گذشت و شهر نیپور در بابل مرکزی را فتح کرد و ساکنان آنرا تا آخرین نفر از دم تیغ گذراند. شاه آنگاه به‌سوی شمال راه افتاد، یکبار دیگر از دجله گذشت و دیر (Dêr) را اشغال کرد، مردم آنرا به‌اسارت گرفت و معبد معروف آنرا ویران کرد. شاه کاسیتی بابل مجبور به‌فرار شد.

با این‌همه، تقریباً بلافاصله توکولتی-نینورتا بابل را دوباره زیر کنترل آشور درآورد. اولین قدم او در ۱۲۲۶ ق.م. این بود که کاداشمن-هاربه کاسیتی را به‌عنوان امیر دست‌نشانده خود در بابل برقرار کرد و یکسال و نیم بعد، جای او را به اداد-شومیدین^{۱۸} داد. او مدت ۵ سال از ۱۲۲۴ تا ۱۲۱۹ حکومت کرد و در این مدت کیتن-هوتران از هر نوع دست‌درازی مجدد احتراز کرد. حمله بعدی او مقارن با به‌تخت‌نشستن اداد-شوم-نصیر^{۱۹} در ۱۲۱۸ (حکومت او تا ۱۱۸۹ به‌طول انجامید) انجام شد. او یکبار دیگر از دجله گذشت، ایسین را گرفت، و به‌سوی شمال تا ماراد، غرب نیپور، پیش رفت؛ با دستان پراز غنیمت، بدون مزاحم، به‌عیلام بازگشت.

اما، مثل بار قبل، شاه آشوری در گرفتن انتقام خود درنگ نکرد. توکولتی-نینورتا مظفرانه تا «دریای پایین» یا خلیج فارس پیش آمد، و ساحل عیلام را اشغال کرد و به‌این‌ترتیب سوزیان را از طرف جنوب مورد تهدید قرار داد. ما نمی‌دانیم بعداً چه‌اتفاقی افتاده است، فقط قطعی است که کیتن-

17. Ellilnadin-shumi

18. Adad-shumiddin

19. Adad-shum-Nasir

هوتران و همراه او سلسله ایگه‌هالکیده‌ها ناگهان از صحنه تاریخ محو شده‌اند. ممکن است يك دوران آشفتگی داخلی موقت در عیلام وجود داشته است؛ به هر تقدیر، بزودی يك سلسله جدید ظاهر شد.

پدر خاندان جدید حکومتگر «هالوتوش-اینشوشیناک»^{۲۰} نام داشت که به این معناست: «خدا اینشوشیناک نسبت به سرزمین مهربان بود.» اصل او معلوم نیست و نمی‌دانیم به ایگه‌هالکیده‌ها هم مربوط بوده است یا نه. همه شواهد بر این است که خاندان جدید سلطنتی از قسمت انتهایی جنوب شرق نشان، نزدیک فهلان فعلی و دورتر، در جهت شرق تا پرسپولیس شیراز، برخاسته است. ما از موفقیت‌های او هیچ چیزی نمی‌دانیم جز اینکه از ۱۲۰۵ تا ۱۱۸۵ ق.م. حکومت کرد.

اما در مورد پسر او، «شوتروک، ناهوته» («آنکه توسط خدای خورشید براستی هدایت می‌شود») (۱۱۸۵-۱۱۵۵ ق.م.) چیزهایی می‌دانیم. به یاد او است که این سلسله سلطنتی به عنوان شوتروکیده‌ها نامیده می‌شود، واد، پسرش «شیلهاک-اینشوشیناک» و اوتاش-ناپیریشا باید سه تن از بزرگترین شاهان عیلام محسوب شوند.

تاریخ‌گزار مرهون شوتروک-ناهوته است، زیرا او، برخلاف کیتن-هوتران، تعداد بیشماری کتیبه برای ما به یادگار گذاشته است، که بدون شک بسیاری از آنها هنوز در انتظار کشف شدن، پنهان در زیر خاک عیلام، بخصوص در ده‌نو، هوپشان آن‌زمان (تصویر ۳) باقی است. این مبین آن است که شوتروک-ناهوته بر تمامی عیلام کنترل شدید داشته و در واقع يك لوحه حتی در لیان (بوشهر) یافت شده است، این تنها توضیح پیروزی‌های نظامی او در بین‌النهرین است. همین متن روشن می‌کند که معبد کیریریشا که به وسیله هومبان در لیان ساخته شده بود، در آن‌زمان ویرانه بوده است، و شوتروک ناهوته برعهده گرفت که آن را تعمیر کند.

ما قبلاً به یکی دیگر از کتیبه‌های او، ستون یادبودی که از آیاهیتک

(اصفهان؟) غارت کرده بود، اشاره کرده‌ایم. وضعیت نامناسب و لغات مشکل عیلامی کتیبه، آنرا تقریباً به‌طور کامل غیرمفهوم می‌کند، در غیر این صورت می‌توانست بسیار روشنگر باشد. در این کتیبه شاه به‌ما می‌گوید که این ستون یادبود را از آياهيتك به شوش برده‌است. او ادامه می‌دهد: «من شوتروك ناهوته‌ام، پسر هالوتوش اینشوشيناك، شاه انشان و شوش، وسعت بخشنده قلمرو پادشاهی‌ام، هيچيك از شاهان پیشین محل [ستون یادبود] را برای جنگجویان شاخدارش برسمیت نشناخت.» از این کتیبه درمی‌یابیم که سربازان عیلامی معاصر این پادشاه کلاه خودهای شاخکدار را به‌سرمی گذاشته‌اند؛ این نوع سربازان با کلاه خود شاخکدار در يك نقش برجسته برنزی متأخر عیلامی متعلق به شوش تصویر شده‌اند (تصویر ۳۱). «من، شوتروك ناهوته، به خدایم اینشوشيناك متوسل شده‌ام، زیرا که او من را یاری می‌کند، او حاجت من را برآورده است و به سربازان کلاه شاخکدار من آن محل را نشان داده است.»

تا آنجا که من می‌توانم دریابم، شاه بعداً می‌گوید که در تاهیرمان^{۲۱} گروهی از مردم شالا را برگرفته است و به‌سوی نیدا^{۲۲} رفته است، که خدا اینشوشيناك - [آنرا] برای او گرفته است. خدا همچنان پیشرفت او را به هاشمر^{۲۳} میسر کرده و شهنام^{۲۴} را فتح کرده است. درست است که کوه و معبری بنام هاشمر در محلی که رود دیاله از میانه جبال هم‌رین^{۲۵} در عراق می‌گذرد وجود دارد، اما غیرممکن است که این همان هاشمر باشد. هيچيك از شاهان پیشین، آنچنانکه شوتروك ناهوته مجدداً تأکید می‌کند، محل اصلی ستون یادبود را نمی‌دانسته‌اند و فردی که نه اهل شالا، نه اهل سیموراش و نه اهل لویون بوده است (که همه برای ما ناشناسند) - می‌توانسته راه را به‌او

21. Tahirman

22. Needa

23. Hashmar

24. Shahnam

25. Hamrin

نشان دهد. وقتی او از پدرش درمورد آن منطقه پرسش می‌کند، پدرش چیزی به یاد نمی‌آورد و نمی‌تواند هیچ اطلاعی به او بدهد. این آخرین نکته، اگر من متن را غلط تفهیمیده باشم، بسیار قابل توجه است، زیرا پدر او، هالوتوش اینشوشیناک، نمی‌تواند به هیچ ترتیب در آن زمان زنده بوده باشد. احتمال دارد که روشهای «احضار ارواح» در عیلام ناشناخته نبوده است.

کتیبه ادامه می‌یابد: «من توسط خدایم اینشوشیناک پذیرفته شدم، و پس از آنکه محل [ستون یادبود] توسط او از طریق من به سربازانم نشان داده شد، من آن را تحت حفاظت خود قرار دادم و زمین مغلوب را به مثابه قلمرو خود حفظ کردم.» آنچه ساکنان آن سرزمین زمانی سرقت کرده بودند، به وسیله او، شوتروک ناخوتته، بازگردانده شده است. یک قسمت دیگر کتیبه می‌گوید: «ای اینشوشیناک، ای خدای من، از آنجا که من را یاری دادی، من شوتروک ناخوتته مسلح به شاخکها، زمین را تحت حفاظت خود قرار دادم.» به نظر می‌رسد که شاه، آب، زمین، و اخگر [خاکستر گرم] را از سرزمینهایی که فتح کرده بود، به عنوان هدیه به شوش آورد. پایان کتیبه آسیب‌دیده و بخصوص نامفهوم است؛ اما روشن است که آنچه عیلامیان تاراج کرده بودند، شامل سی‌بار مس و «۲۴۵۵ وزن ذرت [؟] برای سیلوی سپاه» بوده است. به‌طور کلی من ۳۴۱۵ جنگجوی شاخکدار به هوهنور به سرزمین [ستون یادبود] فرستادم» این آخرین جمله کتیبه است. اگر هوهنور به مفهوم سرزمین اطراف ایذه (مالامیر) فعلی باشد، شوتروک ناخوتته می‌تواند برای دستیابی به سرزمین‌های بلند اطراف اصفهان از کارون گذشته باشد. و بنابراین محتملاً در اینجاست که باید دنبال آیهیتک بگردیم.

کتیبه شوتروک ناخوتته یکی از خصایص ویژه او را که بسیار تکرار می‌شود، بر ملا می‌کند: او علاقه‌ای وافر به جمع‌آوری سنگهای یادبود داشت. علاقه‌ای که او را در نظر تاریخدانان گرامی می‌دارد، زیرا شاه شخصاً کتیبه‌ها را بر سنگ می‌کند و به این ترتیب آنها را معتبر می‌کرد. بندرت فرمانروای عیلامی دیگری این همه کتیبه به شوش آورده و آنرا به معبد اینشوشیناک

هدیه کرده است.

یکبار او ستون یادبودی را در نقطه‌ای از کوههای شرقی انشان یافت. ملاحظات خود را در این مورد می‌نگارد: «من نمی‌دانم کدام شاهی آن را برافراشته است. چون خدا اینشوشیناک من را یاری می‌کرد، من آن را دریافتم و در سر راه خود آن را به‌شوش آوردم، از کوتین و ناهوتیرماگذشتم؛ چون «شهر اوتتاش، (چغازنبیل) برکناره میثیته^{۲۶} (رود دز) را دوست دارم، سنگ یادبود را پنج ماه [؟] در آنجا گذاشتم و به‌سفر خود ادامه دادم.» متن کتیبه عیلامی در اینجا از ساده‌بودن بسیار دور است و من نمی‌توانم نسبت به دقیق بودن ترجمه‌ام تعهدی داشته باشم. به نظر می‌رسد که در پایان این مدت‌ستون یادبود احتمالاً به‌وسیله قایق و از طریق کانالی که به‌امر اوتتاش-نایریشا ساخته شده بود، به‌تیکنی^{۲۷} برده شده است. شوتروک ناخوته می‌گوید که تیکنی را هم دوست داشته است و بنابراین می‌توانیم فرض کنیم که ستون یادبود در اینجا هم یک دوره نمایش را گذرانده است تا به آن محل هم برکت بدهد. تیکنی طبق نظر قانع‌کننده گیرشمن، هفت‌تپه فعلی است، پی‌های‌دوره عیلامی آن در حال حاضر به‌وسیله دفاتر کارخانه نیشکر پوشانده شده است. و عاقبت ستون یادبود به‌شوش آورده شد. «بخاطر سعادت خود، من سنگ یادبود را برابر خدایم اینشوشیناک قرار دادم و به افتخار او نامش را بر آن کردم».

در یکی از مسافرتها به‌شهر اوتتاش، نظر شاه به ستونی جلب شد که به‌وسیله اوتتاش نایریشا در حریم مقدس «یاسیانکوک» نصب شده بود. او مدتی متفکرانه به آن نگاه کرد، و نتیجه کنکاش دقیق او این شد که این ستون یادبود هم راهی شوش شود. توضیحی که توسط این گردآورنده احساساتی داده شده، افشاگر حقایقی است: «اوتتاش نایریشا این سنگ را در حریم مقدس قرار داده بود. طبق فرمان خدا اینشوشیناک، من شوتروک

26. Hithite

27. Tikni

«خوته، آن را دریافتم و در برابر خدایم - اینشوشیناک در شوش قرار دادم». نسان و سوسه می‌شود که دربارهٔ چگونگی رسیدن خبر این فرمان به گوش شه، کنکاش کند!

حریم مقدس معبد اینشوشیناک با ستونهای یادبود و مجسمه‌های متعددش، پس از آنکه شاه غنیمتهایی را که از لشکرکشی‌اش بر علیه عیلام در ۱۱۶۰ ق.م. با خود آورده بود در آن قرار داد، تبدیل به جنگل درهمی از گارهای سنگی شد.

پادشاهی کاسیت در آن زمان چنان قدرتمند شده بود که شاه آشوری «آشور-دان»^{۲۸} اول (۱۱۷۹-۱۱۳۳ ق.م.) در تلاشهای خود برای ضمیمه کردن تعدادی از شهرهای مرزی بابل در قسمت سفلی زاب به قلمرو خود، با مقاومتی روبرو نشده بود. این مسأله هشدار می‌بود به عیلامی‌ها که آنان نیز به نوبهٔ ختد به يك رشته فتوحات مربوط به خود پردازند. در ۱۱۶۰ ق.م.، شوتروک ناخوته همراه با پسر ارشدش کوتیر - ناخوته، از شوش جدا شد، از کرخه گذشت، و به بین‌النهرین، احتمالاً از طریق دیر (بدره فعلی) حمله کرد. گزارشهای بعدی بابلی هنوز نشانه‌های اثر وحشتناکی را که عیلامی‌ها گذاشته بودند، دربردارد: «از کوهها با اسب و ارابه سرازیر شدند»، شاهزادگان بابل مغلوب شدند، «عیلامی جنگجو همهٔ معابد را غارت کرد، متعلقات آنها را برداشت و به عیلام برد». باعث تأسف است که توصیفات شخص شوتروک-ناخوته درمورد این لشکرکشی بسیار کم بجا مانده است، ما از قطعات بجامانده روشن است که سپاه عیلام صدها شهر بابل را فتح کرده است» درخود بابل، شاه عیلام فرمانروای دست‌نشاندهٔ کاسیت‌ها (زبابا-شوم-ایدینا)^{۲۹} را از تخت به‌زیر کشید و پسر خود، کوتیر ناخوته را به‌عنوان نایب‌الحکومهٔ بابل برگزید.

آنگاه شوتروک ناخوته پیروزمندانه از پایتخت خارج شد. «خدا

28. Ashshur-dan

29. Zababa-shum-iddina

اینشوشیناک من را یاری کرد. من آکاد را مغلوب کردم، مجسمه مانیش توزو^{۳۰} را نجات دادم و آن را به عیلام فرستادم». او پس از زمانی بیش از هزار سال، انتقام خود را از یکی از دشمنان سنتی کشورش، جواتترین پسر سارگن کبیر آکاد، گرفت.

شوتروک-ناخوته از آکاد به همسایگی آن سیبار رفت. «خدا اینشوشیناک من را یاری کرد، و از این رو، من بر سمپار غالب شدم، و ستون یادبود نارام سین را برگرفتم، آن را نگاه داشتم، و به عیلام فرستادم، و آنگاه آن را برابر خدایم اینشوشیناک قرار دادم.» در این فرصت، شوتروک-ناخوته طرح انتقام گیری از نوه سارگن کبیر، نارام سین را می ریخت، همان حکمران مستبد عیلام در ۲۲۸۰ که ما پیشتر، هنگامی که هیتا در اوان حکومت می کرد، به او برخوردیم. ستون یادبود معروف نارام سین، با کلمات و تصاویر، که نشانه پیروزی او بر نژادهای کوه نشین زاگرس بود، اکنون راه خود را به سوی مجموعه ستونهای یادبود شوتروک-ناخوته در شوش می گشود.

شوتروک-ناخوته خراج گزافی بر گردن مغلوب شدگان گذاشت. شهرهای بابل (در يك قطعه کتیبه از دور-کورینگالزو^{۳۱}، اوپو^{۳۲}، دور-شارولین^{۳۳}، و سبار نام برده می شود) مجبور بودند علاوه بر دیگر چیزها، ۱۲۰ تالان (حدود ۳۶۰۰ کیلوگرم) طلا و ۴۸۰ تالان (حدود ۱۴۴۰۰ کیلوگرم) نقره بپردازند، مقادیری که در آن زمان بسیار هنگفت بود. در سیبار، ستون هر می شکلی که قانون حمورابی بر آن بود، به دست فاتح افتاد. شوتروک-ناخوته، ناخودآگاه، با انتقال دادن این سنگ یادبود، خدمتی بزرگ به پژوهشگران کرد، زیرا این ستون قانون در شوش حفظ شد و نه تنها از حمله آشوری ها در ۶۴۶ قبل از میلاد جان سالم بدربرد، بلکه در تمامی طوفانهای بعدی هم که سوزیان را درهم کوبید، آسیبی ندید. درست است که شوتروک-ناخوته هفت

30. Manishtusu

31. Dur-Kurigalzu

32. Upu

33. Dur-Sharrukin

ستون از پنجاه و یک ستون متن قانونی آکادی را با قلم تراشید، اما هرگز چیزی از خود جایگزین آنها نکرد. این ستون اکنون موجب افتخار موزه وور است.

پس از آنکه شوتروک-ناخوته به شوش بازگشت، احتمالاً در ۱۱۶۰ ق.م. هنگامی که سرگرم گردآوری ستون‌های خود شد، شاهزاده کوتیر-ناخوته هنگ عیلامی ازهم پاشیده‌ای را در بابل زیر فرمان داشت. موقعیت در آنجا به هیچ وجه مطمئن نبود و از این رو، او برای احتیاط، یک کاسیتی، «لیل-نادین-آهی»^{۳۴} را به تخت نشانده بود. او به عنوان دست‌نشانده عیلام، مسئول حفظ نظم بود. تحولات بعدی بین‌النهرین را باید فقط از طریق شاه برجسته بابلی نبوکد نصر^{۳۵} اول دریافت: او به ما می‌گوید که شوتروک-ناخوته فرمانروایی بابل را به «اولین پسرش کوتیر-ناخوته» واگذار کرده بود. ما جنایات او به مراتب از خلاف‌کاریهای اجدادش بیشتر بود. «او علیه سرزمین آکاد بدخواهانه عمل می‌کرد، و یکی از پیشینیان من را (در بابل) لیل-نادین-آهی منصوب کرده بود.» اما او آخرین پادشاه کاسیتی، بزودی علیه سروران عیلامی خود قیام کرد. مدت سه سال کوتیر-ناخوته علیه بابلی‌های شورشی جنگید و آنگاه در ۱۱۵۷ ق.م. پیروزی قاطعی به دست آورد. آخرین پادشاه کاسیتی مجبور شد - همچنانکه آخرین پادشاه سلسله اور سوم، ۸۵۰ سال قبل مجبور شده بود - راه تبعید به عیلام را بییماید. فقط نبوکد نصر جزئیات را به ما می‌گوید:

کوتیر-ناخوته [بر بابل] خشمگین شد، و مانند طوفانی همه مردم آکاد را درهم کوبید. او بابل و دیگر زیارتگاه‌های معروف را به یکی از خرابه‌ها تبدیل کرد. او خدای بزرگ مردوک [اله بزرگ بابل] را مجبور کرد که از تخت جلال خود برخیزد. او مردم آکاد و سومر را به اسارت به عیلام برد. او همچنین الیل-نادین-آهی را بزرگ کشید. پادشاهی او را برانداخت و به فرمانروایی او خاتمه داد و به جای او کسی را نشاند که منشأ بابلی نداشت

و دشمن مردوك بود.

باوجود این، برتری عیلام در بابل بی مقاومت و رقیب نماند و غم و تنفیری که خشونت عیلامی‌ها - بخصوص برداشتن مجسمه مردوك - در میان مردم ایجاد کرده بود، بستر گرم مقاومتی را سامان داد که بر آن پایه‌های سلسله جدیدی شکل گرفت که به وسیله «مردوك-کبیت-اهشوی»^{۳۶} بابلی از مردم ایسین بنیانگذاری شد. در هجده سال فرمانروایی او از ۱۱۵۶ تا ۱۱۳۸، حملات و تعرضهای دایمی عیلامی‌ها ادامه داشت. اما عیلام هرگز نتوانست دومین پادشاهی ایسین را براندازد.

شاه شوتروك-ناخوتته احتمالاً چند سال پس از سقوط سروری کاسی‌ها (۱۱۵۵ ق.م.) مرد. چون هیچیک از برادرانش تا وفات او زنده نمانده بودند، پسر ارشدش طبق قانون عیلام به جای او نشست. کوتیر-ناخوتته، در حینی که هنوز شاهزاده شوش بود، به بازسازی معبد اینشوشیناک در پایتخت پرداخته بود. در کتیبه‌ای از این دوران، که او خود را در آن بسادگی به عنوان «خادم محبوب» خدا، بدون هیچیک از القاب مدنی‌اش نام می‌برد، به ما می‌گوید که چون دیوارهای زیارتگاه درونی خراب شده بود، از این رو، فرمان داد که این دیوارها خراب شود و به جای آنها دیوارهای آجری، که او با نقشهای کاملاً منحصر بفردی زینت داده بود، ساخته شود. اما بازسازی دیوارها قبل از مرگش پایان نیافت.

کوتیر-ناخوتته ممکن است حتی در حوالی ۱۱۵۰ ق.م. مرده باشد. اسناد بابلی متأخرتر داستانهای وحشتناک در مورد مرگ او می‌گویند: اینکه تنها پسر او، شاهزاده «هوتلوتوش-اینشوشیناک»^{۳۷} پدرش را بایک تیغه آهنی کشته است؛ گزارشی که بسختی قابل قبول است. این پدرکش فرضی، عموی

35. Nebuchadnezzar

36. Marduk-kabit-ahhshu

37. Hutelutush-Inshushinak

خود، برادر شاه مرده، را در طول دوران طولانی حکومتش به عنوان شاهزاده شوش در کنار خود نگاه داشت؛ پس از مرگ کوتیر-ناخوتته، همین عمو، شیلهاک اینشوشیناک با بیوه شاه قبلی، «ناخوتته-اوتو»^{۳۸}، مادر قاتل مفروض ازدواج کرد. وقتی خود هوتهلوتوش-اینشوشیناک به تخت نشست، این پدرکش فرضی، خود را مفتخرانه به عنوان پسر کوتیر-ناخوتته و شیلهاک - اینشوشیناک معرفی کرد. البته احتمالاً می‌توان ادعا کرد که این ادعاها، که در کتیبه‌ها یافت می‌شود، فقط مظاهر حيله‌گری بسیار ریاکارانه‌ای است، اما بسیار محتملتر است که کوتیر-ناخوتته به مرگ طبیعی مرده باشد و نزدیکترین کسان او سنت عیلامی را باتشکیل يك رابطه نزدیکتر با یکدیگر ادامه داده باشند.

وقتی شیلهاک-اینشوشیناک، طبق سنت عیلام، در ۱۱۵۰ ق.م. به جای برادر مستتر خود کوتیر-ناخوتته نشست، آخرین شاه بزرگ عیلام در صحنه تاریخ جهان ظاهر شد. او در عین حال هوتهلوتوش ناهوتته، تنها پسر کوتیر-ناخوتته، را نیز طبق قوانین تثبیت‌شده طولانی عیلام به عنوان شاهزاده شوش حفظ کرد.

در میان همه شاهان عیلام، شیلهاک-اینشوشیناک (به معنای «تقویت شده به وسیله خدا اینشوشیناک») است که بالاترین رقم کتیبه‌ها را، حدود سی عدد، از خود به یادگار گذاشته است که بسیاری از آنها طولی قابل توجه دارد. گرچه بسیاری اجزاء این کتیبه‌ها نامفهوم باقیمانده است، حجم فوق‌العاده مواد بدان معناست که از محتوای آنها چیزهای زیادی را می‌توان دریافت. شیلهاک-اینشوشیناک سیاست پیشینیان خود را در مورد بابل ادامه داد، و با حمله‌های مداوم به بین‌النهرین زندگی را بر سه پادشاه نخست سلسله پادشاهی دوم ایسین حرام کرد؛ اما فشار این سیاست تهاجمی بر منابع عیلامی به روشنی فوق‌العاده بوده است، زیرا وقتی نبوکد نصر شجاع در بابل قدرت گرفت، چرخ بخت سرعت برگشت و عیلام نفوذ خود را از دست داد - اما فقط

پس از مرگ شیلهاك اینشوشیناك.

او حدود سی سال حکومت کرد و بنابراین ممکن است تا زمان به تخت نشستن نبوکد نصر در ۱۱۲۴ ق.م.، زنده بوده باشد. اما در این تصویری که از این آخرین شاه بزرگ عیلام به دست می‌دهم، کمتر به خصوصیات يك نظامی فاتح توجه دارم تا خصوصیات يك بزرگ خانواده خداترس. کتیبه‌های او وفاداری عمیق غیرمتعارفی را به فامیل و سنت - بخصوص به همه افراد خاندان سلطنتی - نشان می‌دهد او باتمام قلب در فعالیتهای ساختمانی در حریم مقدس شوش شرکت می‌کرد و این امر باید لذتی واقعی به او بخشیده باشد که زیارتگاه اینشوشیناك را از پایه دوباره ساخت، و باید از این موقعیت برای حفظ کتیبه‌های بازمانده از پیشینیانش سود جسته باشد. پدرش شوتروك-ناخوته هم همین نوع توجه را در بازسازی معبد منزلت، همسر سیموت در شوش نشان داده بود؛ در این کار او به آجرهایی که کتیبه‌های شاهان پیشین را برخورد داشت باحیرت توجه کرد: «من این آجرها را تحت حفاظت خود درآوردم» و گزارش خود را چنین ادامه می‌دهد: «ومن نام و عنوان [آن شاهان] را در اینجا حفظ کرده‌ام، و آنچه ایشان نوشته‌اند در معبد باقی گذاشته‌ام، آنگاه نام خود را بر آن افزودم و آجر را در دیوار کار گذاشتم.»

در دست داشتن تنها فهرست نام پادشاهان دوره میانی عیلام را باید مدیون رغبت‌های آرشیوگرای پسر او بدانیم. آنها از طرفی محصول تعداد زیادی آجرهای اسامی معماران سلطنتی پیشین است که شاه نام خود را بر آنها افزوده و دوباره در معبد اینشوشیناك قرار داده است. آجرهای مربوط به چهارده حکمران باقیمانده است که با نام هوتران-تمپت-نابودکننده احتمالی سلسله سومری اور سوم در ۲۰۰۶ ق.م. شروع می‌شود، با ایپارت و يك سلسله کامل از نایب‌الحکومه‌های کبیر ادامه می‌یابد، و به هومبان-نومنای ایگه‌هالکید ختم می‌شود. فهرست نام شاهان دیگری که به دست ما رسیده، کار خود شیلهاك-اینشوشیناك است، که نام‌ها را روی یکی از ستونهای یادبود

خود جمع کرده است. این فهرستها را باید به مثابه ثمره زحمت خود شیلهاک-اینشوشیناک ارج نهاد؛ این سلطان آرشیویست و تاریخگزار، بروشنی این نیاز را حس کرده است که سرگذشت و دستاوردهای خود را در عرصه وسیعتر تاریخ عیلام قرار دهد. کاتالوک او از ۱۶ شاه تشکیل می‌شود که قبل از او در کار ساختن معبد اینشوشیناک کار کرده بودند و از اینداتو-اینشوشیناک، پسر برادر هوتران-تمپت تا برادر بزرگتر خود او کوتیر-ناخوتته رادر برمی‌گیرد. شیلهاک-اینشوشیناک می‌گوید، «این شاهان پیشین» در اینجا در زیارتگاه اینشوشیناک کار کرده‌اند. من کتیبه‌های ایشان را نه کنار گذاشته‌ام و نه دخل و تصرفی در آن کرده‌ام؛ آنها را دوباره نوشته‌ام و در معبد اینشوشیناک قرار داده‌ام».

می‌توان ادعا کرد که این احترام به گذشته و اجداد توأم با توجه شیلهاک-اینشوشیناک به منسویین نزدیک خودش، بی‌نظیر است. هیچ بابلی، آسوری، یا پارسی‌ای حتی تصور تدوین کتیبه‌هایی از این دست را که این مرد انجام داده، نمی‌توانست کرده باشد. درست است که نمی‌توان به‌سادگی ادعا کرد که منشأ نقش برجسته‌ای که در قلعه تول در جنوب ایذه (تصویر ۱۷) یافت شده، می‌تواند از شیلهاک-اینشوشیناک باشد، اما بمثابة تصویری از آنچه تا به حال گفته‌ایم، بسیار مفید خواهد بود. شاه و ملکه با احترام به یکدیگر خوشآمد می‌گویند، درحالی‌که دو پسر در طرف چپ و دو دختر در طرف راست قرار گرفته‌اند. در تمامی خاور نزدیک باستان هیچ «پرتره خانوادگی» قابل‌مقایسه با این وجود ندارد.

بگذارید اکنون شواهد نوشتاری این احساس خانوادگی عیلامی را بررسی کنیم. در بسیاری از کتیبه‌ها، شیلهاک-اینشوشیناک، همه فامیلش را به نام یاد می‌کند. فهرست فرزندان از نظر تعداد متفاوت است و همین متفاوت بودن ما را قادر می‌سازد که آنرا با نظم گاهشماری مرتب کنیم، زیرا طولانی‌ترین آنها باید آخرین آنها هم باشد. در یکی از کتیبه‌ها شاه به ما می‌گوید که، معبد اینشوشیناک را نه تنها به خاطر زندگی خودش، بلکه به خاطر

زندگی آن دسته از کسانی که نامشان را به ترتیب اولویت ذکر می‌کند، با آجر پخته تعمیر کرده است. این فهرست اسامی، همچنانکه می‌توان حدس زد، با نام ملکه «ناخوتته-اوتو» بیوه برادرش که بعدها - باوفاداری به سنت سلطنتی عیلام- با او ازدواج کرده است، شروع می‌شود. از ناخوتته-اوتو که نامش ممکن است به معنای «خورشید-زهدان» باشد، به عنوان «همسر دوست‌داشتنی» او یاد شده است. غیرممکن نیست که این زن، خواهر خود او (و در نتیجه خواهر کوتیر-ناخوتته) بوده باشد.

پس از نام ملکه، شاهزاده‌ها و شاهزاده خانمها به ترتیب سنی یاد شده‌اند. فهرست با نام هوتو-لوتوش-اینشوشیناک شروع می‌شود، هرچند او پسر شخص شیلهاک - اینشوشیناک نبود، بلکه پسر برادر بزرگترش کوتیر-ناخوتته بوده است. این امر تفاوتی به وجود نمی‌آورد، عامل تعیین‌کننده همیشه این بود که هوتو-لوتوش-اینشوشیناک پسر ارشد «ملکه» بود. همین امتیاز موقعیت بود که به تخت نشستن بعدی او را قبل از پسران خود شیلهاک-اینشوشیناک تضمین کرد. از ازدواج میان شیلهاک-اینشوشیناک و ناخوتته-اوتو هشت فرزند متولد شدند. اول دو دختر (ایشنیکاراب-دوری و اوروتوک - الهالاهو) و آنگاه دو پسر، که از این دو اولین آنها شیلهینا-همرو-لاگامار، پس از برادر ناتنی‌اش هوتو-لوتوش-اینشوشیناک نفر بعدی برای صعود به تخت سلطنت بود حقی که در عمل هم مورد استفاده قرار گرفت - اما تاریخ‌درمورد دومین پسر کوتیر-ناپیریشا هیچ چیزی برای بازگفتن ندارد. پنجمین فرزند يك دختر دیگر بود، اوتو-ا-هی-ه-پینیکیر یعنی «من زهدان او را وقف پینیکیر کرده‌ام»؛ ششمی يك پسر بود، به نام تمپت-تورکا-تاش، هفتمی يك پسر به نام لیل-ایرتاش، و هشتمین يك دختر به نام پار-اولی بود. از میان نه نفر شاهزاده و شاهزاده‌خانم ذکر شده در کتیبه، این دختر تنها کسی است که توصیف شده است. پدرش شیلهاک-اینشوشیناک با عطوفت او را «دختر عزیزم، فرزند شادی‌آورم» می‌نامد - با این کلمات است که پار-اولی نازدانه به تاریخ عیلام وارد می‌شود.

احساس عمیق خانوادگی شیلهاک-اینشوشیناک در اعتقادات مذهبی عیلامی او ریشه داشت؛ او، بیشتر از هر فرمانروای عیلامی دیگر، به ساختن و خوب نگاه داشتن معابد توجه داشت. در يك مورد به ما می گوید، وبارضایت هم، که رویهم بیست «معبد باغدار» را در قسمتهای مختلف کشور بنیان گذاشته است، برای هومبان، پینیکیر و لاگامار، اما بالاتر از همه برای اینشوشیناک.

شاه خود را بویژه به اینشوشیناک نزدیک احساس می کرد؛ وقتی او را طرف خطاب قرار می دهد، از او فقط به عنوان يك شاه سخن نمی گوید، بلکه به عنوان مرد مؤمنی که به پشتیبانی و تأیید خدایش امیدوار است حرف می زند، به این جهت است که اغلب کتیبه های او به اینشوشیناک «خدای بخشنده ای که نامش را به من داد» وقف شده است. بسیاری از دعاها، که معمولاً همسر دوست داشتنی اش ناخوته-اوتو هم در آنها شریک است خطاب به این خداست؛ این دعاها در کتیبه های مختلف مرتباً تکرار می شود، اما هرگز يك نمونه ثابت نیست، «ای اینشوشیناک، تو ای خدای شهر من، بر من رحمت آور، من شیلهاک-اینشوشیناک، و ناخوته-اوتو با قربانی تورا درخواستهایم. تو همیشه دعای ما را اجابت کرده ای - اکنون خواست ما را برآور!» یا آنکه شیلهاک از طرف خود می گوید: «دعای مرا اجابت کن، آنچه من می گویم بکن!»

اما، شاه فقط به اینشوشیناک متکی نبود. بالعکس، معتقد بود که همه خدایان دیگر هم متمایل به او هستند: «شود آیا که خدایان انشان، و خدایان شوش، به ما شادمانی ارزانی دارند، شادی من و شادی ناخوته-اوتو، شود آیا شیطان از شوش دور باشد!» این قسمت کنده شده روی سنگ، بیانگر امید اوست به اینکه بر دشمنانش پیروز خواهد شد. در دعاها و عباراتی مورد استفاده قرار می گیرد که بسیار شبیه واژه هایی است که پانصد سال پیش به وسیله نایب الحکومه کبیر سایو-پالار-هوهپک به کار برده شده و دلالت بر شخصیت محافظه کارانه عیلامی دارد. «ای خدا اینشوشیناک لشکر دشمن را نابود کن! نام و نوع ایشان را زیر پا له کن! ایشان را بسوزان، پوست بکن، و

کباب کن! باشد که آتش دشمن را فروبلعد و متحدان او بر سیخ کباب شوند! سوخته و پوست کنده در زنجیر پیاپی من افتاده باشند!»

این نفرین‌های شیلهاک-اینشوشیناک ما را به اردو کشی نظامی که قبلاً ذکر شد، برمی گرداند. روشن است که این نفرینها متوجه بابل و شاهان دومین سلسله ایسین است، اما درعین حال مبین این هم هست که پیروزیهای پیشینیان او، شوتروک-ناخوتته و کوتیر-ناخوتته به هیچ وجه همیشگی نبوده است. نیروی انسانی عیلام برای تضمین این امر کافی نبود، در نهایت امر، فقط نواحی پراکنده اطراف کوهپایه‌های زاگرس بود که متناوباً تحت کنترل عیلام بود. درست است که در شوش، قطعات ییشماری از ستونهای یادبود شیلهاک-اینشوشیناک پیدا شده است، اما تصویر دقیقی از جنگ‌های او را به دست نمی دهد. یکی از این ستون‌های یادبود شامل يك گزارش رسمی جنگی است، اما بسیار درهم و تقریباً نامفهوم است. از آنجا که نمی توانیم شرح سفرهای نظامی جداگانه او را روشن کنیم، يك نظر کلی باید کافی باشد.

به احتمال قوی اغلب حملات او از معبر مشکل و استراتژیک دیر (بدرا) به بین النهرین صورت می گرفته و آنگاه در جهتی کاملاً شمالی ادامه می یافته است. اولین ناحیه‌ای که باید تسخیر می شد، ناحیه اطراف دیاله، نرسیده به «دروازه آسیا» در جاده نظامی بابل به مرتفعات ایران بود. لشکرهای عیلامی در طول آن پیشروی کرده و یالمان (هولوان فعلی) را گرفتند. شیلهاک-اینشوشیناک مثل پدرش شهر کارینداش (کرد) را فتح کرد. باعث تأسف است که از ستونی که به افتخار پیروزی او برپا شده بود، فقط چند خطی به جا مانده است، اما همین چند خط هم تصویری از نحوه حمله خشونت بار «سربازان شاخکدار» عیلامی را به سرزمین دشمن در ذهن القا می کند: «همه بازماندگان شاه کارینداش، همسران او، زنان متعه‌ای و خویشانش یکجا گرد آورده و به تبعید برده شدند و [...]» در این نقطه کنیه قطع می شود و خواندن ادامه متن به عهده تخیل ما می ماند. احتمالاً شیلهاک-اینشوشیناک پس از آنکه یکبار دیگر جاده نظامی مورد نزاع را به مثابه ملك عیلامیان

تثبیت می‌کند، از طریق کوههای لرستان به سوزیان بازمی‌گردد.

جنگهای بعدی از منطقه دیاله به شمال گسترش یافت. عیلامیان کوههای ابه (جبل همزین) را تصرف کردند و مادگّا (توزخورماتلی فعلی) را گرفتند. به این ترتیب شیلهاک-اینشوشیناک وارد قلمرو آشوری‌ها شده بود، اما با پیروزی بر اورگارسالو نزدیک زاب سفلی، شاه آشوری آششوردان^{۳۹} را از سرزمینی که او از شاه قبلی، شاه بابل، در ۱۱۶۰ ق.م. گرفته بود، محروم کرد. با اشغال شهرهای آزانّا (کرکوک) و تیتورو (الطون کوپرو) توسط عیلامی‌ها، شکست مهمتری خورد. جی.سی. کامرون اظهار نظر کرده است که همین شکست بود که موجب سقوط و مرگ بعدی شاه آششوردان اول شد، چرا که پس از چهل و شش سال سلطنت پیر و ضعیف شده بود. اگر این نظر درست باشد، حمله شیلهاک-اینشوشیناک باید در ۱۱۳۳ ق.م. صورت گرفته باشد.

د راین زمان بابل جنوبی تحت حکمرانی شاه ایتی-مردوک-بالاتو^{۴۰}، دومین فرمانروای سلسله دوم پادشاهی ایسین قرار داشت. او که در مورد وضعیت خود هراسان شده بود، تا عیلامی‌ها را غافلگیر کند، اما شیلهاک-اینشوشیناک وقت را به هدر نداد و حمله مجددی کرد، از دجله گذشت، بر بابلیان پیروز شد، ایشان را در حال فرار در جهت غرب به سوی فرات تعقیب کرد، و پیروزی دیگری به دست آورد. این احتمالاً علامت پایان حکومت ایتی-مردوک-بالاتو بود. در ۱۱۳۰ ق.م. نینورتا-نادین-شومی^{۴۱} به عنوان شاه ایسین به جای او نشست و در ۱۱۲۴ ق.م. نبوکد نصر اول چهارمین پادشاه سلسله دوم ایسین جانشین او شد. محتمل است که شیلهاک-اینشوشیناک در همان اوان درشوش مرده باشد، و در همین زمان حکومت نبوکد نصر بود که بابل حمله سرنوشت‌ساز را به عیلام برد.

39. Ashshur-dan

40. Itti-Marduk-balatu

41. Ninurta-nadin-shumi

وقتی شیلهاك-اینشوشیناك درحوالی ۱۱۰۲ ق.م. مرد، برادر جوائترش شیموت-نیکا-تاش^{۴۲} قبلا مرده بود، و بنابراین تخت و تاج نصیب بزرگترین پسر ملکه ناخوته-اوتوشه که نامش «هوته-لوتوش-اینشوشیناك» به معنای («خدا اینشوشیناك از کارهای او راضی است») بود. کتیبه‌های او که در عیلام یافت شده، نه متعدد و نه خیلی مشروح است، اما با وجود این در زمره آگاه-کننده‌ترین کتیبه‌های عیلامی است، زیرا با وضوح خاصی بسیاری از ویژگی‌های زندگی عیلامی را روشن می‌کند.

با کمال تعجب هوتو-لوتوش-اینشوشیناك عناوین قدیمی و قابل احترام پیشینیانش را کنار گذاشت، زیرا او دیگر خود را «شاه انشان و شوش» نمی‌خواند، بلکه «توسعه‌دهنده پادشاهی، سلطان مطلق [menir؟] عیلام و شوش» می‌نامید. احتمال دارد که این عبارات بیانگر سازماندهی دوباره قانون اساسی باشد؛ به هر تقدیر، متونی که به پادشاه جدید مربوط می‌شود، این احساس را به دست می‌دهد که شکوه سلاطین قبل از او بی‌فروغ شده است.

هوتو-لوتوش-اینشوشیناك يك چارچوب (لولای) سنگی جدید را برای معبد خدایان دوگانه شیموت و منتز در شوش وقف کرد، اگرچه این هدیه در اصل به خاطر الهه انجام گرفته بود. این پادشاه همیشه ترجیح می‌دهد درخواستهایش را خطاب به الهه‌ها بکند، بخصوص خطاب به ایشنیکاراب و اوپورکوپاك. خدا اینشوشیناك معمولا گذرا و با تنزل دادن مقام او یاد می‌شود و از ذکر نام دیگر خدایان مذکر، حداقل در منابع موجود-به‌طور کامل چشم‌پوشی شده است. کتیبه روی این چارچوب (لولای) سنگی چنین خوانده می‌شود: «ای الهه منتز، الهه بزرگ! من هوتو-لوتوش-اینشوشیناك هستم، پسر کوتیر-ناخوته و پسر شیلهاك-اینشوشیناك، وسعت‌بخشنده پادشاهی، من زندگی خودم، زندگی ناخوته-اوتو، مادر بزرگوارم، و زندگی برادران و خواهرانم، را می‌خواهم، و از این‌رو، این چارچوب را از سنگ ساخته‌ام و به

معبد الهه منزلت و خدای عیلامی سیموتا آورده‌ام.»

طنین گفته‌های هوت‌ه لوتوش-اینشوشیناک به گوش مردمان امروزی غریب می‌نماید، چرا که او خود را به‌عنوان پسر دو پدر توصیف می‌کند، نه تنها پسر پدر واقعی خود کوتیر-ناخوتته، بلکه پسر برادر پدرش شیلهاک-اینشوشیناک هم. این حقیقت که هردوی این پادشاهان به‌نوبه خود خواهر (احتمالی) شان ناخوتته-اوتو را به همسری برگزیدند، از دید این پسر نه تنها به‌عنوان توجیه منطقی منشأ پدری دوگانه داشتن، بلکه افتخار مثبتی هم تلقی می‌شود. و این همه ماجرا نیست؛ در کتیبه‌ای دیگر هوت‌ه لوتوش-اینشوشیناک خود را حتی به‌عنوان «پسر» شوتروک-ناخوتته، کوتیر-ناخوتته، و شیلهاک-اینشوشیناک نام می‌برد؛ درواقع این سه نفر پدر بزرگ، پدر، و عموی او بوده‌اند. راه حل این معما در این حقیقت نهفته است، که شکی هم در آن نیست، که عیلامیان برای «پسر» دو کلمه داشتند، با دومعنا و دلالت کاملاً متفاوت. این امر نیز گواهی است بر جس خویشاوندی بسیار خاص عیلامی‌ها، حسی که ما امروز اصولاً قادر نیستیم مثل آنها تجربه کنیم: تمایزی میان حق وراثت مرد یا زن، که امروز حتی در زیست‌شناسی ناشناخته است.

از کتیبه روی چارچوب در می‌توانیم نتیجه بگیریم که مادر پادشاه، ناخوتته-اوتو در زمان تبعیه چارچوب هنوز زنده بوده است. او در متون بعدی ظاهر نمی‌شود و بنابراین مدت زیادی پس از دو شوهر، یا دو برادرش، زنده نمانده است. کتیبه درعین حال ثابت می‌کند که هوت‌ه لوتوش-اینشوشیناک فرزندی نداشته است، زیرا بلافاصله پس از مادرش، برادران و خواهرانش را نام می‌برد. این افراد درواقع نابرداری و ناخواهری‌های او بودند، فرزندان که از ازدواج مجدد مادرش با عمویش شیلهاک-اینشوشیناک بوجود آمده بودند. در چشم عیلامی‌ها این امر تفاوت نمی‌کرد؛ نکته مهمتر نسبت ایشان بود که به «مادر بزرگوار» می‌رسید، کسی که درواقع مشروعیت آنان را به‌ثبوت می‌رساند.

تنها اطلاع ما درمورد سیاست خارجی عیلام تحت حکومت هوت‌ه

لوتوش-اینشوشیناک در گزارشهای نبوکد نصر اول یافت می‌شود، که نومی‌دانه می‌کوشید برتری عیلام را در بین‌النهرین جنوبی براندازد؛ و در ۱۱۱۵ ق.م. او با اکراه زیاد تصمیم گرفت به عیلام حمله برد.

نوشته‌های نبوکد نصر روشن می‌کند که به چه قیمت گزافی به حمله می‌پرداخت: «من باترس و اضطراب و نومیدی باخود گفتگو کردم، من مانند پیشینیانم نخواهم بود، آنانی[؟] که در عیلام تحلیل رفتند؛ مرگ را بر این زندگی ترجیح می‌دهم.» اشاره او احتمالاً به نینورتا-نادین-شومی ایسینی، شاهی است که در تبعید بوده و از ۱۱۳۰ تا ۱۱۲۵ حکومت کرده بود؛ در غیر این صورت، آخرین پادشاه کاسیتی که در ۱۱۵۷ توسط کوتیر-ناخوتته تبعید شده بود، نمی‌توانست تا این زمان زنده بوده باشد. از اینجا می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که شیلهاک-اینشوشیناک در پیشروی پیروزمندانه‌اش به سوی فرات، سومین شاه سلسله دوم ایسین را گرفته و او را به عیلام برده بوده است. به هر تقدیر، نبوکد نصر در برابر چنین سرنوشتی، با گردآوری تمام نیرویی که ممکن بود فرا بخواند، مقاومت می‌کرد.

او به سخن خود ادامه می‌دهد: «من از جنگ با عیلامیان پرهیز نخواهم کرد، من باز نخواهم گشت. و از این رو، من باقیه لشکرم در سراسیمی اوقنو (کرخه) منتظر او ماندم، اما نرگال قدرتمندترین خدایان به جنگجویان [بیمار] من حمله کرد.» در این نقطه، در لوحه گلی يك جای خالی وجود دارد و بعد گزارش ادامه می‌یابد: «من از مرگ ترسیدم و جرأت نکردم جنگ را شروع کنم، و باز گشتم. در شهر کر-بور-اپیل-سین^۴ ماندم، چنانکه گویی مشغولم. شاه عیلامی [هوته لوتوش-اینشوشیناک] آمد و من از شهر فرار کردم. من بر بستر استغاثه و افسوس افتادم و خدایان را به گریه طلب کردم...» بقیه کتیبه شکسته، اما در عاقبت کار او شکی نباید کرد: نبوکد نصر تسلیم عیلامیان شد و تمامی امیدش را در مورد خود و قلمروش در ایسین از دست داد.

با این همه، کمک از يك گوشه غیرمنتظره رسید. به نظر می‌رسد که شاه عیلام قلمرواش را تحت کنترل بسیار شدید اداره می‌کرده است، زیرا نه تنها دو

تن از کاهنان بسیار بانفوذ و خدای آنان ریا، از سوزیان به کمک نبوکد نصر آمدند، بلکه شاهزاده بت-کرزیابکو^{۴۴} نیز در منطقه مرزی عیلام، دیر، به پیمان خود با عیلام خیانت کرد و به سوی بابل رفت. نبوکد نصر سرشار از امیدی جدید، بلافاصله شاهزاده «لاکتی-شیخو»^{۴۵} را به عنوان فرمانده ارابه‌های جنگی‌اش منصوب کرد و در سال ۱۱۱۰ ق.م. از دیر به عیلام حمله جدیدی برد؛ جزئیات این نبرد در يك منشور سنگی آزادی که شاه به متحدش، لاکتی-شیخو، به پاس کمک به بازگشت پیروزمندانه نبوکد نصر به وطن و کسب امتیازات مشخصی در ناحیه بت-کارزیابکو، بخشیده، منشور به این ترتیب خوانده می‌شود:

نبوکد نصر که به وسیله مردوک، شاه خدایان، فرستاده شده بود، سلاح برگرفت تا انتقام آکاد را بگیرد. در ماه تموز (حوالی ژوئیه) سی ساعت به جنگ برخاست. [سنگهای] طول راه مثل آتش می‌سوخت، آب تمام شد. اسبها از خستگی مردند، پاهای مردان قدرت خود را از دست داد. اما شاه برگزیده به راه خود ادامه داد، از سرزمین غیرقابل دسترس تترسید، اسبها را در یوغشان به پیشروی ترغیب کرد. لاکتی شیخو، شاهزاده بت-کارزیابکو، فرمانده ارابه‌های جنگی او، که جایگاهش در دست راست شاه بود، سرور خود را در اوقات سختی تنها نگذاشت و ارابه‌های خود را به جلو راند. شاه قدرتمند به ساحل اولای رسید و دو فرمانروا (هوته-لوتوش-ایتشوشیناک و نبوکد نصر) به جنگ دست گشودند. در بحبوحه جنگ، شعله‌ها بالا می‌رفت، غبار نور خورشید را پوشانده بود، و کشمکش مثل طوفانی برانگیخته می‌شد...

در این موقع، بخت در جنگ یار بابلیان بود. «هوته لوتوش، شاه عیلام، خود را در کوهستانش مخفی کرد.» این عبارت رمزآمیز نشان می‌دهد

43. Kar-bur-apil-sin

44. Bit-Karziabku

45. Lakti-Shikhu

که هوته لوتوش-اینشوشیناک در این موقع مرده است. «شاه نبوکد نصر پیروزمند بود، بر سرزمین عیلام غالب شد و گنجینه‌های آنرا غارت کرد.» گرچه این برتری بابل بر عیلام دایمی نبود، اما جنگی که در کناره‌ی اولای نه‌چندان دورتر از شوش، صورت گرفت، سرنوشت بعدی مبارزه را رقم زد. قرن‌ها بعد، این پیروزی سرنوشت‌ساز هنوز فراموش نشده بود، ستاره‌شناسان بابلی در گزارشهای تاریخی خود آنرا با يك قران سماوی چنین مربوط می‌کنند که: «نبوکد نصر عیلام را درهم شکست»، و قران گذشت. باید فرض کرد که «شیلهانا-هامرو-لاگامار»، بزرگترین پسر شیلهاک-اینشوشیناک طبق سنت قدیمی عیلام، به‌عنوان بزرگترین برادر (نابرداری) هوته لوتوش-اینشوشیناک متوفی، به تخت نشسته است. ما در مورد حکمرانی او هیچ نمی‌دانیم.

به نظر می‌رسد که در این دوران، حوالی ۱۱۱۰ ق.ق، شوش چنان شدت آسیب دیده بود که برای مدتی موقعیت خود را به‌مثابه پایتخت عیلام از دست داد. به هر حال، برای حدود چهار قرن هیچ متنی از این شهر باقی نمانده است. سالهای آخر سلطنت شوتروکیدها در همان نوع ابهامی فرو رفته که پایان شاهی سلسله‌های اوان، سیماشکی و ایپارتی دوران کلاسیک بزرگ عیلام به‌ناگهان خاتمه می‌یابد و «مابقی آن سکوت است».

بخش هفتم

سلطنت آخرین

(۷۵۰-۶۴۰ ق.م.)

پس از پیروزی نبوکد نصر در کناره اولای، تقریباً سیصد سال گذشت تا سکوت کامل متون [درباره عیلام] شکست. این امر اولین بار در ۸۲۱ ق.م.، زمانی پیش آمد که شاه آشوری، شمشي اواد پنجم، سپاهی متشکل از عیلامیان، چالدي‌ها و آرامی‌ها را در هم شکست. خود عیلام تا ۷۴۲ ق.م. وقتی که از تقویم بابلی درمی‌یابیم که «شاه هومبان-نیکاش»^۱ در عیلام به تخت نشست، دوباره در صحنه تاریخ ظاهر نمی‌شود. منابع عیلامی بعدی هم به پدرش هومبان-تاهراه^۲ اشاره می‌کنند که احتمالاً بنیانگذار سلسله جدید در اواسط قرن هشتم قبل از میلاد است.

این سلسله جدید پادشاهی عیلام کمی بیشتر از يك قرن سلطنت کرد. تاریخ این سلسله با دو ویژگی مشخص می‌شد: اولین ویژگی تلاش عیلام بر علیه آشور بود، که به تازگی در بین‌النهرین قدرت برتر شده بود و استیلای آن، رقابت سنتی میان عیلام و بابل را به اتحاد نزدیکی بدل کرده بود، و

1. Humban-nikash

2. Humban-tanrah

دومین ویژگی، ظهور مادها و پارس‌ها در کوههای ایران بود. شروع مهاجرت آریان‌ها به ایران را می‌توان به دوران حدود ۱۰۰۰ ق.م. برگرداند. مادها و پارس‌ها اول منطقه‌ای را اشغال کردند، که روزی گوتیوم نامیده می‌شد و اکنون کردستان ایران است و در جنوب دریاچه اورمیه و در طول جاده نظامی میان بابل و ری در تهران قرار دارد. در اینجا اول بار شاه آشوری شلمنصر^۳ سوم در ۸۳۵ ق.م. روبرو شدند. در اوایل قرن هفتم قبل از میلاد، پارس‌ها خود را از مادها، هم‌نژاد خود، کناره گرفتند و در طول زاگرس به جانب شرق مهاجرت کردند و در آنجا منطقه پارس را که پس از آنها به این نام خوانده شده (به یونانی پرسیس) و اکنون در اطراف شیراز است، اشغال کردند؛ از این پایگاه ایشان تحت حکومت شاهانشان تیس‌پس^۴ و کورش اول از خاندان هخامنشی به طرف شرق رو آوردند، و با پیشرفت در طول جاده نظامی پرسپولیس به شوش، متصرفات عیلام را در انشان بتدریج تصرف کردند. این دو رویداد، حملات مداومی که عیلام بر علیه آشور انجام داد و تصرف تدریجی قلمرو شرقی آن به وسیله پارس‌ها، پادشاهی متأخر عیلام را تا به آن درجه ضعیف کرد که در ۶۴۰ ق.م. عاقبت به آشور بانیپال تسلیم شد.

همراه با این سقوط سیاسی، صورت نظام فدرال قدیم عیلام به نوعی هیأت سیاسی تبدیل شد که پیوندهای درونی آن بسیار ضعیف بود. اعضای خاندان سلطنتی دوران متأخر عیلام چنان بایکدیگر اختلاف پیدا کردند که در مواردی شاه شوش فراموش می‌شد و همسایگان بابلی شاهزاده عیلام غربی را به جای پادشاه واقعی، شاه عیلام می‌شناختند. تا آنجا که امکان داشت سیاستمداران آشوری از این اختلاف میان برادران فرمانروا در عیلام بهره برداری می‌کردند؛ فقط چند شخصیت مسلط از فضای تاریکی که پادشاهی متأخر عیلام را از نقطه نظر تاریخی فرا گرفته بود، ظهور کردند. در میان این شخصیتها،

3. Shalmaneser

4. Teispes

یکی بنیانگذار واقعی این سلسله، شاه هومبان-نیکاش است که بیست و پنج سال تا ۷۱۴ ق.م. بر عیلام سلطنت کرد.

درباره او هیچ سند عیلامی موجود نیست، اما تاریخهای بابلی نه تنها او را یاد کرده، بلکه ستوده است و به ما آگاهی می‌دهد که، هومبان نیکاش در ۷۲۰ ق.م. بر شاه بزرگ آشوری، سارگن، در نزدیکی دیر غالب شد: «او شکست نابودکننده‌ای به آشوری‌ها داد». شاه مروداخ-بالادان^۵، شاه بابل شتاب کرد سپاهی را به کمک عیلامیان بیاورد، اما چون به موقع به جنگ نرسید، بازگشت؛ حتی این اولین متن باقیمانده از دوران متأخر عیلامی، صحنه آخرین لحظات تاریخ عیلام، تا سقوط نهایی را روشن می‌کند: «عیلام همراه متحدش بابل، همه کوشش خود را برای دفع حمله آشور به کار برد، تا وقتی که عاقبت مجبور به تسلیم شد.»

سه سال پس از پیروزی، در ۷۱۷، «شوتور-ناخوته»^۶ «پسرخواهر» هومبان-نیکاش به جای او نشست. او یکی از قابل توجه‌ترین شاهانی است که سلسله پادشاهی متأخر عیلام به وجود آورد، و علاوه بر این، او تعدادی کتیبه برای ما به جا گذاشته است که از طریق آنها ترسیم خطوط شخصیت او امکان پذیر است.

شوتور-ناخوته پسر فردی ناشناخته به نام ایندادا^۷ بود این آگاهی را هم نه از طریق خود او بلکه از سنگ نبشته‌ای در می‌یابیم که توسط امیر دست-نشاندش هانه در کوههای آیاپیر (ایذه/مال‌امیر)، کنده شده شوتور-ناخوته خود را با عنوان «شک»^۸ شاه «هومبان-نیمنا» توصیف می‌کند، مطلبی که بعداً به آن برخوایم گشت. شوتور-ناخوته در اولین کتیبه خود لقب قدیم و پرافتخار «شاه انشان و شوش» را به خود می‌دهد و خود را «وسعت-بخشنده پادشاهی» هم می‌خواند. حتی از محتوای این کتیبه هم می‌توانیم

5. Merodach-baladan (مردوخ، مردوک؟)

6. Shutur-nahhunte

7. Indada

8. Shak

آرزوی او را برای حفظ شکوهی که وارث آن بود و نیز ادامه راه گذشتگان نام آورش، دریابیم.

اشتیاق شوتور-ناخوته به کسب شهرت و بزرگی، تجلی حیرت‌آوری داشت: در همه کتیبه‌های بعدی نامی را که کمی با نام اصلی‌اش متفاوت است، به کار می‌برد - به‌طور ناگهانی نام او شوتروک ناخوته می‌شود. تاریخ‌گزار درمی‌یابد که باید نام شوتور-ناخوته را به «شوتروک-ناخوته» دوم تغییر دهد، گرچه معاصرین او میلی به این تغییرام نداشته‌اند و برخی کاملاً آن را ندیده گرفته‌اند. مثلاً امیر دست‌نشانده‌اش در آیاپیر، هانه، به‌استفاده از نام قدیمی او شوتور-ناخوته ادامه داد و بابلی‌ها هم، چه متحدش بودند و چه نبودند، همین کار را کردند. این آشوریان بودند که اول‌بار تصمیم گرفتند. دشمنشان را در عیلام جدی بگیرند و نام جدید او را پذیرفتند؛ زیرا که این تغییر نام بخشی از تلاشی بود که می‌خواست به دنیا نشان دهد که شوتروک ناخوته دوم بر آن بود تا راه شوتروک-ناخوته کبیر قرن دوازدهم قبل از میلاد را ادامه دهد، و این امر به‌مثابه مقابله با برتری آشوری‌ها در بین‌النهرین تلقی می‌شد. اما شاه سارگن به امور دیگری اشتغال داشت و موضوع را موقتاً به‌دست فراموشی سپرد.

شوتروک-ناخوته دوم در یکی از کتیبه‌هایش، دیگر خود را به‌عنوان «شاه انشان و شوش» نام نمی‌برد، بلکه به‌عنوان «توسعه‌بخشنده قلمرو خود، فرمانروای عیلام، خدمت‌گزار محبوب خدایان هومبان و اینشوشیناک» یاد می‌کند. این کتیبه حاوی يك تذکر بسیار روشنگر است و آن اینکه سه پادشاه که زمانی قدرتمند بوده‌اند، برای کامیابی او متحد شده‌اند و به‌همین دلیل تاج و تخت به‌او رسیده است. این تذکر در ارتباط با تاریخ مذهبی و روحانی عیلام بسیار حائز اهمیت است. واضح به‌نظر می‌رسد که برای اتحاد و مداخله در امور جهان‌خاکی به‌ارواح درگذشتگان تکیه می‌شده است. از نظر تاریخی هم این نکته جالب است، زیرا از سه «پادشاه قدرتمند»ی که شوتروک-ناخوته برای حمایت روحانی ایشان دعا می‌کند، ما تا به‌حال فقط

دو نفر اول را شناخته‌ایم، یعنی هوتت لوتوش-اینشوشیناک و شیلهان-همرو-لاگمار، آخرین دو نفر از سلسله شوتروکیدها. سومین نفر فردی است به نام شاه هومبان-نیمنا، که شوتروک ناخوتت در تمام کتیبه‌هایش خود را به عنوان «شک» او توصیف می‌کند. لازم به تذکر نیست که در اینجا «شک»، نمی‌تواند معنای «پسر» را داشته باشد، بلکه مفهوم «فرزند ذکور» یا «جانشین ذکور» را دارد. به احتمال زیاد، این هومبان-نیمنا آخرین فرد خاندان شوتروکیدها بوده است، احتمالاً نوه شیلهاک-اینشوشیناک و کسی که از جهات دیگر ناشناخته است.

هنوز این پرسش باقی است که آیا شوتروک-ناخوتت دوم واقعاً از نسل این پادشاه بوده است یا نه؛ اما این نکته حائز اهمیت است که شاهان جدید عیلام خود را از نسل شوتروکیدها می‌دانسته‌اند. به این ترتیب سه قرن و نیم فاصله میان ۱۱۰۰ و ۷۵۰ قبل از میلاد، نه تنها از نظر متون دورانی کاملاً مسکوت مانده نیست، بلکه در عین حال سالهای گذار مداوم و فعال پادشاهی است: شوتروک-ناخوتت دوم خود را «فرزند» شوتروکیدها می‌دانست، درست همان‌طور که هوتت لوتوش-اینشوشیناک بر این اعتقاد بود و پیش از او، ایگه-هالکید و هومبان - نو منا خود را نوادگان اپارتی شیلهاها و خواهرش می‌دانستند. اپارتی‌ها به نوبه خود، خود را وارث شاهان سیماشکی می‌انگاشتند که آنها هم احتمالاً خود را ادامه‌دهنده خاندان سلطنتی اوان می‌دانستند. تمام دوره دوهزار ساله، گواهی است بر نوعی احساس ناگستنی هویت تاریخی، توجه آگاهانه به وفاداری خانوادگی، که واقعاً شگفت‌آور است.

متأسفانه قسمت دوم کتیبه شوتروک-ناخوتت، کتیبه‌ای که او در آن به «سه پادشاه قدرتمند» متوسل می‌شود، هنوز در بیشتر قسمت‌ها، نیاز به روشن‌گری دارد. اما روشن است که شاه، باکمک خدایش اینشوشیناک به شهر کارینداش غالب شده بود؛ شوتروک-ناخوتت دوم، چنانکه نام بزرگش ایجاب می‌کند، باید تا کنند فعلی، در طول جاده نظامی بابل به‌ری پیش رفته باشد. احتمالاً در همین جنگ بود که او لشکرش را از طرف لرستان هدایت کرد،

از خرم آباد (که احتمالاً روزی سیماشکی بوده)، نهاوند و هرسین گذشت و از طریق کرمانشاه به کرد رفت. محتمل به نظر می‌رسد همین «توسعه قلمرو» است که در يك ستون یادبود پیروزی شوتروک-ناخوتته دوم توصیف شده؛ کتیبه بیشتر از ۸۰ خط و قسمت اعظم آن غیرقابل ترجمه است. شاه در این کتیبه به ما می‌گوید که رویهمرفته بر ۳۲ نقطه غالب شده است. از نام مکانهای متعدد، تا امروز فقط یکی را می‌توان با اطمینان روی نقشه پیاده کرد: سرزمین ارمن، که شوتروک-ناخوتته دوم مدعی تسخیر آن است که همان هلووان (سرپل) امروزی است. بنابراین لشکرهای عیلامی از کارینداش/کردند فراتر رفته از معبر پی‌طاق گذشته و به کرانه دشت بین‌النهرین سرازیر شده‌اند.

شوتروک-ناخوتته دوم هر وقت بر شهری غالب می‌شد، کاهن اعظم خود شوترورو را می‌فرستاد تا حیوانات قربانی را به عنوان باج گردآوری کند و مجسمه شاه عیلامی را برپا دارد. شوتروک-ناخوتته دوم به نشانه سپاسگزاری از خدایانی که در این پیروزیها یاریش کرده بودند، ستون یادبود پیش گفته را در معبد اینشوشیناک در شوش برپا کرد و در همان روز برپا کردن آن، روز ۲۵ ماه لائلوبه^۹ (حدود اواسط اکتبر-متأسفانه سال آن از قلم افتاده است) يك قوچ اخته برای کاهن معبد، دو قوچ اخته برای کاهن اعظم و علاوه بر آن يك پیمانه آرد برای شهود قربانی روزانه برقرار کرد. شاه الهه لاگامار و پینیکیر را هم فراموش نکرد و تهدید کرد که اگر کسی هم به ستون یادبود و وقف‌نامه ضمیمه آن آسیب رساند، به نفرین خدای خورشید ناخوتته گرفتار می‌شود و او «نامش» را برخواهد انداخت.

در سایه خط‌مشی توسعه طلبانه شوتروک-ناخوتته، امیر دست‌نشانده‌اش هانه، پسر تاهیهی^{۱۰} در حال ساختن قلمرو کوچک خود در استان کوهستانی آیاپیر بود. دربار او دقیقاً از نمونه دربار شاهی در شوش الگوبرداری شده بود. شاهزاده هانه بر آیندگان بیشتر از آنچه حقش بوده تأثیر گذاشته است،

9. Lanlube

10. Tahhihi

چرا که او و وزیر کاردانش براین نتیجه رسیدند که آثاری را روی صخره‌های کوه‌های دوطرف دره ایدز نقش کنند. این نقشها نه تنها شامل تعداد زیادی تصویر برجسته بود، بلکه سه کتیبه عیلامی را هم دربرمی گرفت که از میان آنها دوتا باوضعیتی تقریباً کامل و بی نقص برای ما مانده است. یکی از این نقشهای برجسته کتیبه دار در صخره کوله فرح (تصاویر ۱۴ و ۱۵) شاهزاده هانه را نشان می دهد که درجهت راست در حرکت است و دستهایش را روی کمر بندش به حالت دعا رویهم گذاشته است. گرچه سر نقش آسیب دیده است، اما هنوز اثر يك كلاه مدور را می توان رؤیت کرد که از زیر آن موی او به صورت بافه درازی بیرون آمده است. چانه او توسط ریش دراز مجعدی پوشانده شده، قباى بلندش که با يك کمر بند پهن درمیان بسته شده، دارای راه‌های افقی است و تا روی پای برهنه اش پایین می آید. شاهزاده روی این جامه جبه‌ای پوشیده است که حاشیه دوزی شده و دارای گل و بته است؛ نوعی جامه مردانه که به نظر می رسد عیلامیان اختراع کرده باشند.

از دو نقش كوچك پشت سر هانه، نقش بالایی نشاندهنده وزیر او شوترورو است (که نباید با کاهن اعظم شوتروک-ناخوتته دوم هم اسم او اشتباه شود)، و نقش پایین جامه دار او. وزیر که در واقع فرمانده سپاه هانه هم هست، جامه‌ای پوشیده است که بلندی آن تا زانو بیشتر نیست و بر پشت خود ترکشی (تیردانی) و بر شانه چپش کمانی دارد. در برابر این سه نفر، يك مراسم مذهبی اجرا می شود، که در بخش دوم شرح داده ایم. کاهن همراه با نوای موسیقی خون سه قوچ قربانی را در مذبح می ریزد در حالی که دستیاران او يك گاو شاخدار و يك بز کوهی را برای قربانی بعدی بالا می کشند.

بیست و چهار خط کتیبه متنی است حاکی از توسل به خدایان، تیروتیر، ناپیر، و شیموت. او نقشهای حکاکی شده خود را تحت حفاظت قدرت آمیز، (کیتن) خدا هومبان قرار داده است. خدایان تیروتیر و ناپیر به پیشرفت او کمک کرده بودند و بنابراین به لطف ایشان او منطقه وسیعی را مطیع کرده و مقادیری تاراج باخود آورده است. اما او به عنوان دست نشانده شاه

شوتروك-ناخوته، به او خیانت نمی‌کند (هانه هنوز با عنوان شوتور-ناخوته ازو نام می‌برد). او باموفقیت دو شورش را فرونشاند، یکی در شیلهایت و دیگری در کنار رودخانه پیرین، که ما فرض می‌کنیم رود کارون است. «آن کس که به نقشهای من آسیب رساند، آن کس که نام خود را به عنوان مالك آن وارد آن کند، آن را بتراشد، یا آن را تصرف کند»، و سرانجام کتیبه چنین پایان می‌گیرد، «باشد که لطف الهه نیارسینا (زهره) را از دست بدهد، باشد که از محبت او محروم و خارج شود، باشد که کارش بی‌حاصل شود! مثل کسی که بر زمین گمشده است، باشد که دیگر زیر خورشید راه نرود.»

در طرف دیگر دره ایزده، هانه در نقش برجسته به اندازه واقعی روی صخره شکاف سلمان نقش کرد. نقش سمت چپ (تصویر ۱۸) او را با همسرش، «شاهزاده خانم آماتنا» و پسرشان نشان می‌دهد. او بوضوح می‌گوید که این نقش به وسیله وزیرش شوتورو تدارك شده است و در نتیجه هانه به نشانه سپاس، باکندن نقش وزیر و خانواده‌اش - که بر رویهم دو مرد، يك زن و دو کودک اند - در انتهای طرف راست همان صخره، آنها را ابدی کرد. باعث تأسف است که کتیبه عیلامی بالای آن تقریباً به‌طور کامل نابود شده است.

اما، کتیبه دیگری، به‌طول سی‌وشش خط، در داخل غار که چشمه‌ای هم دارد، تقریباً در وضعیتی کامل محفوظ مانده است. در این کتیبه، هانه به‌ما می‌گوید که در نظرگاه پارتی، حفاظ سحرآمیزی را بر کتیبه خودش، فرزندش و کتیبه مربوط به هوهین (خواهر و همسر دوست‌داشتنی‌اش) قرار داده است. این کلمات با آنچه که روی لباس زنی در قسمت چپ بالای نقش تصویر شده و او را به‌عنوان بانو آماتنا معرفی می‌کند، قابل تطبیق نیست. اگر ما با يك شاهزاده خانم در هر دو مورد مواجه باشیم، در آن صورت، احتمالاً آماتنا به‌عنوان لقب به‌کار برده شده که به‌معنای «مادر بزرگوار» است. اما اگر ما همزمان با دو همسر متفاوت روبرو باشیم، توصیف شاهزاد هوهین هم به‌عنوان همسر و هم خواهر مهم است: حتی فرمانروایان محلی هم «سنت‌فامیلی» شاهان عیلامی را در ازدواج با خواهرانشان تعقیب می‌کردند.

به نظر می‌رسد که غار و کتیبه مربوط به آن از نظر پارتی، مادر-الهه انشان، مقدس بوده است: کتیبه بویژه از معبدی نام می‌برد که وقف او بوده است. «مرد دانایی که کتیبه مرا درحین دعا کردن می‌خواند»، هانه در نزدیکی پایان کتیبه‌اش می‌گوید: «و سازندگی را می‌ستاید، باشد که آرزوی او برآورده شود.» اما نابودکننده این یادبود بر اثر ضربه گرز خواهومبان و الهه کیریریشا (که اکنون دوباره در کنار پارتی، مادر خدایان ظاهر می‌شود) و خدا تیروتیر و («که زمین و آب را آفرید») به عمق زمین فروبرده می‌شود. «باشد که او از رحمت پارتی محروم شود. نسل او در زیر ماه و خورشید قطع شود. بازمانده‌ای نداشته باشد.»

بگذارید اکنون شاهزاده هانه را ترك گوئیم و به سوی سرور او، شوتروک-ناخوته در شوش برگردیم، جایی که درمی‌یابیم قسمت مهمی از تاریخ جهان در حال شکل گرفتن است.

در سال ۷۱۰ ق.م. «سارگن» شاه آشوری، به جنگ علیه بابل برخاسته بود. «شاه مردوخ-بالادان» مجبور شده بود سرعت و شبانه فرار کند: «مردوخ-بالادان مدت ۱۲ سال بر بابل سلطنت کرده بود. حال سارگن بر تخت او نشسته بود. مردوخ-بالادان همراه با همه بزرگان به عیلام پناه برد.» تا آنجا که مربوط به تاریخ‌نگاری بابلی است، مثل همیشه موجز و دقیق است. دشمن بسیار مطلع‌کننده‌تر است: سارگن آشوری بنحوی استهزاء آمیز به ما می‌گوید که مردوخ-بالادان «چیزهای زیر را برای شوتور-ناخوته عیلامی فرستاده بود (طبعاً سارگن از او باعنوان شوتروک-ناخوته یاد نمی‌کند!) به این امید که او انتقامش را بگیرد. مهر سلطنتی، خوابگاهش، تختش، کرسی زیرپایی‌اش، آبدان سلطنتی‌اش، و حتی زنجیرش را. و عیلامی شیطان‌صفت هدایای او را پذیرفت، اما از سلاحهای من ترسیده بود، راه او را بست و به او اجازه نداد جلوتر برود.» که در نتیجه این برخورد، مردوخ-بالادان غمگین و ناامید شد. درحقیقت شوتروک-ناخوته به چشم داشت يك جنگ متحدانه بعدی علیه بین‌النهرین، متحد قسم‌خورده خود را در عیلام پناه داد.

این دو متحد سرانجام وقتی که سارگن پنج سال بعد در ۷۰۵ ق.م. مرد و پسرش «سناخریب»^{۱۱} در آشور به تخت نشست فرصت را به دست آوردند. در ۷۰۳ مردوخ-بالادان در رأس يك نیروی پشتیبان مقتدر از لشکریان عیلامی، متشکل از تیراندازان و سواره نظام، به سوی بابل مرکزی به راه افتاد؛ دو فرمانده و ده افسر ستاد از افراد شوتروک-ناخوته همراه او بودند. بابلی ها باهیجان به دنبال او آمدند، قبایل آرامی دجله به او پیوستند؛ و مردوخ به جنگ با لشکرهای آشوری درکیش پرداخت و توسط بابلی ها و عیلامی ها لشکر آشوری ها درهم شکسته شد.

اما همین که شاه سناخریب خودش به کیش آمد، بخت ایشان برگشت؛ مردوخ کنترل عصبی خود را از دست داده، به دشتهای مرداب وار بین النهرین جنوبی گریخت و متحدان عیلامی خود را به سرنوشتشان وا گذاشت. سناخریب پیروزمند بابل را اشغال کرد، اما نتوانست مردوخ-بالادان فراری را دستگیر کند.

درعین حال اعلام دشمنی از طرف عیلام و بابل در سرزمینهای مدیترانه بی تأثیر نبود. سناخریب به تور و صیدون حمله برده بود و در این مرحله «حزقیا»^{۱۲} پادشاه یهود هم که روی حمایت مصر حساب می کرد، به اتحادیه مخالف او پیوسته بود، زیرا جرأت نمی کرد به تنهایی و بدون کمک علیه شاه آشوری برخیزد. در ۷۰۱ ق.م. سناخریب اورشلیم را محاصره کرد، اما محاصره را شکست مگر وقتی که حزقیا غرامتی برابر با ۳۰ تالان طلا و سیصد تالان نقره پرداخت. پس از این، او همچنانکه در اشعیا^{۱۳}، ۳۸ می خوانیم، به

۱۱. Sennacherib، متوفی ۶۸۱ ق.م.، شاه (۷۰۵-۶۸۱ ق.م.) آشور؛ پسر سارگن دوم [م.]

۱۲. Hezekiah، متوفی حدود ۶۹۸ ق.م.، شاه (حدود ۷۲۷-۶۹۸ ق.م.)؛ جانشین آحاز. وقایع عمده زمان او دو هجوم (۷۰۱ ق.م. و حدود ۶۹۰ ق.م.) سناخریب آشوری است [م.]

۱۳. Isaiah [عبری = نجات یهوه]، نقل ۷۱۰ ق.م. کتاب اشعیا ی نبی کتابی از عهد عتیق است که مجموعه ای از پیشگویی های منتسب به آن پیغمبر می باشد. پیام های آن کتاب بیشتر جنبه سیاسی دارد، و در شناسایی قدرت آشور و ضدیت با اتحاد بامصر اصرار می ورزد [م.]

حد مرگ مریض شد، اما بهبود یافت.

خبر بیماری و بهبودی حزقیا به مردوخ-بالادان که اکنون در عیلام تبعید بود رسید؛ او متوجه این حقیقت شد که سناخریب موفق به فتح اورشلیم نشده و مجبور شده بود خود را به پرداخت غرامت حزقیا قانع کند. در تلاش برای توسعه اتحاد عیلام و بابل، مردوخ-بالادان سفیران خود را در رأس هیأتی در ۷۰۰ ق.م. به سوی شاه یهود فرستاد؛ این سفیران می باید شفای حزقیا را به او تبریک بگویند و بکوشند او را به پیوستن به اتحاد علیه آشور ترغیب کنند. در این مورد شرح قابل توجهی در کتاب دوم پادشاهان، باب بیستم، قسمت ۱۲-۱۹ وجود دارد و در اشعیا، ۳۹ نیز می خوانیم:

«و در آن زمان مردوک بلدان بن بلدان پادشاه بابل مکتوبی و هدیه ای نزد حزقیا فرستاد زیرا شنیده بود که حزقیا بیمار شده و صحت یافته است. و حزقیا از ایشان مسرور شده، خانه خزاین خود را از نقره و طلا و عطریات و روغن معطر و تمام خانه اسلحه خویش و هرچه را که در خزاین او یافت می شد به ایشان نشان داد و در خانه اش و در تمامی مملکتش چیزی نبود که حزقیا آن را به ایشان نشان نداد. پس اشعیا نبی نزد حزقیا پادشاه آمده وی را گفت این مردمان چه گفتند و نزد تو از کجا آمدند؟ حزقیا جواب داد از جای دور یعنی از بابل نزد من آمدند. او گفت در خانه تو چه دیدند حزقیا جواب داد هرچه در خانه من است دیدند و چیزی در خزاین من نیست که به ایشان نشان ندادم، پس اشعیا به حزقیا گفت کلام یهوه صباوت را بشنو، اینک روزها می آید که هر چه در خانه تو است و آنچه پدرانت تا امروز ذخیره کرده اند، به بابل برده خواهد شد، و خداوند می گوید که چیزی از آنها باقی نخواهد ماند. و بعضی از پسران تو را که از تو پدید آیند و ایشان را تولید نمائی خواهند گرفت و در قصر پادشاه بابل خواجه سرا خواهند شد.»^{۱۴}

شاه حزقیا بی جهت از پیشگویی اشعیا نبی ناراحت نشده بود، همان پیشگویی که صدسال بعد، زمانی به وقوع پیوست که نبوکد نصر دوم

(۵۹۷ ق.م.) یهویاکین^{۱۵} شاه یهود را به اسیری به بابل برد و تمامی گنجینه‌های اورشلیم را سرقت کرد. منابع درمورد بازگشت سفیران به جانب سرورشان در ساحل عیلامی خلیج فارس هیچ چیزی به ما نمی‌گوید. سال بعد، ۶۹۹ قبل از میلاد، سناخریب پسرش را به عنوان شاه بابل بر تخت نشاند و در همین زمان يك شورش در قصر سلطنتی عیلام رخ داد. شوتروک-ناخوتنه دوم به وسیله برادر جواتترش «هالوشو-اینشوشیناک» برکنار شد و خود به عنوان شاه شوش به جای او نشست.

در تنها کتیبه‌ای که از دوران حکومت او باقیمانده، هالوشو-اینشوشیناک خود را «شک» شاه هومبان-تاهراه می‌خواند. این يك مورد دیگر از کاربرد این لغت عیلامی است، که به معنای «پسر» نیست، بلکه مفهوم «جانشین مذکر» را دارد: هومبان-تاهراه در واقع عموی بزرگ هالوشو-اینشوشیناک بود. در همین کتیبه، فرمانروای جدید، بدون احساس شرم، از خود به عنوان «وسعت‌بخشنده قلمرو» یاد می‌کند. از این رو، او به خدا اینشوشیناک متوسل می‌شود، خدایی که او معبدی از آجر لعاب‌دار را به او وقف کرده بود. «پیروزی مرا مشکل آفرین تلقی نکن».

برای مدت پنج سال همه چیز خوب پیش رفت. مردوخ-بالادان خود را در شهرک ساحل خلیج فارس ناگیتو^{۱۶} استقرار داده بود، اما در ۶۹۴ ق.م. شاه آشوری سناخریب حمله‌اش را تجدید کرد. کشتی‌سازان فنیقی برای ساختن چند فروند کشتی در رود دجله و فرات به همکاری برگزیده شدند، اما چون قسمت‌های پایین دجله هنوز در دست عیلامیان بود، کشتی‌ها مجبور شدند در نیمه راه خلیج فارس پیشرفتشان را متوقف کنند. آنگاه کشتی‌ها به خشکی کشیده شدند، روی چرخ تا کانال آراهُتو^{۱۷} منتقل شدند و با ادامه راه در طول آن به فرات رسیدند، جایی که لشکرهای آشوری سوار بر آن شدند. اما شاه سناخریب اجازه داد که کشتی‌ها به تنهایی در خلیج فارس به راه خود ادامه دهند،

۱۵. Jehoiakim، شاه یهودا (۶۰۸-۵۹۷ ق.م.) [م.]

16. Nagitu

17. Arahtu

و خود راه ایمنتر زمینی را برگزید. پس از يك تأخیر پنج‌روزه که معلول بادهای نامساعد و امواج بلند بود، کشتیها از خلیج گذشت و در ساحل عیلام به نیروهای زمینی سناخریب ملحق شد. با وجود مقاومت سرسختانه و خشمگینانه، شهرهای ساحلی عیلام یکی پس از دیگری زیر فشار آشوری‌ها سقوط کرد؛ سناخریب عیلامیان اسیر و بابلی‌های تبعیدی را «مثل گوسفند» میان سربازانش تقسیم کرد. به نظر می‌رسد که مردوخ-بالادان، در این زمان مرده باشد.

برای پاسخگویی به حمله آشوریان به «کناره‌های دریا»، شاه عیلام حمله‌ای را سامان داد که هم جسورانه و هم حيله‌گرانه بود. در اوایل اکتبر ۶۹۴، هالوشو-اینشوشیناک بر سیبار در شمال بابل غالب شد و به این ترتیب خط ارتباط آشور را قطع کرد. پسر سناخریب در بابل دستگیر و به عیلام کشانده شد، و هولوشو-اینشوشیناک به جای او، نرگال-اوشه زیب بابلی را بر تخت نشاند. اما سرنوشت حکومت او این بود که کوتاه باشد. یکبار دیگر سناخریب ثابت کرد که دست بالا را دارد. در آخر سپتامبر ۶۹۳ ق.م.، او به نیروهای متحده بابل و عیلام در نیپور، در بابل مرکزی، فائق آمد و نرگال-اوشه زیب به اسیری به آشور برده شد. هالوشو-اینشوشیناک شکست خورده، به شوش برگشت، اما وقتی در اواسط اکتبر ۶۹۳ به پایتخت رسید، «مردم شوش» طبق تاریخ بابلی «دروازه را به روی او بستند و او را کشتند.» به جای او، پسر بزرگترش «کودور-ناخوته» شاه شد.

سناخریب وقتی تغییر قدرت خشونت‌آمیز را در شوش نشانه ضعف داخلی تلقی کرد، اشتباه نکرده بود. در زمستان ۶۹۳، او حمله دیگری را علیه کودور-ناخوته سامان داد که او را واداشت تا از مقابل آشوری‌ها به هیدالی «در کوهستانهای دور»، احتمالاً نزدیک بهبهان فعلی در جاده شوش به پرسپولیس، فرار کند. فقط یخبندان، برف شدید، و طغیان آب در کرخه بود که سناخریب را مجبور کرد که در ژانویه ۶۹۲ ق.م. بازگردد؛ با این همه، کودور-ناخوته نتوانست مقاومت کند و در پایان ژوئیه همان سال، براساس تقویم تاریخ‌ایام بابلی، «کودور، شاه عیلام در يك شورش دستگیر و کشته شد.»

براندازی خشونت‌آمیز سه پادشاه متوالی از يك خاندان: چنین چیزی هرگز در عیلام قبلاً اتفاق نیفتاده بود. هیچ علامتی واضحتر از این بر سقوط پادشاهی نمی‌توانست وجود داشته باشد. تخت سلطنت شاه مقتول به‌وسیله برادر جواتترش «هومبان-نیمنا» اشغال شد.

حوادث سال بعد، ۶۹۱ ق.م. به‌وسیله سناخریب به‌طور کامل گزارش شده است:

«در هشتمین جنگم، من فرمان حمله به بابل را دادم. وقتی بابلی‌ها خبر آن‌را شنیدند، بشدت ترسیدند؛ خزانه اسانجیلا^{۱۸} (معبد مردوک در بابل) را گشودند، از آن طلا، نقره و جواهر بسیاری را برگرفتند و آن‌را برای هومبان-نیمنا، شاه عیلام با این پیام فرستادند: «به بابل به‌کمک ما بیا! مارا یاری کن!»، اما او، شاه عیلام احمقی بدون احساس یا فهم، هدایا را پذیرفت.»

قسمتی از ادامه گزارش مغشوش است، اما این مسأله را روشن می‌کند که هومبان-نیمنا سپاه خود را فراخواند. درمیان سپاه عیلام، جنگجویانی هم «ازپارسواش» بودند. این اولین مورد ظهور این نام عجیب در تاریخ عیلام است، «سرزمین پارس‌ها» که دیگر در جنوب دریاچه رضائیه نبود، بلکه قسمتی از انشان بود. به‌نظر می‌رسد که پارس‌ها در این موقع (۶۹۱) مدت مدیدی نبوده است که ساکن این منطقه شده‌اند. شاه ایشان احتمالاً «هخامنش» نامیده می‌شد، بنیانگذار سلسله هخامنشی، که بعدها می‌باید از آن جهانگشایانی چون کورش و داریوش بوجود آیند. هخامنش، بنیانگذار این خاندان در ۶۷۵ ق.م. به‌وسیله پسرش تیس‌پس یا چش‌پش دنبال شد. این مهاجرت پارسی‌ها اولین موردی بود که عیلام از جانب شرق مورد تهدید قرار گرفت. اگرچه شاهان عیلام و امیران دست‌نشانده ایشان در انشان توانسته بودند. این تازه خاسته‌گان را زیر کنترل داشته باشند، اما خطر

براندازی خشونت‌آمیز سه پادشاه متوالی از يك خاندان: چنین چیزی هرگز در عیلام قبلاً اتفاق نیفتاده بود. هیچ علامتی واضحتر از این بر سقوط پادشاهی نمی‌توانست وجود داشته باشد. تخت سلطنت شاه مقتول به‌وسیله برادر جواتترش «هومبان-نیمنا» اشغال شد.

حوادث سال بعد، ۶۹۱ ق.م. به‌وسیله سناخریب به‌طور کامل گزارش شده است:

«در هشتمین جنگم، من فرمان حمله به بابل را دادم. وقتی بابلی‌ها خبر آن‌را شنیدند، بشدت ترسیدند؛ خزانه اسانجیلا^{۱۸} (معبد مردوک در بابل) را گشودند، از آن طلا، نقره و جواهر بسیاری را برگرفتند و آن‌را برای هومبان-نیمنا، شاه عیلام با این پیام فرستادند: «به بابل به‌کمک ما بیا! مارا یاری‌کن!»، اما او، شاه عیلام احمقی بدون احساس یا فهم، هدایا را پذیرفت.»

قسمتی از ادامه گزارش مغشوش است، اما این مسأله را روشن می‌کند که هومبان-نیمنا سپاه خود را فراخواند. درمیان سپاه عیلام، جنگجویانی هم «ازپارسواش» بودند. این اولین مورد ظهور این نام عجیب در تاریخ عیلام است، «سرزمین پارس‌ها» که دیگر در جنوب دریاچه رضائیه نبود، بلکه قسمتی از انشان بود. به‌نظر می‌رسد که پارس‌ها در این موقع (۶۹۱) مدت مدیدی نبوده است که ساکن این منطقه شده‌اند. شاه ایشان احتمالاً «هخامنش» نامیده می‌شد، بنیانگذار سلسله هخامنشی، که بعدها می‌باید از آن جهانگشایانی چون کورش و داریوش بوجود آیند. هخامنش، بنیانگذار این خاندان در ۶۷۵ ق.م. به‌وسیله پسرش تیس‌پس یا چش‌پش دنبال شد. این مهاجرت پارسی‌ها اولین موردی بود که عیلام از جانب شرق مورد تهدید قرار گرفت. اگرچه شاهان عیلام و امیران دست‌نشانده ایشان در انشان توانسته بودند. این تازه خاسته‌گان را زیر کنترل داشته باشند، اما خطر

پارسی‌ها هرچه بیشتر جدی می‌شد؛ حق مشارکت سپاهیان پارسی در عملیات نظامی که هومبان-نیمنا در بین‌النهرین انجام داد، احتمالا باید با طلاهای بابلی پرداخت شده باشد.

علاوه بر بابلی‌ها و پارسی‌ها، شاه از پشتیبانی الی‌پی‌های شمال‌لرستان و قبایل آرامی دجله هم برخوردار شده بود؛ سناخریب در این باره نوشت: «همه اینها مصممانه همراه با شاه بابل به بین‌النهرین سرازیر شدند و خود را به من تحمیل کردند». جنگ در کنار دجله، در دشت هالوله، نزدیکی جایی که امروز سامره است، صورت گرفت. شاه آشوری از يك پیروزی قطعی لاف می‌زند: «هومبان-اوتتاش، سرکرده شاه عیلام مردی شجاع، فرمانده سپاه و پشتیبان اصلی او، و مهمترین سربازانش را که شمشیرهای طلایی و میچ‌بندهای سنگینی از طلای درخشان دارند- اینها همه را من سرعت برانداختم و درهم شکستم». سرانجام سناخریب تصویر روشنی از چگونگی رفتاری که با ایشان داشته، به دست می‌دهد: «اما هومبان-نیمنا شاه عیلام و موشه‌زیب-مردوک شاه بابل، هردو خیمه‌های خود را ترك گفتند و برای نجات جان خودشان روی اجساد لشکریانشان تاختند.» او می‌گوید که دو فراری را با ارابه و سواره‌نظام تحت تعقیب قرار داده است. سناخریب این گزارش مفصل و کمی اغراق‌آمیز را با این ادعا پایان می‌دهد: «اما وقتی دیدم که این دو [از ترس] بر ارابه‌های خود جسته‌اند، اجازه دادم بروند و زندگیشان را بخشیدم...» توضیحی که از مخالفان آنان ارائه شده، کاملا متفاوت است: طبق تقویم تاریخ بابلی این هومبان-نیمنا بود که بر شاه آشوری غالب شد. در واقع نتیجه جنگ هالوله احتمالا خشی بوده است؛ به هر حال، سناخریب در تلاش سال ۶۹۱ ق.م. خود برای برانداختن اتحاد عیلام و بابل موفق نشد و موشه‌زیب-مردوک پادشاه بابل باقی ماند.

اما سناخریب اقبال را در کنار داشت. در شروع سال ۶۸۹ ق.م. هومبان-نیمنا سخته کرد. تقویم تاریخ بابلی می‌گوید: «دهان او قفل شد، به‌طوری که نمی‌توانست حرف بزند» و شاه آشور در استفاده از فرصت درنگ

نکرد. او در ۶۸۹ بر بابل فرود آمد، پایتخت آن شهر بابل را گرفت، و موشه‌زیب-مردوک را به اسیری به نینوا برد. دو ماه بعد، در پایان ماه‌فوریه ۶۸۸ ق.م. هومبان-نینما در شوش مرد.

جانشین او «هومبان-هالتاش اول»، احتمالاً یکی از عموزادگان او بود، اما ما هیچ‌نوع اطلاعاتی از منابع عیلامی درمورد او نداریم. به‌نظر می‌رسد سلطنت او دورهٔ صلح‌آمیزی راطی‌کرده تا زمان مرگش در ۶۸۱ ق.م. فرارسیده که توسط بابلی‌ها چنین توصیف شده است: «در ۲۳ تشریت (تقریباً اواسط اکتبر ۶۸۱) شاه هومبان-هالتاش در نتیجهٔ يك بیماری ناگهانی در اوایل بعداز ظهر از پا افتاد، و در همان‌شب در غروب آفتاب مرد.»

به‌نظر می‌رسد که یکی دیگر از عموزادگان سه فرمانروای قبلی هنوز در پایتخت زنده بوده است: «شیلهاک-اینشوشیناک دوم، پسر اوما نونو، که احتمالاً به‌تخت نشسته است. يك مدال برنزی که به‌دستور او تهیه‌شده بود، در شوش یافت شده است. او این مدال را به معبد الهه ونوس یانیارسینا^{۱۹} هدیه کرد. منابع بین‌النهرین او را حتی به‌رسمیت هم نمی‌شناسند. در نظر آنها یکی از خواهرزادگان (برادرزادگان) او «هومبان-هالتاش دوم» که ممکن است پسر کودور-ناخوتته بوده باشد، در ۶۸۱ ق.م. شاه عیلام شده است.

هومبان-هالتاش دوم کوشید دوباره با آشور ارتباط برقرار کند. در همین سال سناخریب توسط پسرش آسارهادون^{۲۰} به‌قتل رسیده بود و این پسر قدرت را به‌دست گرفته بود. شش سال بعد در ۶۷۵ ق.م.، هومبان-هالتاش جنگ و غارت و کشتاری را در شهر بابلی سیپار شروع کرد، اما در انتهای سپتامبر همان سال «بدون آنکه بیمار باشد در قصر خود مرد». برادرش «اورتاکي»^{۲۱} به‌جای او نشست. از آنجا که هیچ‌نوع اطلاعاتی درمورد او در منابع عیلامی وجود ندارد، نمی‌دانیم چه نامیده می‌شده است، احتمالاً

19. Niarsina

20. Asarhaddon

21. Urtaki

اور-تاك-اينشوشيناك اورتاكي مثل برادرش كوشيد با آشور روابطی منطقی برقرار كند، اما وقتی در ۶۶۸ ق.م. آسارهادون مرد و آشور بانیپال جانشین او شد، به نظر می‌رسد اورتاکی سیاست خود را تغییر داده است. این تغییر سیاست ممکن است با این امر که شیلهاك اينشوشيناك دوم، این فرمانروای ابهام‌آمیز، به وسیله پسرش «تمپت-هومبان-اينشوشيناك» در شوش از وظایفش معاف شد، مربوط باشد.

ظهور تمپت-هومبان-اينشوشيناك، عیلام را بلافاصله به شكوه قبلی بازگرداند. او به تدریج موفق شد عموزاده اش اورتاکی را كنار بگذارد و برتری كامل را به دست آورد. پنج تا از كتیبه‌های او در شوش باقی مانده است، اما متأسفانه قسمتی از آن مغشوش - طبق معمول - و غیر قابل درك است. قسمت اعظم اطلاعات مربوط به او را باید در كتیبه‌های معارض كینه‌جوی او آشور بانیپال یافت؛ ته-اومان^{۳۳} (باتلفظ آشوری تمپت-هومبان-اينشوشيناك)، به چشم آشور بانیپال «دیو بزرگ» می‌نمود.

اتحاد اورتاکی با تمپت-هومبان-اينشوشيناك به نظر می‌رسد به او جرأت حمله به بین‌النهرین را در ۶۶۵ ق.م. داده است، زمانی که آشور بانیپال سرگرم جنگ در مصر و حبشه بود. شاه آشوری به دلیل این حمله، او را باتلخی سرزنش می‌کند که محبت‌های پدرش آسارهادون را فراموش کرده و نسبت به خود او هم ناسپاسی نشان داده است.:

«وقتی دوران سختی در عیلام فرا رسید و قحطی آن سرزمین را دربرگرفت، من برای او [اورتاکی] ذرت فرستادم تا مردمش را زنده نگاه دارد. من پشتیبان او بودم. آن دسته از مردم او را که از زمان سختی فرار کرده بودند، و در آشور پناه جسته بودند، تا باران فرود آمد و دوباره خرمن‌چینی شد - من این مردم را که خود را در کشور من زنده نگاه داشته بودند، به کشورش بازگرداندم. من هرگز در ذهن خود تصور حمله‌ای از جانب عیلامیان را نکرده بودم، هرگز

به او گمان تنفر نمی بردم».

خبر این حمله اورتاکی، در نینوا، پایتخت آشور بانیپال، به او رسید. «من در تصمیم خود مردد بودم، زیرا بهترین سربازان او که خواهان صلح بودند، مرتباً به من نامه می نوشتند. به منظور آنکه درمورد شاه عیلام بیشتر بدانم، پیام‌رسانی را با عجله گسیل داشتم، او رفت، بازگشت و مطمئناً خبر داد: عیلامیان آکاد را مانند مور و ملخ مورد حمله قرار داده‌اند و به سوی بابل پیش می‌روند.» بنابراین آشور بانیپال سپاهش را به حرکت درآورد. طبق گزارش او، اورتاکی در این وقت به عیلام برگشت؛ «من او را تا مرزهای کشورش تعقیب کردم» و یکبار دیگر یکی از شاهان آشور با مرگ ناگهانی یکی از دشمنانش، از سختیهای زیادت نجات یافت.

و برای تمپت-هومبان-اینشوشیناک هم این لحظه‌ای بود که منتظر آن مانده بود. به نظر می‌رسد این پسر شیلهاک-اینشوشیناک مدتی به برتری کامل خود چشم دوخته بوده است و اکنون که هردو عموزاده او مرده بودند، از فرصت استفاده کرده است؛ با پشت‌پازدن به همه سنتهای وفاداری خانوادگی عیلام، او کوشید دو نفر از بازماندگان و منسویین پیشینیانش هومبان-هالتاش و اورتاکی را بازداشت کند. دو پسر نفر اول و سه پسر نفر دوم که با دسیسه‌های او مواجه شده بودند، برای تأمین حفظ جان خود، به آشور بانیپال پناه بردند؛ رویهم‌رفته شصت شاهزاده و شاهزاده‌خانم، همراه با یک گروه بزرگ از کمانگیران در نینوا گرد آمدند شاه آشوری نوشت: «ایشان از خشم جنایت-کارانه عمویشان ته-اومان به سوی من آمدند و به پای من افتادند.» تمپت-هومبان-اینشوشیناک بر اثر این واقعه، هومبان-تاهراه و خواجه حرمرای خود، نبو-دمیق^{۲۳} را به عنوان سفیر نزد آشور بانیپال فرستاد و بازگرداندن گروه خویشاوندانش را خواستار شد، اما آشور بانیپال «پیام‌آوران بی‌شرم» را برگرداند و شاهزادگان عیلامی را پناه داد.

از آنجا که آشور بانیپال در سالهای بعد در سوریه، آسیای صغیر و

ایران شمال غرب بشدت مشغول بود، تمپت-هومبان-اینشوشیناک توانست برتری خود را بدون مزاحمت تثبیت کند. او در کتیبه‌هایش، از پیروزیهای بزرگی علیه «سرزمین شیران» و سرزمین مردم لالاریپ^{۲۴} لاف می‌زند. قابل تصور است که این «شیران» پارسی‌های انشان بوده‌اند، و لالاریپ‌ها را هم در لرستان شمالی می‌توان یافت. او از هر دو تیره مردمان غرامت هنگفتی گرفت. آنگاه برای نشان دادن سپاسگزاریش معبدی از آجرپخته برای الهه پینیکیر در شوش بنا کرد، و کمکی را هم که هومبان و اینشوشیناک در این عملیات نظامی به او کرده بودند، ذکر کرد.

نظری کلی به کتیبه‌های این شاه، مارا با این تصور غلط برجای می‌گذارد که عیلام در زمان مدیریت او به شکوه قبلی‌اش رسیده بود؛ و در واقع سقوط آن نیز قریب الوقوع بود. افسوس که همه گزارش‌ها در مورد سرنوشت تمپت-هومبان-اینشوشیناک را از دشمن مسلح او، آشور بانیپال داریم که در چشم او «ته-اومان» واقعاً «شیطان بزرگ» بود. گرچه گزارشهای ارائه‌شده توسط شاه آشوری را باید غلوآمیز و مخدوش تلقی کرد، اما این اشکال با وضوح کلام او جبران می‌شود. آشور بانیپال گسستن از عیلام را روی ستونهای سنگی قصرش در نینوا، با لوحه‌های گلی نبشته‌شده برای توضیح تصاویر، به‌طور مداوم گزارش می‌کند. تمام اینها بر رویهم، منابعی را به دست می‌دسد که از روشنی بی‌نظیری برخوردار است:

آشور بانیپال نوشت، «ته-اومان شیطانی فکر می‌کرد، اما خدای ماه بدبختی برای او تدارک می‌دید». این اشاره به يك ماه گرفتگی در ۱۳ ژوئیه ۶۵۳ ق.م. برمی‌گردد که در آن زمان، اورتاکی ده سال بود مرده بود و تمپت-هومبان-اینشوشیناک ده سال بود که در آرامش بر عیلام حکومت کرده بود. آشور بانیپال در گزارش خود از سرنوشت شومی که خدای ماه فرستاده بود و بر دشمن او اثر کرده بود، باحالتی مثبت یاد می‌کند: «در این زمان، بیماری‌ای بر ته-اومان فرود آمد، لبهای او فلج شد و چشمهایش از حلقه

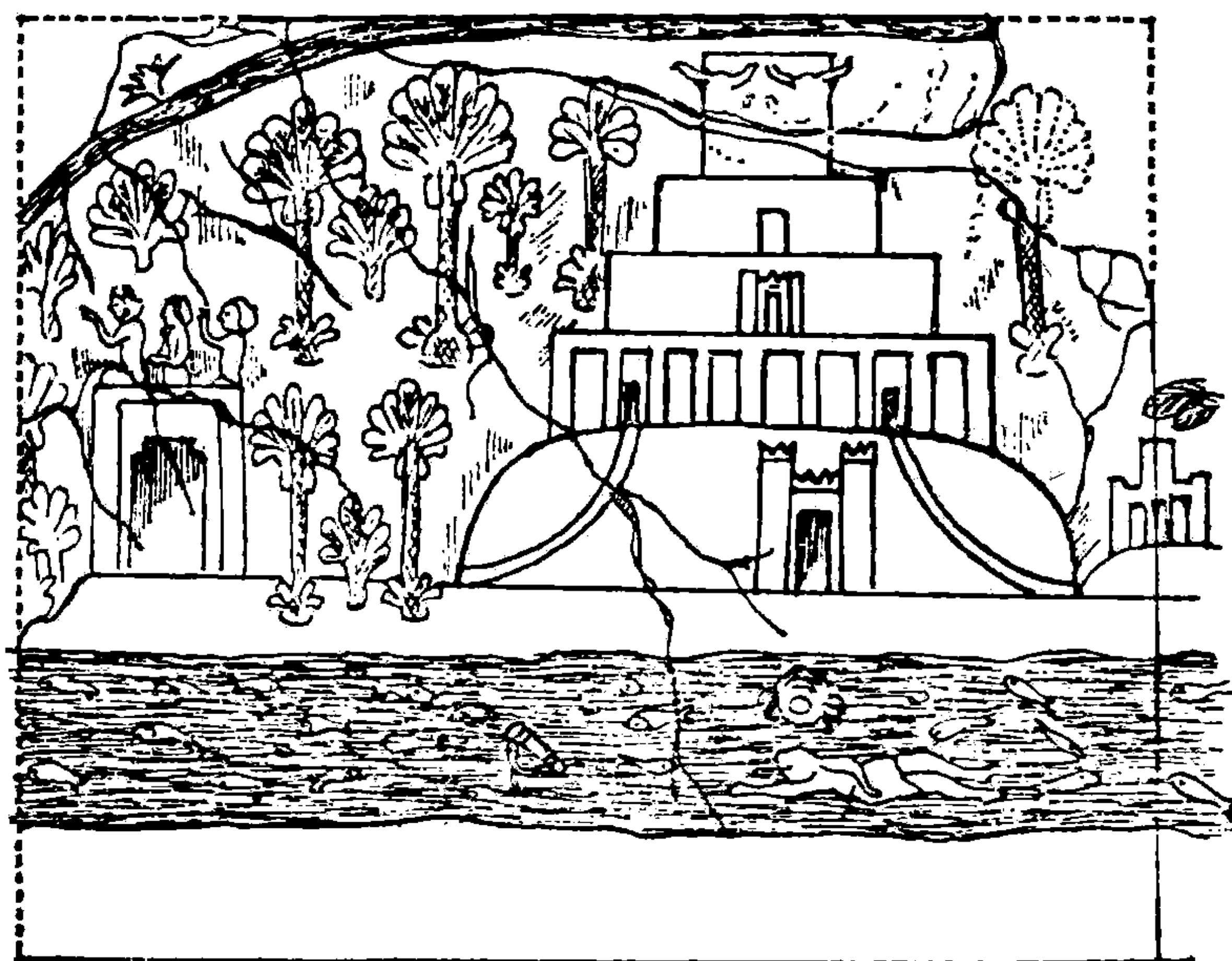
بیرون زده و در جهت وسط صورتش قرار گرفت.»

اما آشور بانیپال مجبور بود قبول کند که این حمله صرع مانع آن نشد که تمپت-هومبان-اینشوشیناک سپاه عیلام را به حرکت در نیاورد. «در ماه اب (اوت ۶۵۳ ق.م.) درحینی که من در آربل (اربل) بودم، خبر نزدیک شدن عیلامی‌ها برای من آورده شد.» به نظر می‌رسد که شاه آشوری در این موقع در زحمت بوده است، و اضطراب او فقط پس از الهامی خوشایند به غیبگوی او، برطرف شد. در سپتامبر ۶۵۳ ق.م. دستور داد سپاه آشور به حرکت درآید و از معبر معروف دیر Dêr گذشته، وارد قلمرو عیلام شود. آشور بانیپال خود در خانه‌اش ماند.

درمقابل سپاه پیشرونده و معمولاً فاتح آشور، تمپت-هومبان-اینشوشیناک به شوش، به حصارش در کوههای پشتکوه عقب نشست. آشور بانیپال می‌نویسد، «برای نجات جان خودش طلا و نقره میان مردم سرزمینش تقسیم کرد. خود را در برابر من در کرانه رود اولای قرار داد.» این جنگ برای آشوری‌ها يك پیروزی تعیین‌کننده و برای عیلامیان شکستی بود که پادشاهی متأخر عیلام هرگز زیر بار آن کمر راست نکرد. گرچه خود شوش تصرف نشد، اما زیانهای عیلام هنگفت بود. يك نقش برجسته از عیلام، که با بهم‌چسباندن تکه‌پاره‌ها درست شده (شکل ۳۳) شوش، پایتخت، و زیگورات‌های آن را که در میان دو شاخه اولای قرار گرفته است، نشان می‌دهد. يك عیلامی مرده و يك ترکش روی رودخانه شناور است. در قسمت چپ، بزرگان شوش از روی بلندیه‌های دروازه نحوه پیشرفت جنگ را با اضطراب نظاره می‌کنند.

وقتی تمپت-هومبان-اینشوشیناک دید که جنگ را باخته است، در نومییدی ریش خود را کند و آنگاه فرار کرد. درحالی که پسر بزرگترش «تامریتو»^{۲۵} دنبالش بود به يك نخلستان نزدیک پناه برد، اما در آنجا دیرک ارابه‌اش شکست و ارابه روی شاه افتاد. در نومییدی پسرش را آواز داد:

«با تیرت مرا بزن!» تامرتیو با غم و اندوه گریبان خود را چاک داد و به پدرش گفت: «مقاومت کن، درنگذرا!». پسر، پدرش را در برخاستن کمک کرد، اما



شکل ۳۳

تعقیب کنندگان به ایشان رسیده بودند و در همین هنگام، تامرتیو از ضربهٔ يك گرز زخم کشنده‌ای برداشته بود و تمپت-هومبان-اینشوشیناک نیز تیر خورده بود. يك سرباز آشوری سر او را برید و آنرا غرق شادی پیروزی باخود برد. «جنگجویان من، سرته-اومان را با عجله برای من آوردند و در مقابل دروازهٔ آشور در نینوا زیر چرخ ارابهٔ من انداختند.» آشور بانیپال ادامه می‌دهد: «من رگشوی صورتش را با شمشیر بریدم و به روی او پرتاب کردم». یکبار دیگر دو سفیر عیلامی که بازگرداندن برادرزادگان فراری را از آشور بانیپال خواسته بودند، خود را اسیر دست آشوری‌ها یافتند:

«نابو-دمیق و هومبان-تاهراه مقامات بلندپایه‌ای را که ته-اومان با پیام توهین‌آمیزی فرستاده بود و من به دلیل خشمم به سرورشان،

ایشان را رانده بودم، اکنون درمقابل من سرسورشان را که پیش من آورده شده بود، نگاه داشته بودند؛ ایشان سراپا آکنده از نومیدی بودند. هومبان-تاهراه ریش خود را می‌کند و نابو-دمیق خود را با دشنه‌ای آهنی زخم می‌زند. اما من، آشور بانیپال، شاه آشور، با سر ته-اومان شادمانه به نینوا بازگشتم و آنرا در منظر عام، درمقابل دروازه، در وسط شهر قرار دادم.

در عیلام، سرکردگان آشوری که طبق دستورالعمل آشور بانیپال عمل می‌کردند شاه جدیدی را بر تخت نشانده بودند: «هومبان-نیکاش» دوم، بزرگترین پسر از سه پسر اورتاکی که در ۶۶۳ ق.م. به نینوا پناهنده شده بودند. آشور بانیپال سومین این برادران، «تاماریتو» اول، را به عنوان فرمانروای هیدالی «بهبهان» بر تخت نشاند. اما تخت سلطنت شوش به «آتا-هامیتی-اینشوشیناک» («اینشوشیناک یک پدر وفادار است») پسر هوتران-تمپت و احتمالاً یکی از برادرزادگان تمپت-هومبان-اینشوشیناک که اکنون چنین شرم‌آور کشته شده بود، رسید.

در طول پنجسال بعدی سلطنتش، او از مرکز فعالیت سیاسی کنار ماند و بدقت مراقب اختلافی بود که در بین‌النهرین در حال حل شدن بود، به امید اینکه نتیجه بنفع عیلام باشد؛ و این آرزوی یهوده‌ای بود. آتا-هامیتی-اینشوشیناک تقریباً آخرین پادشاه شایسته عیلامی است و آخرین شاهی است که در متون عیلامی از او نام برده می‌شود. نام او فقط یکبار در متون آشوری برده شده و آنجا هم در واژه آتامتی خلاصه شده است.

آتا-هامیتی-اینشوشیناک در یک ستون کتیبه‌دار به ما می‌گوید که این ستون را او برافراشته، زیرا شوش و ساکنان آنرا دوست داشته است. این ستون، سر او را از نیمرخ نشان می‌دهد (تصویر ۳۶)، از کتیبه طولانی ستون، فقط قسمتهای غیرمربوطی به جا مانده است، اما همین‌ها هم نشان می‌دهد که آتا-هامیتی-اینشوشیناک اصولاً متکی به پشتیبانی کوهستانهای اطراف ایذه/مال‌امیر بوده، زیرا خدا روهوراتر را که خدای بومی این منطقه است،

به‌عنوان خدای خود نام می‌برد. اگرچه در این کتیبه به هومبان و اینشوشیناک هم متوسل می‌شود.

وقتی او در ۶۴۸ ق.م. در شوش مرد، پسرش «هومبان-هالتاش» چهارم جانشین او شد، و پردهٔ آخرین صحنهٔ تاریخ عیلام به‌عنوان يك کشور مستقل بالا رفت؛ منابع عیلامی هرگز از وی یاد نمی‌کنند و او هم نه وقت و نه قدرت آن‌را داشت که معابد و کتیبه‌های مقدسی را برپا کند.

در طول دو جنگ، احتمالاً در ۶۴۷ و ۶۴۶ ق.م.، آشور بر عیلام غلبه کرد. من قصد ندارم در اینجا به جزئیات پردازم، اما در طول حملهٔ دوم، هومبان-اوتتاش سوم به دور-اوتتاش نقل‌مکان کرده بود و استحکامات دفاعی در ساحل دز (قسمت چپ) بنا کرده بود. آشوری‌ها با اشکال بسیار زیاد از رودخانه گذشتند و هومبان-هالتاش به کوه‌ها فرار کرد. این شکست سهمگینتر از فروافتادن تمامی سوزیان در دست دشمن بود؛ درعین حال این شکست موجب پیشروی بسیار زیاد آشوری‌ها در انشان تا حدود هیدالی^{۲۶} و باشیم^{۲۷}، تا نزدیکی بهبهان فعلی و تا مسافتی دورتر، در شرق درطول جادهٔ نظامی میان شوش و پرسپولیس شد. این پیشروی نتیجه مهمی داشت؛ شاه پارس در این زمان کورش اول بود که جانشین پدرش شده بود و پدر بزرگ کورش کبیر بود. او پیش سرکردگان آشوری آمد و از وفاداری‌اش به آشور بانیپال به‌آنها اطمینان داد؛ و برای اثبات آن، پسر ارشدش آریوکارا به‌عنوان گروگان به دربار نینوا فرستاد. پارس‌ها هیچ تمایلی به عقب‌انداختن سقوط عیلام نداشتند، چرا که سقوط آن چندان بی‌فایده نبود.

آشوری‌ها خرابی وحشتناکی به‌بار آوردند. در اواخر پائیز سال ۶۴۶ ق.م.، پایتخت که تا آن زمان از حمله مصون مانده بود، سقوط کرد. گزارش آشور بانیپال دربارهٔ سقوط شوش قبلاً در بخش سوم در ارتباط با مذهب عیلام آمده است. کاربرد ضمیر اول شخص در گزارش به‌معنای آن

26. Hidali

27. Bashim

نیست که او خود شخصاً در جنگهای علیه عیلام شرکت کرده است، گرچه با این همه، می نویسد: «در بازگشتم از انشان، برشوش غالب شدم، شهر بزرگ و مقدس، مکان خدایان دشمنان من، من قصرهای ایشان را اشغال کردم و در آنجا راحت ماندم.» از این گفته چنین برمی آید که گویا آشور بانیپال به هر حال پس از پیروزی در شوش بوده است. «من خزاین ایشان را گشودم، خزاینی که مملو از طلا و نقره بود، غنایم و ثروتی که توسط شاهان پیشین عیلام تا آخرین نفر گردآوری شده بود، بجز من هیچ فاتح دیگری بر آنها دست نیافته بود.» فاتح شرح کاملی از جزئیات گنجینه ها و تاراج گسترده خود به دست می دهد که مشتمل بوده است بر پارچه، زیورآلات، نشانهای سلطنتی، اسلحه، «و همه وسایل قصر سلطنتی که شاه روی آنها می نشست یا می خوابید، ظروفی که برای غذا به کار می برد، ظروفی برای شستشو و استحمام، ارابه های پیروزی و جنگی که با طلا و کهربا زینت شده بود، اسبها و قاطرها با یراق آلات طلایی و نقره ای شان - و همه اینها را من به آشور بردم».

در انتهای کتیبه آشور بانیپال به ما می گوید، چگونه معابد و باغهای شوش را نابود کرده و قبرهای شاهان عیلامی را برهم زده است:

«در طول يك لشکرکشی که پنجاه و پنج روز طول کشید، من این سرزمین را به برهوت تبدیل کردم. روی چمنزارهای آن نمک و بته خار پراکندم. همسران و دختران شاهان عیلام، از خانواده های قدیم و جدید، فرمانداران شهر، فرماندهان، تمامی افسران از جمله مهندسان، همه ساکنان، چه ذکور و چه اناث، جوان یا پیر، اسبها و قاطرها، الاغها، ربه های بزرگ و کوچک بیشمارتر از يك گله ملخ - همه اینها را من به آشور انتقال دادم.»

وقتی فاتح به راه خود رفت، سکوت گورستان بر سرزمین درهم شکسته حاکم شد. طبق تورات، آشور بانیپال «شوشی ها و عیلامی ها» را به

سامره در فلسطین برد «(عزرا ۹: ۴-۱۰)؛ شوش متروک شد. در يك تقویم تاریخ می‌خوانیم، «جغد بر خرابه‌ها کوکو می‌کرد.» شاه هومبان-هالتاش سوم کوشید خود را در کوهستانهای شمال شوش تثبیت کند - و شهر مخروبه ماداکتو^{۲۸} را به عنوان پایتختش برگزید. در تلاش برای بهبود روابطش با آشور بانیپال، پیشنهاد کرد که یکی از پسران مردوخ-بالادان را که قبلاً شاه بابل بوده، به او بسپارد؛ اما وقتی سفیران آشوری شاه بل‌ایینی^{۲۹} در ۶۴۵ ق.م. به‌عیلام آمدند تا این گروگان را ببرند، بابلی‌نگونبخت به‌زره‌دار خود دستور داد که او را بکشد. سرکرده آشوری جسد او را در نمک پیچید و برای سرور خود به نینوا فرستاد.

اما باوجود تسلیم، هومبان-هالتاش سوم بازی را تا آخر باخته بود. بر اثر اغتشاشهای داخلی مجبور شد به لرستان شمالی بگریزد که در آنجا توسط جنگجویان بومی الی‌پی^{۳۰} دستگیر شد و به‌احتمال قوی در ۶۴۴ ق.م. به آشور بانیپال تحویل داده شد. وقتی به نینوا رسید، او عموزاده‌اش تماریتو دوم و دیگر فرمانروایان اسیر مجبور شدند ارا به پیروزی شاه آشوری را تا معبد الهه عشتار که در آنجا آشور بانیپال جشنهای سال جدید را افتتاح می‌کرد، بکشند. اطلاع بیشتری درمورد سرنوشت بعدی این آخرین پادشاه عیلام نداریم.

موقعیت عیلام، وقتی قدرت آشور بامرگ آشور بانیپال در ۶۲۹ ق.م. به‌شدت تنزل کرد، در همان وضع ماند. در این دوران، مادها، فعالانه در حوالی جایی که امروز کردستان ایران نامیده می‌شود و آنروز گوتیوم نامیده می‌شد، به‌موقعیت بانفوذی دست یافتند. پس از آنکه خطر سکاها^{۳۱} از بین رفته

28. Madaktu

29. Bel-ibni

30. Ellipi

۳۲. Scythians ، سکه‌ها، یونانی ساکای، نام قوم قدیم ایرانی‌تبار آسیای مرکزی (ترکستان روس فعلی)، که پس از مهاجرت دیگر آریائی‌ها به‌طرف جنوب، در همان نواحی خود ماندند و زندگی چادرنشینی را ادامه دادند. بین سال‌های ۷۵۰ و ۷۰۰ ق.م.، قسمتی از سکاها به ناحیه‌ای در روسیه جنوبی که به‌نام آن‌ها به «سکوتیا» معروف شد، مهاجرت کردند [م.]

بود، هوخشتره^{۳۳} پادشاه مادها با شاه نبوپل^{۳۴} پادشاه بابل برای فتح نینوا در ۶۱۲ ق.م. متحد شده بود. آشور در میان متحدان تقسیم شده و سوزیان به بابل اختصاص یافته بود. درست است که کوههای انشان در دست پارسها باقی ماند، اما ایشان اکنون رعایای مادها بودند. فقط وقتی کورش دوم، کورش کبیر، شاه پارس به برتری ماد خاتمه داد (۵۵۰ ق.م.) و در ۵۳۹ ق.م. بر بابل غالب شد، سوزیان هم جزئی از متصرفات او شد و تمامی عیلام زیر فرمان پارس درآمد.

با این همه، در امپراطوری هخامنشی که ازین پیروزیها حاصل شد، عیلام هنوز به عنوان سومین ساتراپ نشین در کنار دو ساتراپ نشین قبلی پارس و ماد نقش مهمی داشت. بعدها در ۵۲۲ ق.م. وقتی داریوش قدرت را در فدراسیونی سامان یافته که به وسیله کورش، به ارث برد، عیلام تلاش ضعیفی برای شورش کرد، اما نمایندگان که داریوش فرستاد برای فرونشاندن آن کفایت کرد. تلاش دوم و آخرین تلاشی هم که در سال ۵۲۹ ق.م. میلاد صورت گرفت، به همین درجه بی حاصل بود. در این تلاش، فردی به نام «آتامتا»^{۳۳} - یک آتا - هامیتی - اینشوشیناک دوم - خود را شاه عیلام اعلام کرده بود. اما در جنگ با فرماندهان نظامی داریوش شکست خورد، به عنوان زندانی پیش شاه بزرگ پارس برده شد، و به قتل رسید.

این امر سرنوشت فرجامین عیلام را که استحاله در امپراطوری پارس، همچون جزء تابعی عیلام از امپراطوری از آن، رقم زد؛ و ازین پس، تاریخ عیلام بنحوی جدایی ناپذیر جزء تاریخ ایران است. آخرین پژواک وجودی عیلام را می توان در دوران پس از اسکندر دریافت، هنگامی که در میان سلوکی ها و پارتی ها، عیلامک - که می توان آن را عیلام صغیر نامید - یکبار دیگر وجود مستقلی دارد. از آنجا که هخامنشیان گنجینه سلطنتی را در شوش نگاه

33. Kyaxares (Khvakhshtra)

34. Nabojolassar

می‌داشتند، ساتراپ^{۳۵}‌های حوزه در عین حال «رؤسای خزاین» («کابنیشکیر»^{۳۶} به عیلامی) هم بودند. پس از سقوط امپراطوری هخامنشی در ۳۳۰ ق.م، یکی از این «رؤسای خزاین» يك خاندان فرمانروای كوچك تشكيل داد و این سلسله کابنیشکیرهای عیلام كوچك در حوزه اطراف شوش، ایزده/مال‌امیر، و بهبهان، تا آخر قرن دوم بعد از میلاد باقی ماند؛ این نهاد بنحوی سرسختانه محافظه‌کار، با حفظ رویه نازکی از فرهنگ هلنی بر فرهنگ قدیم زندگی عیلام، از تاریخ جهان برکنار ماند. جغرافیادانان عرب قرن دهم چیزی بیشتر از يك مجموعه متحول از جانمایه قدیمی «عیلامیان شیطان‌صفت» نمی‌توانند به‌ما ارائه دهند.

۳۵. Satraps ، خسترپاون [پارسی باستان = شهربان، والی]، عنوان و لقبی معادل فرماندار کل یا استاندار در زمان هخامنشیان [م.]

36. Kabnishkir

بخش هشتم

هنر و فرهنگ

وقتی در شروع قرن اخیر، باستانشناسان فرانسوی گلدانها، پیاله‌ها، و جامهائی با نقش رنگی را که به‌خوبی مانده بود، در پایستترین لایه (که زمانی لایه ۱ شوش و امروز لایه A شوش نامیده می‌شود) حفاریهای شوش کشف کردند، بسختی توانستند شادمانی و شگفتی خود را پنهان کنند. و این شگفتی و شادمانی بیجا هم نبود، زیرا سفالهایی شوش (تصاویر ۲۰ و ۲۶) درزمره پیشرفته‌ترین سفالهایی است که در هزاره چهارم ق.م. توسط صنعتگران خاور نزدیک تولید شده است. فقط باید یکی از این قطعات را در دست بگیرید تا سطح نازک و ظریف آن را حس کنید و رنگهای گرم نقشهای آن را در یابید. قهوه‌ای سرخگون، صورتی تیره، یا آبی تیره - و در شادی کاشفین آنها شریک شوید.

طبعاً این تصور که این فرمهای هنری ناگهان به‌وجود آمده است، درعین حال که به‌طور طبیعی متوجه شده‌ایم که این ظروف از دورانهای اولیه عیلام اقتباس شده، تصویری خطا است؛ حفاریهای امریکایی‌ها درچغامیش، در قسمت شرق شوش، نشان داده است که سفالهای شوش نتیجه قرنهای پیشرفت آگاهانه است - يك نتیجه‌گیری بدیهی براساس زمینه‌های قبلی. ویژگی خاص و ثابت این سفالها بیشتر از جنس و فرم آنها است؛ این سفالها بخصوص شامل

تزیینات تصویری است. صنعتگرانی که این ظروف را ساخته‌اند استعدادی بروز داده‌اند که هنوز هم پس از پنجهزار سال برای ما جالب توجه است؛ این استعداد، توانایی ایشان در نشان دادن يك چیز خاص همزمان هم به صورت واقعی و هم به صورت انتزاعی آن است. روی این ظروف شکل‌هایی از حیوانات هست که يك نقش بسیار روشن و جاندار را با نقش انتزاعی پیچیده‌ای درهم ترکیب کرده است. عیلامیان به شگفت‌آورترین وجهی موفق به ترکیب خلاقه آن چیزی شدند که اصولاً ناسازگار به نظر می‌رسد، قدرت خلاقه‌ای که تاریخ‌گزاران هنر در شرایطی کاملاً متفاوت به آن برمی‌خورند: در مسجدهای بزرگ اصفهان که استادان ایرانی در قرن هفتم بعد از میلاد خلق کردند. این بناها يك مقیاس عظیم معماری را با ظریفترین و حساسترین تزیینات ترکیب می‌کنند، نوعی مليله‌دوزی موزاییک از کاشی بمثابه پوشش دیوارهای وسیع ناهمگون و غیرقابل تصور. گویی پژواک میراث قدیم عیلام در طول قرون پیچیده بوده است.

یکی از نمونه‌های تحسین‌شده سفالهای لایه A شوش، پیاله‌ای است که اکنون در موزه لوور موجود است و در شکل ۳۴ و تصویر ۲۶ نشان داده شده در اینجا من توصیف عالی ادیث پورادا^۱ را از این شاهکار هزاره چهارم عیلام نقل می‌کنم.

شکل اصلی يك بز کوهی است که بدنش از دو مثلث بهم پیوسته با اضلاع گنبدی شکل ساخته شده. انحنای پشتش در منحنی زیبای شاخها ادامه می‌یابد، و این دو چارچوب يك شیء مدور نامشخص را می‌سازد که در وسط آن يك ردیف خط هست و در طرفین این خط دو قسمت چهارخانه. ممکن است منظور از این زمینه پرکردن فضای خالی موجود باشد و یا نشان دادن تصویر نمادی فشرده درختی در يك بیشه باشد. بزها، یکی در هر طرف، توسط چارچوبی احاطه شده‌اند که در جهت پایه ظرف بتدریج باریک می‌شود، و در نتیجه

شکل خود ظرف را برجسته می‌کند. در بالای چارچوب دسته‌ای از سگهای شکاری هست که بدنهای کشیده آنها حالت منحنی پیاله را دوچندان می‌کند، همان‌طور که نوارهای سیاه کنار هر خط افقی بالا و پایین ظرف این انحنا را بیشتر می‌کند. لبه بالایی با پرندگان دارای گردنهای دراز تزیین شده که يك الگوی ظریف و شاد می‌سازد، و در پایه، يك نوار ضخیم سیاه، زیر ساخت محکمی را شکل داده. اما این توصیف فقط یادآور اجزاء تشکیل‌دهنده تزیینات این ظرف است و نمی‌تواند به هیچ‌وجه منتقل‌کننده احساس خارق‌العاده توازن صوری نهفته در هريك از جزئیات باشد.

بیشترین دستاوردهای هنری عیلامی‌ها در هزاره سوم، در آثار مه‌سازان حفظ شده است. ایشان این مهارت را که صنعتگران هزاره چهارم برای ایشان به ارث گذاشته بودند، کامل کردند. من قبلاً به شکلی گذرا در پایان بخش نخست، درباره این قیوة تخیل زنده و جهانگیری که عیلامیان اولیه از خود بروز داده‌اند، یاد کرده‌ام. نوعی تمایل عجیب عیلامی برای تفکر در مورد مسایل روحی، يك توجه غیرقابل مقاومت به جهت تاریکتر طبیعت؛ ایشان ترجیحاً جانوران دورگه تخیلی و هیولای غریبی را ترسیم می‌کردند. یکی از این جانوران دورگه، گریفون^۲ (شکل ۳۵)، يك شیر بالدار با سر و پاهای جلویی به شکل چنگال مرغان شکاری است. گریفون يك اختراع اصیل عیلامی است و با آنکه در بین‌النهرین ناشناخته ماند، در مصر پذیرفته شد. اما عیلامی‌ها در عین حال که از نگریستن به این مخلوق عجیب، محصول قوه تخیلشان برخوردار می‌لرزیدند، با این‌همه، نمی‌توانستند از آن لذت هم ببرند؛ بنابراین یکی از ویژگیهای اصلی عیلامیان اولیه، طنز غریبی بود از

۲. griffon=gryphon، جانوری که نیمی شیر و نیمی دال است و عنقا یا سیمرغ ترجمه

همان گونه که نخست بار مکتب مانریسم^۳ در اروپا القا کرد. يك نمونه از این تمایل به چیزهای غیرطبیعی، مٲهر شکل ۳۶ است، هیولاهایی دم دار، نیمی میمون و نیمی شیر ماده، که در میان بسترهای نیزار روی رودخانه به راحتی در حرکتند و لنگر کشتی در قایقشان است و به وسیله ماهیان بزرگ و مؤدبی همراهی و محافظت می شوند.

شیوه ساده طبیعت گرایی که بر فضای هنری هزاره چهارم حاکم بود، در هزاره سوم جای خود را به تمرکز بر قدرتهایی داد که بر طبیعت و پدیده های سیاسی حکومت می کرد. يك نمونه از این گرایش در شکل ۳۷ نشان داده شده: تکرار بی پایانی از دو جانمایه. در یکی از آنها يك گاو ایستاده در میان دو شیر نشسته قرار گرفته است و در دیگری يك شیر ایستاده دو گاوی را که در حال دور شدن هستند، نگاه داشته است. پیر آمیه^۴ در این اشکال، تصویر انتزاعی توازن حوادث جهان را می بیند؛ می توان اندیشید که شاید تصویر تابستان و زمستان است که یکدیگر را در تناوبی ابدی دنبال می کنند و در قالب دوحیوان مختلف نمایش داده شده اند. اما در عین حال که همه اینها گمان صرف است، این حقیقت غیر قابل انکار باقی می ماند که تعادل دراماتیک نیروهای متقابل ما را تحت تأثیر قرار می دهد و احساس می کنیم عیلامیان چه مردم خارق العاده ای بوده اند.

این احساس وقتی تقویت می شود که قابل توجه ترین نمونه هنر مینیاتور عیلام را که در اینجا در شکل ۳۸ نشان داده شده، بررسی می کنیم. مشکل می توانیم چشمان خود را از این تصاویر غریب برداریم، آنگاه در شگفتی از طبیعت و رفتار اسرار آمیز آنها، سر خود را در ابهام معنای احتمالی آنها تکان می دهیم. از میان تمامی اشکالی که در دو ردیف عکسهای تصویر دیده می شود، فقط مایه اصلی نقش يك خدا که روی يك حیوان نشسته است، از بین النهرین الهام گرفته شده و تمامی نقوش دیگر محصول طبیعی روحیه و

3. Mannerism school

4. Pierre Amiet



شکل ۳۴



شکل ۳۵



شکل ۳۶



شکل ۳۷



شکل ۳۸

تخیل عیلامی است: هلال ماه و ستاره، عقرب با سر انسانی، هیولای انسان-گاو و طبعاً گریفون. آنچه در هزاره چهارم به عنوان سرگرمی تخیلی و سودایی می گذشت، اکنون در هزاره سوم تابع قوانین فرم و ارتقاء یافته تا سطح کیهانی، دوباره ظاهر می شود. بدون شك این نوار مثير جالب توجه اگر فقط کلید رمز اسرارآمیز آن را می دانستیم، می توانست عمیقترین اسرار تصویر عیلام را از دنیا به دست ما بدهد؛ اما عیلامیان اگر کلیدهای نوشته ای برای این رمز باقی گذاشته بودند، دیگر عیلامی نبودند.

یکی دیگر از دستاوردهای یگانه هنر خلاقه عیلام در هزاره سوم آن کوزه های کوچک کمال یافته از مرمر سفید شفاف است که در يك لایه زیر ساخت در شوش یافت شد. این کوزه ها معمولاً اشکال حیوانی را مجسم می کنند و اغلب با حالتی شدیداً طنزآمیز. یکی از اینها تصویر يك میمون است که در وضعیت مضحك جاننداری نشسته است یا تصویر تقلیدی و غیرواقعی از يك کبوتر است که با چشمان بزرگ گردش به حالتی گنگ به جهان می نگرد - و با این وجود، فقط يك شیشه عطر است.

هنر عیلام، در زمان فرمانروایی شاه اوتتاش-نایریشا در قرن سیزدهم قبل از میلاد، به نقطه شکوه و بلوغ بی نظیری رسید. هنر این دوره مورد توجه است: اول به دلیل اینکه این عصر، دوران اوج مهارت ریخته گری برنز بود و دوم به سبب وجود طرحها و دستاوردهای معماری معتبر در محل زیگورات که توسط اوتتاش-نایریشا در چغازنبیل بنا شده است.

برنزه های متعلق به اولین هزاره لرستان که در دهه های اخیر شهرت جهانی یافته است، به اعتقاد من، مبتنی است بر دستاوردهایی که آنان از برنزه های بسیار پیشرفته هزاره دوم و بخصوص قرن سیزدهم قبل از میلاد به ارث برده بودند، برای نمونه، من با آندره گدار* در مورد این که تبر برنزی شاه اوتتاش-نایریشا که به زیگورات هدیه کرده بود، الگوبرداری از يك نمونه اولیه برنزه های لرستان است، هم عقیده ام. تیغه برنزی تبر از میان فکین

باز يك شیر بیرون می‌آید و يك گراز وحشی طلایی یا کهربایی پشت محل اتصال دسته را می‌پوشاند. در سالهای بعد، این نوع تزیینات تبرهای جنگی یا تبرهای دسته‌دار صلیب‌شکل هرچه بیشتر ظریفتر شد و به‌صورت برنزهای هنرمندانه کمال‌یافته و تصورناپذیر لرستان درآمد. در اینجا روشن است که برای یافتن منشأ اصلی هنر برنز عیلام در لرستان، به احتمال قوی باید شمال آن نزدیک نهاوند و هرسین فعلی را کاوش کرد.

بدون شك بزرگترین نمونه ریخته‌گری برنز عیلام مجسمه ناپیر-اسو همسر اوتتاش-ناپیرشا است که در شوش یافت شد و قبلاً در بخش ششم ذکر شده است (تصویر ۲۹). مثل همیشه وقار و آرامش شکوه‌مندانه‌ای که از این هیأت واقعاً والاتبار ساطع است، ما را جذب می‌کند؛ از آنجا که سرمجسمه مفقود است، نگاه ما به دستها که به رسم دعا برهم نهاده شده، و به انگشتان باریك و بلند آن، دوخته می‌شود. مجسمه اول با موم قالب‌گیری شد، سپس در دو مرحله ریخته‌شد و بعداً بدقت پرداخت داده شد. خود این حقیقت که مجسمه بیش از ۱۸۰۰ کیلوگرم وزن دارد، نشان می‌دهد که برنرزان عیلامی نه تنها از نظر هنری، بلکه از نظر فنی هم بسیار پیشرفته بوده‌اند.

بزرگترین نمونه معماری عیلام، که حتی امروز هم نیمی از آن باقی است، زیگورات چغازنبیل (دور-اوتتاش) است. زیگورات‌های بین‌النهرین، حتی بزرگترین آنها در اور، به مراتب از «برج بابل» عیلام درهم شکسته‌تر و جبران‌ناپذیرتر است. علاوه بر این، روشن است که هر جامحل و شکل زیگورات‌ها مطرح بوده، عیلامیان مستقل‌الرای به میزان قابل‌توجهی از بین‌النهرینی‌ها فاصله گرفته‌اند.

این زیگورات قبلاً بطور فشرده در بخش سوم توصیف شد که در ادامه آن، به اتخاذ نتیجه‌گیری‌هایی درباره مذهب عیلام انجامید. در اینجا من سعی خواهم کرد این بنا را از نظر دستاوردهای فنی و معماری بررسی کنم. در این مورد، به نقشه‌های فونداسیون در شکل ۳۹ ارجاع می‌دهم که طرح بنا را به همان صورت سال ۱۹۶۲ میلادی نشان می‌دهد، زمانی که گیرشمن

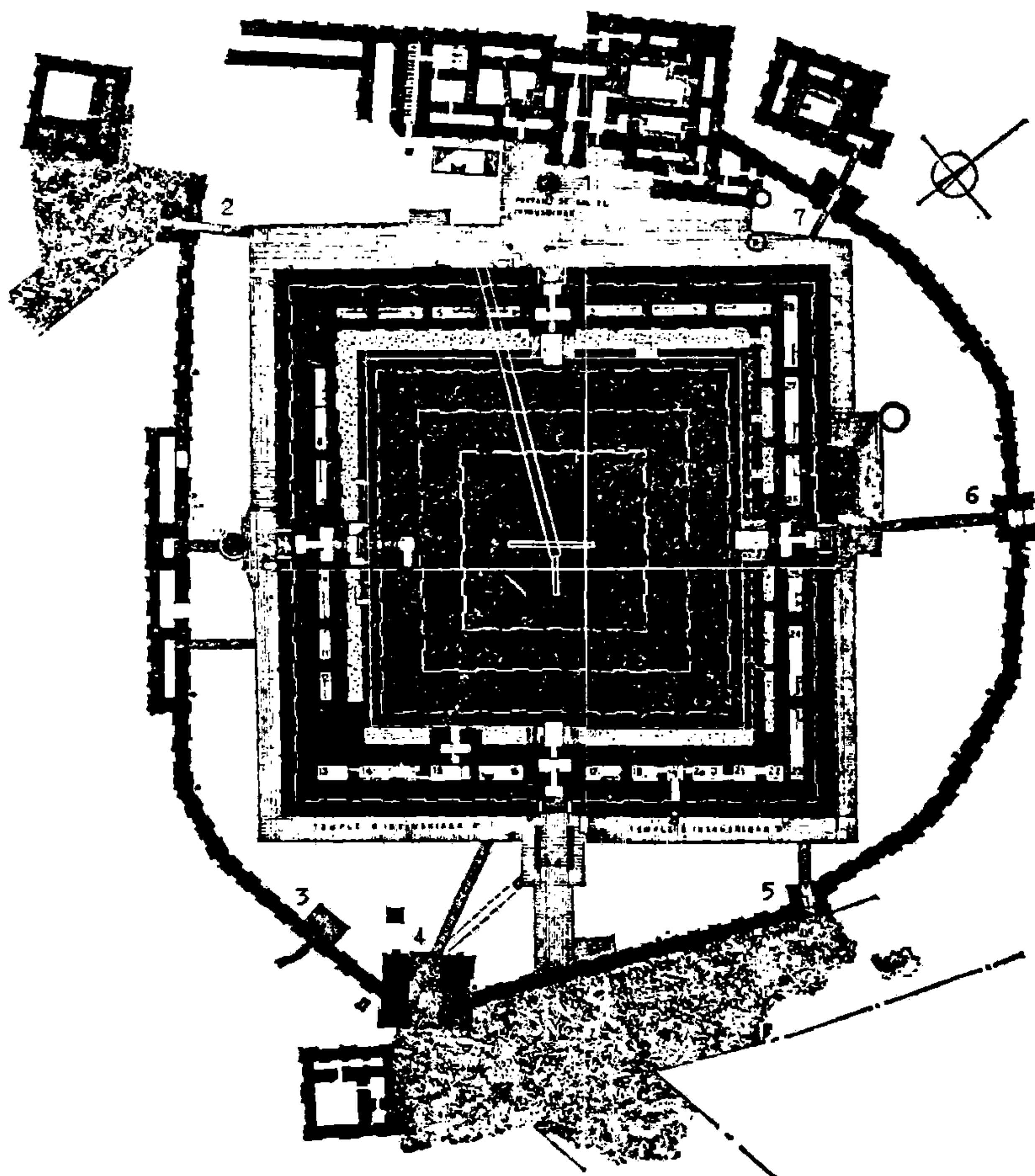
حفاریهای خود را در آنجا تمام کرده بود.

حتی در اولین نگاه به این منظره می‌توان دریافت که این بنا مبتنی بر مقیاسی عظیم بوده است. طراح آن هیچکس جز خود اوتتاش-ناپیریشانی نمی‌تواند بوده باشد، اما نظارت او به نظر نمی‌رسد موجب درگیری میان او و معماران و کارگزارانش شده باشد. نگاهی سریع به تصاویر ۸ تا ۱۳ تصویری از نیروی عظیم کاری را که برای انجام این بنای عظیم لازم بوده است، به ما به دست می‌دهد، بنایی که با ساختمانهای عظیم مدرن قابل مقایسه است. در مقدمه کار میلیونها خشت و هزاران آجر باید آماده می‌شد. مواد اولیه در محل ساختمان در دسترس بود و آب هم از رودخانه دز در مسافتی يك كيلومتر و نیم دورتر تأمین می‌شد. اما تأمین سوخت برای پختن آجرهای بزرگ و زیبای دیوارها و راهروها، مشکل، وقت گیر و پرخرج بود. سوزیان که امروز تقریباً از درخت خالی است (وضعیتی که سد جدید دز باید اصلاحش کند) در قدیم هم تقریباً به همین اندازه کمبود درخت داشته است. و بنابراین، چوب لازم برای سوخت باید از کوهستانهای لرستان بریده می‌شد، توسط الاغ و گاوکوهی تا سرچشمه دز حمل می‌شد و آنگاه از طریق رود به محل مورد نیاز آورده می‌شد.

شاه اوتتاش ناپیریشا سالها مجبور شد لشکر کاملی از دهها هزار کاشی‌ساز، آجرپز، بنا، عمله، کارگر و خرچران را به کار گیرد - و آنها را اداره کند، او به متخصصانی برای طرحهای بدیع زهکشی و آبیاری دور-اوتتاش، برای طرحهای تزیین دیوارها با موزایکهای به رنگ روشن، و برای هدایای بی‌شمار فلزی، مرمین، یا شیشه و بلور، احتیاج داشت. او به يك گروه کامل از کاتبان برای نغز حروف روی هزاران آجر نیاز داشت، زیرا همه آنها بادت نوشته می‌شد و مهری در کار نبود. باید قدرت سازماندهی عیلامیان را تحسین کنیم.

و حال به جزئیات پردازیم. طرح اصلی زیگورات (شکل ۳۹) مربعی

با اضلاع ۱۰۵ متر است. بنابراین، هر طرف زیگورات در پایه، ۲۰۰ ال ۶ عیلامی طول داشت، ال برابر با ۵۲/۵ سانتیمتر بود (نیم ذرع) و تقریباً برای بیشتر از سه هزار سال در ایران بدون تغییر برجا ماند، تا وقتی که سیستم متریک در این کشور برقرار شد. گوشه‌های مربع اصلی دقیقاً در جهت چهار جهت اصلی است (در شکل ۳۹، جهت شمال در قسمت راست بالا است).



شکل ۳۹

۶. ell، نام اندازه‌ای که در انگلیس نزدیک ۱۱۵ سانتی‌متر است، مقیاس طول و جلوآمدگی ساختمان که درازای زوایای قائمه است [م].

زیگورات به وسیله دیواری احاطه شده بود، داخلترین سه دیواری که در دور-اوتتاش قرار داشت، همچنانکه در تصویر ۹ می‌توان دید. این دیوار ۷ دروازه داشت که من آنها را برای دستیابی راحت‌تر، در شکل ۳۹ شماره‌گذاری کرده‌ام. دروازه شماره ۷ بروشنی از نظر عیلامیان بسیار مهم بوده است و در چغازنبیل هم با میزهای کوچک مذبح که با آخر فرش شده و در مقابل پله‌های جنوب‌شرقی زیگورات قرار دارد، دوباره ظاهر می‌شود: دو ردیف مذبح و در هر ردیف ۷ عدد میز وجود دارد احتمالاً دو ردیف هفت‌تایی حیوان در مواقع نیایش قربانی می‌شده است؛ مجرای که خون قربانیان در آن جاری می‌شده است، هنوز مشهود است.

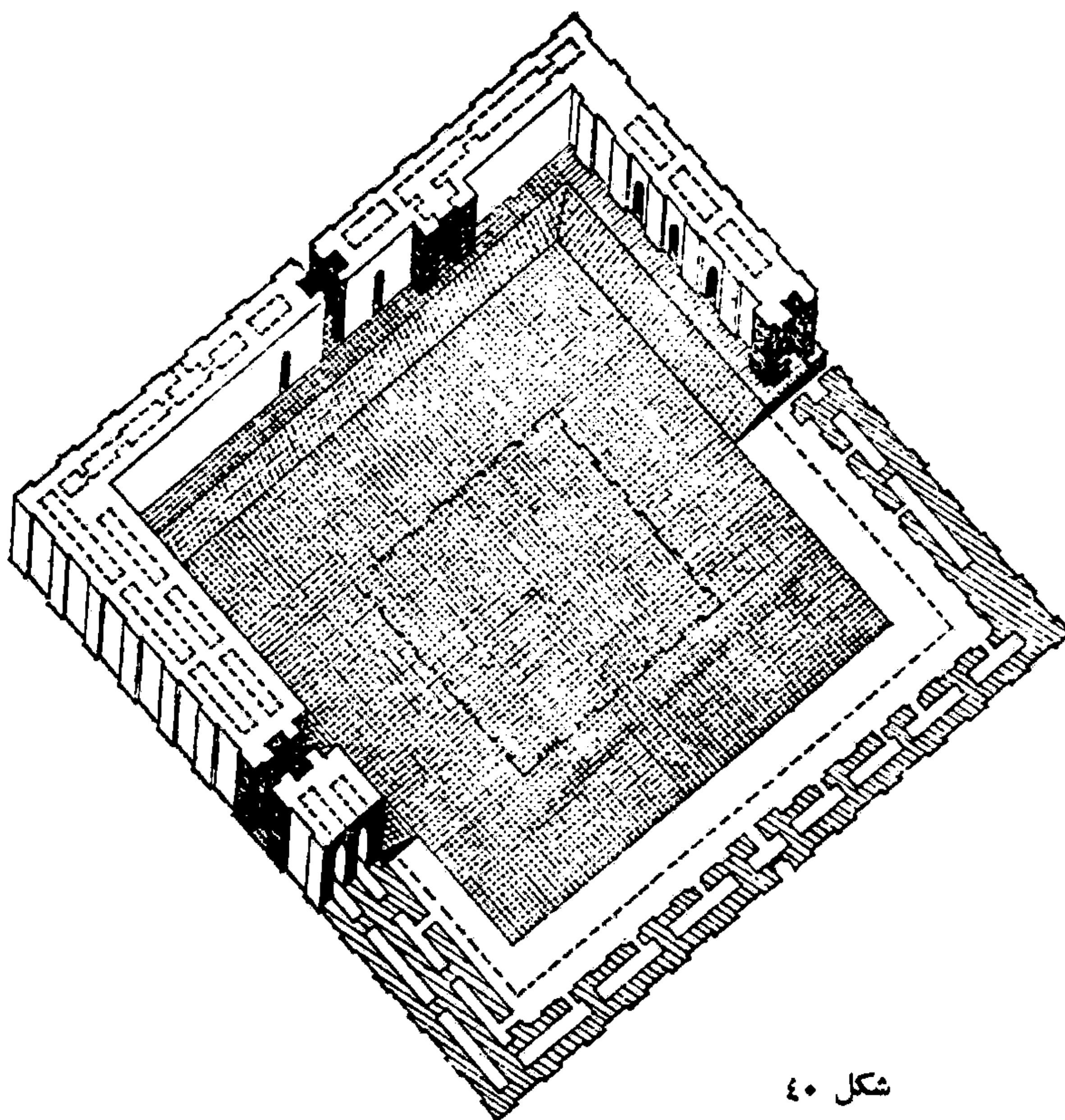
دروازه شماره ۳، نزدیک گوشه جنوبی، از الگوی کلی تبعیت نمی‌کند، زیرا تنها این یکی به وسیله سنگهای تراشیده شده مفروش و درز سنگها باقیر پر شده است. سنگها نشان‌دهنده اثر چرخهای گاری بنحوی است که در آن نمی‌توان شك کرد و این خود دلیل آن است که گاریها از دروازه شماره ۳ استفاده می‌کرده‌اند. و از آنجا که نسبتاً غیرمشهود هم هست، محتمل به نظر می‌رسد که این دروازه فقط برای آوردن حیوانات قربانی به داخل محوطه معبد مورد استفاده قرار می‌گرفته است. همه ۶ دروازه دیگر به‌راههای سنگفرش آجری باز می‌شود که به زیگورات می‌رسد، اما این راهها همه بصورت مورب است؛ هرگز مستقیم نیست، ما قبلاً به این پدیده در بخش سوم اشاره کرده‌ایم.

بزرگترین دروازه از این ۷ تا، دروازه شماره ۴ در طرف سمت جنوب شرقی در طرف راست «دروازه گاری» است، که گیرشمن آنرا «دروازه شاه» نامگذاری کرده است. اما دروازه‌ای در دیواره وسطی، میان حریم مقدس «سیانکوک» و شهر دور-اوتتاش، گشوده شده است، که طبق کتیبه‌های موجود در قسمت بیرونی «دروازه بزرگ» و در قسمت درونی «دروازه شاه» نامیده می‌شده است. و بنابراین، برای آنکه از اشتباه جلوگیری کنیم دروازه چهار را «شاه دروازه زیگورات» خواهیم خواند.

همچنانکه در شکل ۳۹ می‌بینید، يك معبد مربع‌شکل در مقابل دروازه‌های شماره ۲، ۴ و ۷ ساخته شده است. طبق کتیبه‌ها، معبد کنار دروازه شماره ۷ به خدا هومبان هدیه شده بوده است. در کنار آن، دو معبد دیده می‌شود، هر دو در مقابل دروازه ۱: در قسمت انتهایی چپ، يك معبد برای الهه ایشنیکاراب، و در فاصله بین این معبد و معبد هومبان، معبدی دیگر برای الهه بزرگ کیریریشا. به همین ترتیب، در مقابل دروازه ۶ هم هنوز بازمانده‌های پراکنده يك معبد خارجی وجود دارد، اما در مقابل دروازه همه آثار ساختمانهای قبلی از بین رفته است. با این همه، می‌توانیم نظر گیرشمن را که در قسمت ورودی همه این ۶ دروازه معابدی وجود داشته است و زیارت‌کنندگان از طریق آن وارد محوطه جلویی می‌شده‌اند، بپذیریم. هر کس می‌خواست وارد حریم داخلی شود، می‌باید در همان حالی که هنوز در خارج دیوار بود، نسبت به خدایان ادای احترام و احتمالاً نذری هم بکند.

سه ساختمان مدوری که نزدیک پلکانها در همه اطراف زیگورات بجز قسمت «دروازه شاه» قرار دارد، موجب برانگیختن پرسش پیچیده‌ای می‌شود. همه آنها چهارمتر قطر دارد و هريك چهار فرورفتگی دارد که در طاقهای تودرتوی سشگانه‌ای قرار گرفته است (تصویر ۱۲). کتیبه‌هایی در دور تادور پایه‌برجها وجود دارد که از متن آنها درمی‌یابیم این ساختمانهای ابهام‌آور در زبان عیلامی به نام «شونشو ایرپی»^۷ شناخته می‌شده و وقف خدایان هومبان و اینشوشیناک بوده است. فقط اگر بدانیم که دو واژه «شونشو» و «ایرپی» به چه معناست، کل مشکل حل خواهد شد. اما از آنجا که چنین برجی در قسمت جنوب شرقی محوطه وجود ندارد، و به نظر می‌رسد که برای شاه منظور شده بوده است، می‌توانیم این برجها را بمثابة پایه‌ای که مجسمه شاه بر آن قرار داشته است تصور کنیم؛ و این گویای آن است که در قسمت‌های دیگر زیگورات که او جسماً حاضر نبود، به صورت مجسمه‌ای از سنگ حضورش اعلام می‌شده.

بگذارید يك بار دیگر به شمای خود چغازنبیل، جایی که دوباره زیر پایمان را محکم احساس می‌کنیم، برگردیم. همچنانکه گیرشمن با موشکافی خاص خود دریافت، زیگورات دور-اوتتاش نه در يك عملیات بکه در دو قسمت مجزا ساخته شد. این واقعیت به وسیله يك گودال آزمایشی که در قسمت شمال-غرب-به‌وسط زیگورات کنده شد، ثابت می‌شود. این گودال که در جریان حفاری سال ۱۹۶۰-۱۹۶۱ حفر شده در شکل ۳۹ مشخص شده است، نشان داد که در اولین مرحله ساختمان، فقط آن قسمت از محوطه‌ای که در شکل ۴۰ بازسازی شده، براساس شمای ترسیمی پی. اوبرسون^۸ معمار ساخته شده است.



شکل ۴۰

8. Auberson, p.

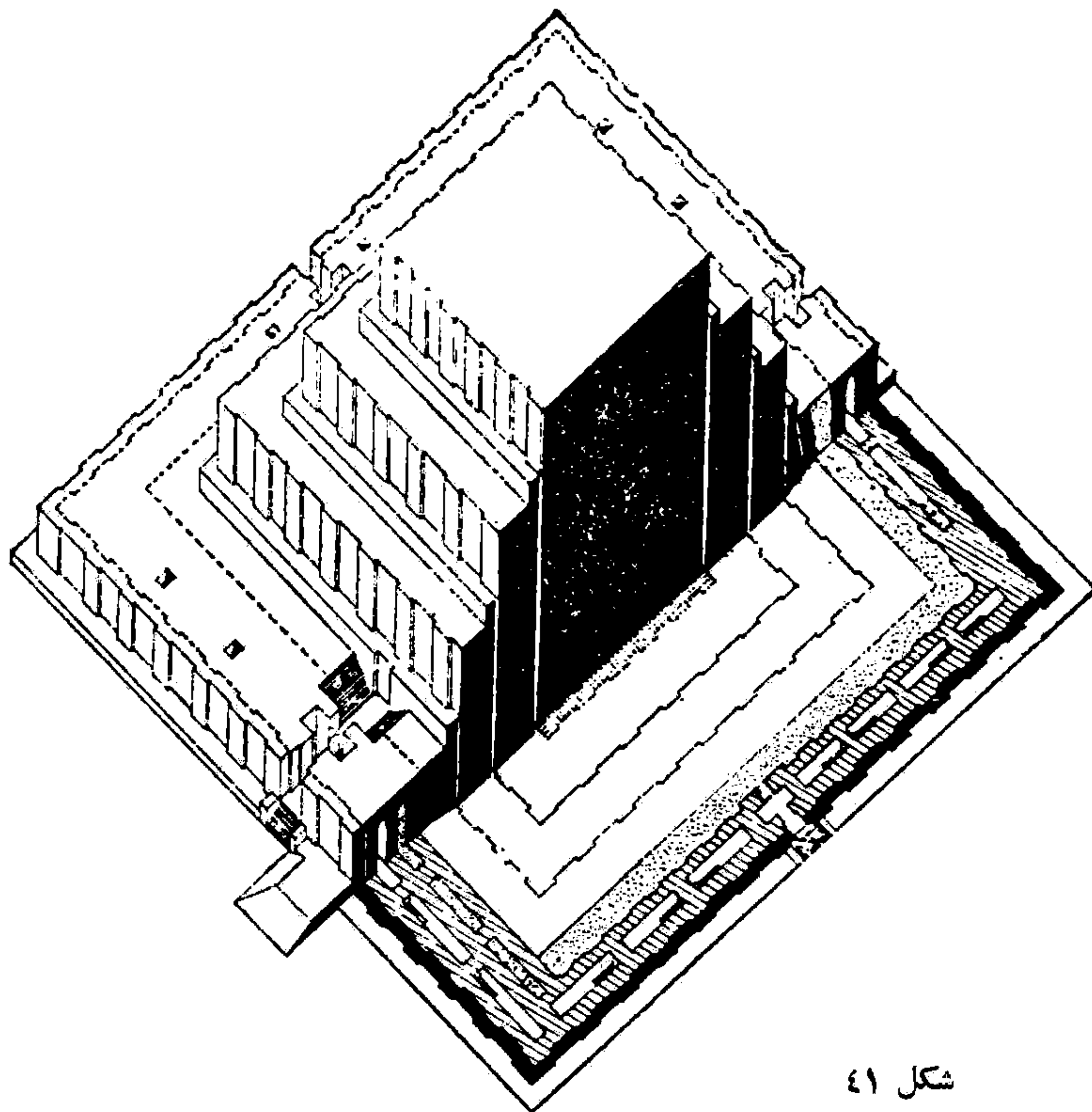
اولین طبقه زیگورات که مربعی به ارتفاع ۸ متر بود، در اطراف يك محوطه داخلی به مساحت تقریباً صد متر مربع و با آجرهای پخته مفروش شده، بالا رفته بود؛ این طبقه در سه طرف ۸ متر ارتفاع داشت و در طرف چهارم، طرف شمال شرق، ۱۲ متر. می توان آنرا باتفكك از قسمت جنوب شرقی یا «قسمت شاه، قسمت تماشاگران» نامید. مربع طبقه اول بیست و هشت اطاق دارد که به بسیاری از آنها فقط از طریق پلکانهایی که از طبقات بالا می آید، می توان دسترسی داشت. آن اطاقها که در داشت، درشان به محوطه داخلی باز می شد، به استثنای اطاق ۱۹ در شکل ۳۹.

در طرف جنوب شرقی طبقه اول، معابدی در دو طرف پلکان وجود دارد که به خدا اینشوشیناک متعلق است. معبد مقابل دروازه ۴، که گیرشمن آنرا A می نامد، فقط تا وقتی که طبقات دیگر ساخته شد، مسلماً برای مقاصد مذهبی مورد استفاده قرار می گرفته است، و پس از شناخته شدن این طبقات، دیوارکشی شد. معبد B مقابل دروازه ۵، جای آنرا گرفت که دری داشت که از طریق اطاق به محوطه جلویی جنوب شرقی متصل می شد. گیرشمن بدرستی این معبد را به عنوان «معبد پایین» از معبدی در رأس زیگورات، که متناوباً برای امور مذهبی مورد استفاده قرار می گرفته، تفكك می کند؛ حتی در سال ۲۲۵۰ هم ترتیبات متناظری را در معبد اینشوشیناک در شوش می یابیم. در این دوران شاه اینشوشیناک قربانی های روزانه ای را برای معبد بالا و معبد پایین برقرار کرد. با آنکه در بین النهرین معبد پایین (کوچك) همیشه خارج، اگرچه نزدیک، زیگورات بود، اصول عیلامی بروشنی ایجاب می کرد که معبد پایین جزئی از اجزاء متشکله زیگورات باشد.

گیرشمن در مورد معبد^۹ B چنین می گوید:

باید یکی دیگر از شگفتیهای این زیارتگاه كوچك را یاد کنیم: در قسمت چپ طرف مقابل خوابگاه دری به اطاقی باز می شد که دارای بستری از خشت بود و در برابر فرورفتگی دیوار قرار گرفته بود

(او به وضوح به اطاق ۱۸، شکل ۳۹ اشاره می‌کند). آیا این اطاق احتمالاً محلی برای استراحت خدا بود که از محل زندگی خود در رأس زیگورات پایین می‌آمد؟ یا منظور از آن، هدفی کاملاً متفاوت بوده است، يك ازدواج مقدس، (هیروس گاموس)^{۱۰}، چنانکه از مدلهای سفالی کوچکی از يك زوج که روی بستری خوابیده‌اند و اغلب در لایه‌های مختلف حفاری شوش به دست می‌آید، پیدا است؟ در دوره مرحله دوم ساختمان، طبقات دوم، سوم و چهارم زیگورات،



شکل ۴۱

ترسیم و در شکل ۴۱ مشخص شده، رجوع کنیم. این نما نشان می‌دهد که به نوبت ساخته شد؛ در اینجا باید به نمای مقارنی که توسط پی. اوبرسون

10. (heiros gamos)

سه طبقه بالایی از روی سطح محوطه ساخته شده و بالارفته، به طوری که از طبقه اول به صورت چند قوطی توی هم به نظر می رسیده است. به این ترتیب، راهرو درونیتترین محوطه ها، در زیر طبقه مرکزی، یعنی طبقه چهارم، حفظ شده است.

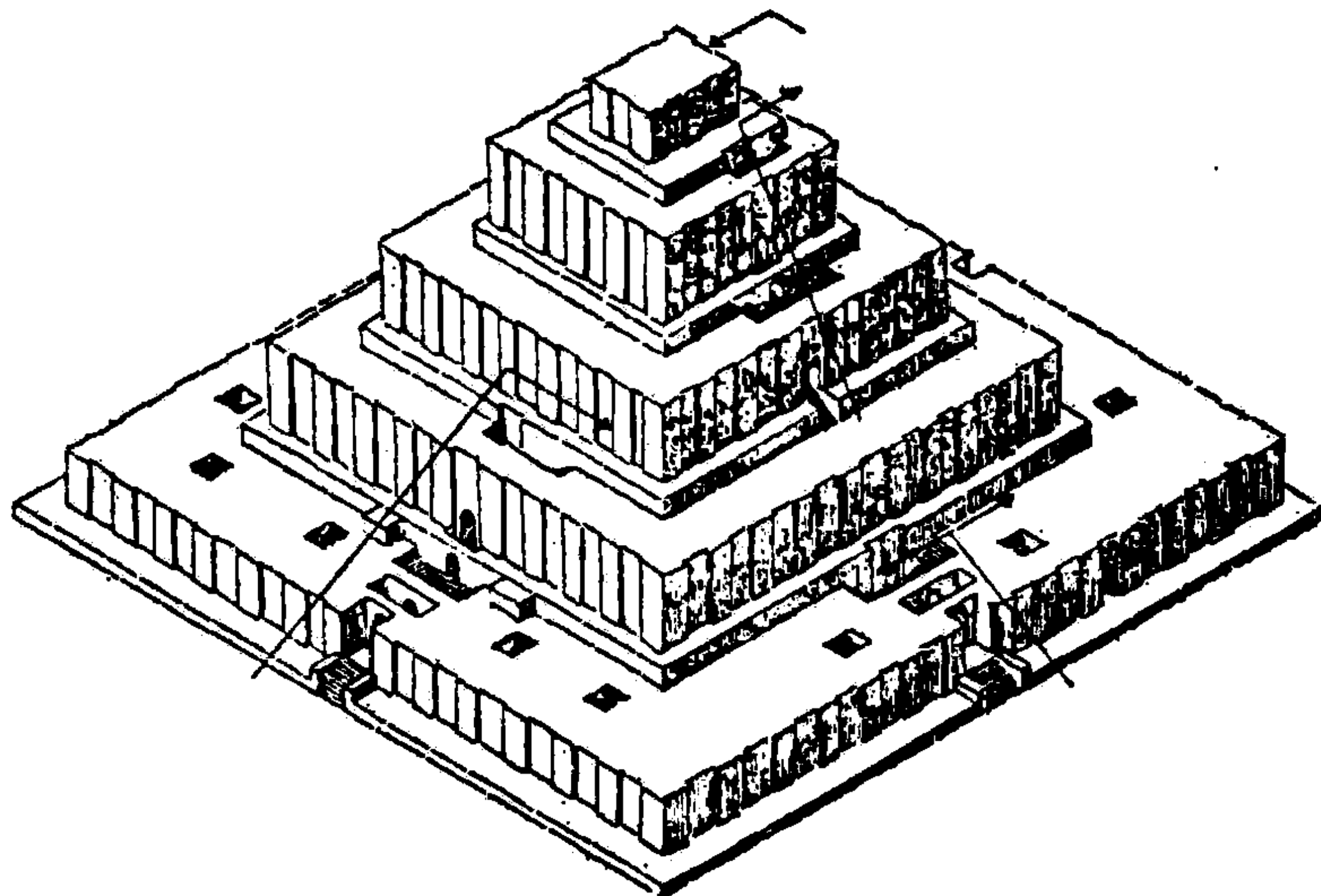
روی این طبقه چهارم بود که بزرگترین بنا قرار می گرفت، معبد بزرگ اینشوشیناک. امروز از این «کوکونوم»^{۱۱} (گاه بسادگی «هولی»^{۱۲} (قصر) نامیده می شده است) هیچ چیز جز کاشی هایی که از آن سقوط کرده، برجای نمانده است؛ اما با وجود این، ابعاد آن را می توان بدقت کافی تعیین کرد. سطح طبقه چهارم مربعی با ضلاع ۳۵ متر بود و بنابراین معبد عالی (بالا) ممکن است ابعادی به اندازه ۲۰ در ۲۰ متر داشته بوده است. ارتفاع تقریبی آن هم قابل کشف است. دیده ایم که طبقات سوم و چهارم هم همین ارتفاع را داشته است. این بدان معناست که کف طبقه چهارم در ارتفاع ۴۲/۵ متری قرار گرفته بوده، اما شواهد مختلفی وجود دارد مبنی بر اینکه زیگورات عرضی دو برابر ارتفاعش داشته است و اگر این امر درست باشد، طبقه چهارم ارتفاعی برابر با ۱۰۰ ال عیلامی یا ۵۲/۵ متر داشته است. به این ترتیب می توانیم برای معبد بالا (عالی) ارتفاعی برابر با ۱۰ متر را در نظر بگیریم، که به این ترتیب عرض آن دو برابر ارتفاعش خواهد شد همان طور که خود زیگورات بوده: از هر جهت بنایی بسیار قابل توجه، با منظری تادوردستها، تاحدزیگورات شوش.

پلکانهای زیگورات بویژه جالب توجه است، زیرا ارتفاع آنها با یکدیگر کاملاً تفاوت دارد. همچنانکه در شکل های ۳۹ و ۴۲ دیده می شود، در وسط هریک از چهار طرف زیگورات يك مجموعه پلکان وجود دارد. همه این پلکانها به طبقه اول منتهی می شود و در طرف شمال شرق و طرف شمال غرب، فقط تا طبقه اول ادامه می یابد. اما پلکانهای طرف جنوب غرب (تصویر

11. Kukunnum

12. huli

(۱۳) علاوه بر طبقه اول به طبقه دوم هم منتهی می شود؛ از این میان، پلکان های قسمت جنوب شرق به نظر می رسد جالب توجه ترین آنها بوده است، چنانکه به هر حال می باید درخور «قسمت شاه» باشد (شکل ۴۲). این پلکانها درمقابل



شکل ۴۲

«دروازه شاه در زیگورات» بین A و B یعنی دو معبد اینشوشیناک شروع می شود و مستقیماً به طبقات اول، سوم و چهارم می رسد. و بالاخره يك پلکان پنجم در طبقه چهارم به در ورودی معبد بالا (عالی) منتهی می شد، اما جالب توجه آنکه نه از طریق ادامه دو «پلکانهای شاه»، بلکه در قسمت شمال شرق یا قسمت «تماشاگران». در اینجا تصور روشنی دریافت می کنیم از اینکه در نظر يك عیلامی انتخاب راه وصول مستقیمی به يك معبد تا چه حد بی حرمتی جلوه می کرده است. این راه می باید مورب، یا پس از دورزدن از يك گوشه، ساخته می شد.

در پایان بگذارید همه جزئیات منفرد مربوط به محوطه زیگورات را که تا به حال شرح داده‌ایم، در يك تصوير کامل قرار دهیم و همه حوادث مذهبی و تاریخی مربوط را هم به یاد آوریم. بگذارید یکی از جشنواره‌های بزرگ تقویم عیلامی، مثلاً جشن سال نو را در اول ماه لان‌نوبه، در هلال‌ماه اعتدال خرفی در نظر بگیریم. شاه‌اوتتاش-ناپیریشا، همسرش ناپیر-اسو، خواهرزاده‌اش ولیعهد اون پاتار-ناپیریشا و دیگر بزرگان در ارابه پیرویشان از حریم سلطنتی نزدیک «دروازه شاه در زیگورات» در طرف جنوب-شرقی وارد شده‌اند. پس از زیارت کوتاهی در معبد بر آستان هومبان، قبل از دروازه ۴، خانواده سلطنتی از همان دروازه وارد می‌شود. در آنجا کاهنان از يك کوزه گلی بزرگ، که باقیمانده‌های آن کشف شده است، روی دست پادشاه آب می‌ریزند. آنگاه زوج سلطنتی جایگاه خود را، در مقابل پلکانهای جنوب شرقی، در حالی که پشتشان به دیوار درونی است، دو جایگاه آجری - یکی بزرگ برای شاه و دیگری کوچک و در طرف راست برای ملکه‌اش - که هنوز باقی است - را اشغال می‌کنند.

مدتی قبل تمامی جمعیت دور-اوتتاش به طرف قسمت شمال شرقی زیگورات به راه افتاده است، آن دسته از مؤمنانی که امتیاز شرکت در این مراسم را دارند، راه خود را در طول هر خیابان پیموده‌اند و به صورت دسته‌های طولانی در حرکتند و طبق يك سنت تثبیت شده دستهای خود را به رسم دعا بر کمر گذاشته‌اند. نظاره‌کننده این صحنه، بخصوص متوجه سه گروهی می‌شود که در مقابل ورودی شمال شرق دیوار سوم تشکیل شده و راه خود را با قدمهای حساب شده به سوی دروازه‌های ۵، ۶ و ۷ می‌پیمایند. در درون محوطه زیگورات برگزیدگان جایگاه خود را در سکوهایی کاشی کاری شده که در هر چهار طرف ساختمان وجود دارد، اشغال می‌کنند؛ اما اغلب مردم در محوطه جلویی قسمت شمال شرق «طرف تماشاگران» قرار می‌گیرند. شروع مراسم با همراهی موزیک آواز، چنگ، بربط، و فلوت آغاز می‌شود. حیوانات قربانی در مقابل زوج سلطنتی روی دو ردیف سکوی هفت تایی قربانی که

درمقابل پلکان جنوب شرق قرار دارد، قربانی می‌شوند؛ به احتمال قوی قربانی‌هایی هم در همین موقع در سه طرف دیگر زیگورات که شاه بصورت مجسمه بر برجهای مدور ایستاده، انجام می‌شود.

وقتی مراسم قربانی تمام می‌شود، برگزیدگان از پله‌های زیگورات بالا می‌روند، و جمعی از درباریان کم‌اهمیت‌تر و کاهنان معمولی با استفاده از پلکانهای شمال شرق و شمال غرب به طبقه اول صعود می‌کنند. آنهایی که بتوانند روی سکوی پهن طرف شمال شرق - طرف تماشاگران - که چهارمتر عریضتر از سکوهای سه طرف دیگر زیگورات است، جایی برای خود پیدا می‌کنند. مقامات مهمتر و بزرگان از جهت جنوب غرب به طبقه دوم می‌رسند، اما در اینجا به طرف راست می‌چرخند و دو گوشه زیگورات را دور می‌زنند، به طوری که ایشان هم در طرف شمال شرق قرار می‌گیرند.

اکنون زمان آن رسیده است که اوتتاش - ناپیریشا حرکت کند. او از میان دو ردیف مذبح می‌گذرد و به پای پلکان جنوب شرق می‌رسد، شربت مقدسی برای خدا می‌ریزد (مجرای تخلیه آن هنوز مشهود است) و درحالی که به وسیله کارهنان ارشد و درباریان معتمد همراهی می‌شود، صعود به زیگورات را که جنبه سنتی دارد، آغاز می‌کند. اعضای دوزرتبه‌تر همراهان او در طبقه سوم از جمع جدا می‌شوند و به طرف راست، به دور گوشه‌ای منتهی به طرف شمال شرق، می‌پیچند. شخص فرمانروا و همراهان معدودش به صعود مستقیمشان به طبقه چهارم ادامه می‌دهند، و در آنجا او هم دور گوشه شرقی به طرف راست می‌پیچد و به این ترتیب به پای پلکانی که به مقدسترین معبد منتهی می‌شود، می‌رسد.

همراهان در گوشه شمال شرق طبقه چهارم توقف می‌کنند؛ جمعیت هیجان‌زده و احساساتی پایین، به طرف بالا به فرمانروای خود می‌نگرند که پله‌های منتهی‌شونده به معبد عالی اینشوشیناک را می‌پیماید، درحالی که فقط به وسیله کاهن اعظم همراهی می‌شود. در این لحظه معبدی که در قله زیگورات قرار گرفته، بر تمامی سوزیان مسلط است. دیوارهای کاشی‌کاری شده آن،

روکشهای طلا، نقره و اوکر، و شاخهای عظیم ریخته‌شده از برنز درخشان که از دو طرف آن سربرافراشته، همه در آفتاب پاییز می‌درخشد. گروه مؤمنان، پوشیده در ردای جشن، و درحال نیایش باسکوت، درحالی که نفس در سینه‌شان حبس شده، شاه او نتاش-ناپیریشا را که به معبد عالی نزدیک می‌شود، نگاه می‌کنند. کاهن اعظم پس از تبرک درهای برنز معبد باروغن مقدس، آنها را برای او می‌گشاید. آنگاه فرمانروا به حضور خدا می‌رسد...

در این جا مطلب را پایان می‌برم. ما هیچ نمونه‌ای از دستاوردهای معماری عیلام در دورانهای بعد نداریم که با چغازنبیل قابل قیاس باشد. نمونه‌هایی از هنر عیلامی در دوران بعد از دوران کلاسیک در تصاویر ۷، ۱۴، ۱۷، ۱۸، ۳۱ و ۳۲ به دست داده شده، اما درحال حاضر آن آثار تاریخی و مکشوفی که در معرض روشنی قرار گرفته، توجیه‌کننده شرح مفصلی از این دوران نیست؛ احتمال دارد که اگر حفاریهای بیشتری در سوزیان، کوههای لرستان، و فارس غربی صورت گیرد، وضع عوض شود.

وقتی در ۵۳۸ ق. م. عیلام جزئی از امپراطوری هخامنشی شد، پارس‌ها وارث هنر و تمدن آن شدند، چرا که مدتی قبل از آن نیز، ایشان از تربیت عیلامی بهره برده بودند؛ در واقع پارس‌ها از ۶۹۵ ق. م. هموطن و همسایه ایشان بودند. مایکل روستوفزف^{۱۳} در کتاب «تاریخ دنیای قدیم»^{۱۴} خود حتی تا آن حد پیش رفت که مدعی شد کورش کبیر فرهنگ و توانایی خود را در ایجاد پیشرفتهای سیاسی برمبانی عیلامی بنا کرده است. به هر حال، فرهنگی که ایران از عیلام به ارث برد، بر تاریخ فرهنگی آن اثر زیادی داشته، آنچنان که تأثیرات آن امروز هم قابل دریافت است.

برای بررسی این ردپاها باید منتظر پژوهشهای بیشتر و محدودتر ماند. اما دانش پژوهان تاریخ و تمدن دنیای قدیم همچنان از مطالعه تاریخ مردم عیلام شگفت‌زده خواهند شد و پادشاهی عیلام به پنهان نگاه داشتن اسرار خود از نسل‌های پژوهنده ادامه خواهد داد.

THE LOST WORLD OF ELAM

Re-Creation of a Vanished Civilization

by

Walter Hinz

Translated by

Firuz Firuzniā

Edited by

Manṣurih Kāvīyānī

Scientific & Cultural
Publications Company